

علی علیہ السلام از زبان مخالفان

بمشی برگرفته از کتاب الغدير اثر علامه امینی رحمه الله عليه

الغدير

ALGHADIR

تدوین، تحقیق و ترجمه
محمد حسن شیفتی شاهرودی

سلسله موضوعات الغدير

٦

علی از زبان مخالفان

برگرفته از کتاب الغدير علامه امینی رحمۃ اللہ علیہ

ترجمه و تحقیق

محمد حسن شفیعی شاهرودی

مؤسسه میراث نبوت

امینی، عبد الحسین، ۱۲۸۱-۱۳۴۹ هـ ش = ۱۳۲۰-۱۳۹۰.

[الغدير في الكتاب والسنة والأدب - برگزیده]

علی‌علیه السلام از زبان مخالفان / عبد الحسین امینی؛ تدوین، تحقیق و ترجمه محمد حسن شفیعی شاهرودی.

قم: مؤسسه میراث نبوت، ۱۴۳۲ هـ ق = ۱۳۸۹ هـ ش = ۲۰۱۱ م. ۱۰۴ ص.
(سلسله موضوعات الغدير؛ ۶)

ISBN : 978 - 600 - 5363 - 38 - 08

فارسی.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیها.

کتابنامه ص ۹۱-۱۰۴، همچنین به صورت زیر نویس.

۱- غدير خم. ۲- علی بن ابی طالب علیهما السلام، امام اول، ۳۳ سال قبل از هجرت - ۴۰ ق. - اثبات خلافت بلافصل.

الف. شفیعی شاهرودی، محمد حسن ۱۳۵۴، گردآورنده و مترجم. ب. مؤسسه میراث نبوت.

ج. عنوان د. عنوان: الغدير. ه. عنوان: علی‌علیه السلام علی لسان المخالفين.

۲۹۷/۴۵۲

۴۲۱ غ ۸ الف / ۲۲۳/۵۴ BP

۱۳۸۹

این کتاب با مشارکت و حمایت معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ شده است

کتاب: علی‌علیه السلام از زبان مخالفان

• نویسنده: علامه شیخ عبد الحسین امینی نجفی

• تدوین، تحقیق و ترجمه: محمد حسن شفیعی شاهرودی

• نوبت چاپ: اول، محرم ۱۴۳۲ هـ ق

• صفحه آرایي: مؤسسه میراث نبوت - قم مقدسه

• ناشر: مؤسسه میراث نبوت - قم مقدسه

• لیتوگرافی و چاپ: تیزهوش - اسراء - قم مقدسه

• شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

• بها: ۱۵۰۰ تومان

• شابک: ۸-۳۸-۵۳۶۳-۶۰۰-۹۷۸

مراکز پخش:

۱- قم، پلوار ۱۵ خرداد، کوچه ۱۳، پلاک ۱۳، مؤسسه میراث نبوت، تلفکس: ۰۲۵۱۷۷۷۱۰۹۳، هسراه: ۰۹۱۲۲۵۱۹۸۳۰

۲- قم، شهرک شکوهیه، پلوار آیت الله خاکنه‌ای، کوچه ۶، کوچه لاله، پلاک S10، تلفکس: ۰۲۵۱-۳۳۴۲۵۲۶-۸

۳- تهران، میدان امام حسین علیهما السلام، خیابان شهید مدنی، مقابل ایستگاه متروی شهید مدنی، کوچه شهید خجسته منش، پلاک ۵.

تلفن: ۲۶ و ۲۳ و ۷۷۵۸۲۴۲۲-۰۲۱، هسراه: ۰۹۱۹۱۴۹۲۴۸۸

کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

ابوبکر

۱ - حافظ ابن سَمَّان در «الموافقة» از قیس بن حازم نقل کرده است: روزی ابوبکر صدیق و علی بن ابی طالب دیدار کردند، پس ابوبکر در صورت علی تبسم کرد. علی گفت: چه شده که تبسم می‌کنی؟ گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: «لَا يَجُوزُ أَحَدُ الصَّرَاطِ إِلَّا مِنْ كُتُبِ لِي عَلِيِّ الْجَوَّازِ» [هیچ کسی از صراط عبور نمی‌کند مگر کسی که علی برایش حق عبور بنویسد]. این روایت در «الرياض النضرة»، و «صواعق»، و «إسعاف الراغبین» ذکر شده است^(۱).

۲ - از ابوبکر صدیق نقل شده است: من پیامبر خدا ﷺ را دیدم که خیمه‌ای بنا کرده بود و بر کمانی عربی تکیه داده بود و در آن خیمه، علی و فاطمه و حسن و حسین بودند، و فرمود: «مَعِشِرَ الْمُسْلِمِينَ! أَنَا سَلَّمَ لِمَنْ سَالَمَ أَهْلَ الْخِيْمَةِ، حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ، وَلِيٌّ لِمَنْ وَالَاهُمْ، لَا يَحِبُّهُمْ إِلَّا سَعِيدُ الْجَدِّ^(۲) طَيِّبٌ

۱ - الرياض النضرة ۲: ۱۷۷ و ۲۴۴ [۱۲۲/۳ و ۲۰۳]؛ الصواعق المحرقة: ۷۵ [ص ۱۲۶]؛
إسعاف الراغبین: ۱۶۱.

۲ - [«جَدُّ»: بخت، بهره، اقبال. به معنای عظمت، بلند پایگی، و محبوبیت نزد مردم نیز می‌آید؛ در سوره جن، آیه ۳ آمده است: «وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّرِنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا» (و اینکه بلند است مقام باعظمت پروردگار ما، و او هرگز برای خود همسر و فرزندی انتخاب نکرده است)، و در دعای جوشن کبیر آمده است: «يَا مَنْ تَعَالَى جَدُّهُ»].

المولد، ولا يبغضهم إلا شقيُّ الجدِّ رديء المولد»^(۱) [ای گروه مسلمین! من با کسی که با اهل خیمه در صلح باشد در صلح، و با کسی که با آنان در جنگ است در جنگ هستم، و دوستدار کسی هستم که با آنها دوستی ورزد. و آنان را جز فرد خوشبخت حلال زاده دوست ندارد، و جز فرد بدبخت دارای ولادت پست، با آنان دشمنی نمی‌کند].

این مطلب را در گذشته و حال، بسیاری از شعرا به نظم در آورده‌اند که مجالی برای ذکر اشعار آنها نیست؛ یکی از این اشعار، شعر صاحب بن عبّاد است^(۲):

- | | |
|----------------------------------|------------------------------|
| ۱ - بحبِّ عليّ تزولُ الشُّكُوكُ | و تصفو النفوسُ و يزكو النجار |
| ۲ - فمهما رأيتَ محبّاً له | فثمَّ العلاءُ و ثمَّ الفخار |
| ۳ - ومهما رأيتَ بغيضاً له | ففي أصلِهِ نسبٌ مستعار |
| ۴ - فمهّد عليّ نَصْبَهُ عَذْرَهُ | فحيطانُ دارِ أبيه قصارُ |

[۱ - با دوستی علی شک‌ها برطرف می‌شود، و نفوس‌ها و روح‌ها تصفیه می‌شود، و اصل و نسب پاک می‌گردد. ۲ - پس هر جا دوستدار او را دیدی، برتری و فخر آنجاست. ۳ - و هر گاه دشمن او را دیدی پس در اصل و نسب او نسبی عاریه گرفته شده است. ۴ - پس برای دشمنی او عذری درست کن، (و بگو) دیوارهای خانه پدرش کوتاه بوده است].

و همو سروده است:

- | | |
|-----------------------|----------------------------|
| حبُّ عليّ بن أبي طالب | فرضُ عليّ الشاهدِ والغائبِ |
| وأمُّ من نابذهُ عاهرٌ | تبذلُّ للنازلِ والراكبِ |

۱ - الرياض النضرة، حافظ محبّ الدین طبری ۲: ۱۸۹ [۱۳۶/۳].

۲ - دیوان صاحب بن عبّاد: ۹۵.

[دوستی علی بن ابی طالب بر هر شاهد و غایبی واجب است. و هر کس با او دشمنی ورزد مادرش بد کاره بوده و بر پیاده و سواره خود را عرضه می‌کرده است].

- ۲ -

عمر بن خطاب

۱- عبدی کوفی می‌گوید:

- ۱- إنا روينا في الحديث خَبْرًا يَعْرِفُهُ سَائِرُ مَنْ كَانَ رَوِي
- ۲- إِنْ ابْنُ خَطَّابٍ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ كَمْ عِدَّةَ تَطْلِيقِ الْإِمَا
- ۳- فَقَالَ يَا حَيْدَرُ كَمْ تَطْلِيقَةً لِلْأَمَةِ أَذْكَرُهُ فَأَوْمَأَ الْمَرْتَضَى
- ۴- بِإِضْبَعِيهِ فَثَنَى الْوَجْهَ إِلَى سَائِلِهِ قَالَ اثْنَتَانِ وَانْثَنَى
- ۵- قَالَ لَهُ تَعْرِفُ هَذَا قَالَ لَا قَالَ لَهُ هَذَا عَلِيٌّ ذُو الْعَلَا

[۱- ما درباره این حدیث، خبری را نقل می‌کنیم که دیگر کسانی که آن را نقل کرده‌اند نیز، می‌دانند. ۲- مردی نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: تعداد طلاق کنیزان چقدر است؟ ۳- عمر گفت: ای حیدر بگو تعداد طلاق کنیز چقدر است (و پس از چند طلاق، حرام ابدی می‌شود)؟ پس مرتضی اشاره کرد. ۴- با دو انگشت خود، و عمر صورت را به طرف سؤال کننده گرداند و گفت: دوتا، و او برگشت. ۵- به او گفت: این را می‌شناسی؟ گفت: نه. به او گفت: این علی دارای عُلُو و بلندی است].

حافظ دار قطنی و ابن عساکر^(۱) نقل کرده‌اند:

دو مرد نزد عمر بن خطاب آمدند و از او درباره طلاق کنیز سؤال کردند؛ پس با آنها برخاست و آمد تا به گروهی که در مسجد حلقه زده

۱- تاریخ مدینه دمشق [۲۹۶/۱۲]؛ و در ترجمه الإمام علی بن ابی طالب ﷺ [شماره ۸۷۱].

بودند و در میان آنها مردی اصلع (کسی که موی جلوی سرش ریخته است) بود رسید. عمر گفت: ای مرد اصلع! نظر تو درباره طلاق کنیز چیست؟ پس سرش را به طرف او بلند کرد سپس با انگشت سبابه و وسط به او اشاره کرد. و عمر به آن دو مرد گفت: دو طلاق.

پس یکی از آن دو گفت: سبحان الله! ما به سوی تو آمديم و تو امير مؤمنان هستی پس با ما راه افتادی تا بر سر این مرد ایستادی و از او سؤال کردی و به اشاره او راضی شدی! عمر به آن دو گفت: می دانید این کیست؟ گفتند: نه. گفت: این علی بن ابی طالب است، بر رسول خدا ﷺ گواهی می دهم که از او چنین شنیدم: «إِنَّ السَّمَاوَاتِ السَّيْعَ وَالْأَرْضِينَ السَّيْعَ لَوْ وُضِعَتَا فِي كَفَّةٍ ثُمَّ وُضِعَ إِيْمَانُ عَلِيٍّ فِي كَفَّةٍ لَرَجَحَ إِيْمَانُ عَلِيٍّ بِنَ أَبِي طَالِبٍ» [همانا اگر آسمانها و زمینهای هفت گانه در یک کفه ترازو قرار گیرند و ایمان علی در کفه دیگر قرار گیرد، ایمان علی بن ابی طالب سنگین تر می شود].

۲- ابن عباس می گوید: جماعتی نزد عمر درباره نخستین مسلمان با هم بحث می کردند، و من از عمر شنیدم که گفت: «أَمَّا عَلِيٌّ فَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ، لَوُدِدْتُ أَنْ تَكُونَ لِي وَاحِدَةً مِنْهُمْ، وَكَانَتْ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ؛ كُنْتُ أَنَا وَأَبُو عُبَيْدَةَ وَأَبُو بَكْرٍ وَجَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ إِذْ ضَرَبَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى مَنْكَبِ عَلِيٍّ ﷺ فَقَالَ لَهُ: «يَا عَلِيُّ! أَنْتَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيْمَانًا، وَأَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ إِسْلَامًا، وَأَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى»^(۱) [اما علی، من خود از پیامبر شنیدم که درباره او فرمود: سه خصلت و ویژگی در علی است - و من آرزو

۱- ر. ک: مناقب خوارزمی [ص ۵۵]؛ و شرح نهج البلاغة ۳: ۲۵۸ [۲۳۰/۱۳]، شماره ۲۳۸.

داشتم که ای کاش یکی از آنها برای من بود که از همه دنیا برایم محبوب‌تر بود :-
روزی من و ابوعبیده و ابوبکر و گروهی از اصحاب نزد پیامبر بودیم که حضرت
دست بر شانه علی زد و به او فرمود: «یا علی تو اولین مؤمن هستی که ایمان
آوردی، و اولین مسلمان هستی که اسلام آوردی، و تو نسبت به من مانند هارون
نسبت به موسی هستی» [۱].

۳- عمر گفته است: «علیُّ أفضانا»^(۱) [علی در قضاوت برتر از همه ماست].
و عمر سخنان معروفی دارد که نشان می‌دهند او نهایت نیاز را به دانش
امیر مؤمنان علیه السلام داشته است؛ مانند: «لولا علی لهلك عمر»^(۲) [اگر علی نبود هر
آینه عمر نابود می‌شد].

و «اللهم لاتبقني لمعضلة ليس لها ابن أبي طالب»^(۳) [خدایا در جایی که فرزند
ابو طالب نیست مرا گرفتار مشکلی نگردان].

و «لا أبقاني الله بارض لست فيها أبا الحسن»^(۴) [ای ابا الحسن! در جایی که تو
نیستی، خداوند مرا در آنجا گرفتار نگرداند].

و «لا أبقاني الله بعدك يا علي»^(۵) [ای علی! خداوند مرا پس از تو زنده نگذارد].
و «أعوذ بالله من معضلة و لا أبو حسن لها»^(۶) [از مشکلی که ابوالحسن در کنار

۱- حلیة الأولیاء ۱: ۶۵ [شماره ۴]؛ تاریخ ابن کثیر ۷: ۳۵۹ [۳۹۷/۷]، حوادث سال ۴۰ هـ

و می‌گوید: «از عمر چنین رسیده است»؛ و تاریخ الخلفاء سیوطی: ۱۱۵ [ص ۱۶۰].

۲- این روایت را احمد و عقیلی و ابن سمان نقل کرده‌اند، و در الاستیعاب ۳: ۳۹ [القسم
الثالث/۱۱۰۳، شماره ۱۸۵۵] و الریاض ۲: ۱۹۴ [۱۴۲/۳] موجود است.

۳- تذکرة السبط: ۸۷ [ص ۱۴۸]؛ مناقب خوارزمی ۵۸ [ص ۹۷، ح ۹۸]؛ مقتل خوارزمی
۴۵: ۱. ۴- إرشاد الساری ۳: ۱۹۵ [۱۳۶/۴].

۵- الریاض النضرة ۲: ۱۹۷ [۱۴۶/۴]؛ مناقب خوارزمی: ۶۰ [ص ۱۰۱، ح ۱۰۴].

۶- تاریخ ابن کثیر ۷: ۳۵۹ [۳۹۷/۷]، در حوادث سال ۴۰ هـ؛ الفتوحات الاسلامیة ۲:
۳۰۶.

آن نباشد به خدا پناه می‌برم].

و «اللَّهُمَّ لَا تَنْزِلْ بِي شَدِيدَةً إِلَّا وَأَبُو الْحَسَنِ إِلَى جَنْبِي»^(۱) [خدایا آنگاه که ابوالحسن در کنار من نیست گرفتاری و مشکلی بر من نازل نفرما].

۴- از ابو سعید خدری نقل شده است: با عمر بن خطاب حج به جای می‌آوردیم، وقتی مشغول به طواف شد رو به حجر الأسود کرد و گفت: «إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ وَلَوْلَا أَنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقْبَلُكَ مَا قَبَّلْتُكَ» [من می‌دانم که تو سنگی هستی و نفع و ضرری نداری، و اگر ندیده بودم که رسول خدا ﷺ تو را می‌بوسد، تو را نمی‌بوسیدم] و سپس آن را بوسید. علی بن ابی طالب علیه السلام به او فرمود: «بَلْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! يَضُرُّ وَيَنْفَعُ وَلَوْ عَلِمْتَ ذَلِكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْكِتَابِ اللَّهُ لَعَلِمَكَ أَنَّهُ كَمَا أَقُولُ؛ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ»^(۲)؛ فَلَمَّا أَقْرَأُوا أَنَّهُ الرَّبُّ عَزَّوَجَلَّ وَأَنَّهُمُ الْعَبِيدُ، كَتَبَ مِيثَاقَهُمْ فِي رَقٍّ وَأَلْقَمَهُ فِي هَذَا الْحَجَرِ، وَأَنَّهُ يَبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ عَيْنَانِ وَلِسَانٌ وَشَفَتَانِ يَشْهَدُ لِمَنْ وَافَى بِالْمَوَافَاةِ، فَهُوَ أَمِينُ اللَّهِ فِي هَذَا الْكِتَابِ» [بلکه او ضرر و نفع می‌رساند، و اگر این را از تأویل کتاب خداوند می‌دانستی، هر آینه به تو می‌آموخت که همان گونه است که من می‌گویم؛ خداوند می‌فرماید: «و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت؛ و آنها را گواه بر خویشتن ساخت»؛ پس هنگامی که اقرار کردند که او پروردگار است و آنان بنده، میثاق آنان را در ورق سفیدی نوشت و آن را در دهان این سنگ گذاشت، و همانا این سنگ در روز قیامت، مبعوث می‌شود و برای او دو چشم و زبان و لب

۱- ابن بختری آن را نقل کرده است، بنابر آنچه که در الرياض ۲: ۱۹۴ [۱۴۲/۳] آمده است.
۲- أعراف: ۱۷۲.

است و گواهی می‌دهد برای کسی که کاملاً وفا کرده است؛ پس براساس قرآن، این سنگ امین خداوند است].

در این هنگام عمر به علی رضی الله عنه گفت: «لا أبقاني الله بأرض لست فيها يا أبا الحسن!» [ای ابا الحسن! خداوند مرا در سرزمینی که تو در آن نیستی باقی نگذارد!].

و در نقل دیگری آمده است که گفت: «أعوذ بالله أن أعيش في قوم لست فيهم يا أبا الحسن»^(۱) [ای ابا الحسن! به خدا پناه می‌برم که در قومی زندگی کنم که تو در آن نباشی].

۵- از حذیفه بن یمان نقل شده است: وی عمر بن خطاب را دید، عمر به او گفت: چگونه صبح کردی، ای ابن یمان؟! گفت: می‌خواهی چگونه صبح کرده باشم؟! صبح کرده‌ام درحالی که حق را خوش ندارم، و فتنه را دوست دارم، و گواهی می‌دهم به آنچه ندیده‌ام، و غیر مخلوق را حفظ می‌کنم، و بدون وضو صلات انجام می‌دهم، و در زمین چیزی دارم که خداوند در آسمان ندارد.

عمر از این سخنان خشمگین شد و به جهت کار مهمی که برایش پیش آمده بود رفت ولی قصد کرد که حذیفه را به جهت این سخنان مجازات کند [و به حسابش برسد]. در بین راه به علی بن ابی طالب رضی الله عنه برخورد کرد، حضرت خشم را در چهره او دید، و به او فرمود: «ما أغضبك يا عمر؟» چه

۱- نگاه کن: المستدرک علی الصحیحین ۱: ۴۵۷ [۶۲۸/۱، ح ۱۶۸۲]؛ تاریخ عمر بن الخطاب، ابن جوزی: ۱۰۶ [ص ۱۱۵]؛ کنز العمال ۳: ۳۵ [۱۷۷/۵، ح ۱۲۵۲۱]؛ شرح نهج البلاغة ۳: ۱۲۲ [۱۰۰/۱۲، خطبة ۲۲۳].

چیز تو را خشمگین ساخته ای عمر؟ گفت: حذیفه بن یمان را دیدم از او پرسیدم چگونه صبح کرده‌ای؟ پاسخ داد: در حالی صبح کرده‌ام که حق را خوش ندارم. علی علیه السلام فرمود: راست گفته است؛ چون مر را خوش ندارد در حالی که حق است.

آنگاه گفت: [می‌گوید:] فتنه را دوست دارم. علی علیه السلام فرمود: راست گفته است؛ چون مال و فرزندی را دوست دارد و خداوند می‌فرماید: «أَنْتُمْ أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»^(۱) [و بدانید اموال و اولاد شما، وسیله آزمایش است].

عمر گفت: یا علی! می‌گوید: من گواهی می‌دهم به چیزی که ندیده‌ام. علی علیه السلام فرمود: راست می‌گوید: چون به وحدانیت خداوند گواهی می‌دهد، و به مر و برانگیخته شدن در قیامت، و بهشت و دوزخ و صراط گواهی می‌دهد در حالی که هیچ کدام را ندیده است.

عمر گفت: یا علی! می‌گوید: من غیر مخلوق را حفظ می‌کنم. فرمود: راست می‌گوید: او کتاب خدا قرآن را حفظ می‌کند در حالی که مخلوق نیست^(۲).

عمر گفت: و می‌گوید: بدون وضو صلات انجام می‌دهم. فرمود: راست می‌گوید بر پسر عمویم رسول خدا بدون وضو صلوات می‌فرستد، و صلوات بر او جایز است.

۱- انفال: ۲۸.

۲- این قسمت خرافه‌ای است که توسط طرفداران دیدگاه باطل درباره خلقت قرآن، در حدیث افزوده شده است؛ زیرا بنابر دیدگاه حق، قرآن حادث است نه قدیم.

عمر گفت: بزرگتر از این را نیز می‌گوید! علی علیه السلام فرمود: چه می‌گوید؟ گفت: می‌گوید: برای من در زمین چیزی است که برای خداوند در آسمان نیست. علی علیه السلام فرمود: راست می‌گوید، او زن و فرزند دارد و خداوند از زن و فرزند منزّه است.

در این هنگام عمر گفت: «كاد يهلك ابن الخطاب لولا علي بن أبي طالب» [نزدیک بود فرزند خطاب هلاک شود اگر علی بن ابی طالب نبود].

این حدیث را حافظ کنجی در «کفایه»^(۱) نقل کرده و می‌گوید: این حدیث نزد اهل نقل ثابت است و بسیاری از سیره نویسان آن را نقل کرده‌اند.

۶- زن بارداری را پیش عمر آوردند که به زنا اعتراف کرده بود و عمر دستور داد او را سنگسار کنند. پس علی علیه السلام با او برخورد کرد و پرسید: «ما بال هذه؟» [قضیه این زن چیست؟]. گفتند: عمر دستور داده او را سنگسار کنند. علی علیه السلام او را برگردانید و فرمود: تو بر خودش مسلط هستی، ولی بر آنچه در شکم اوست چه تسلطی داری؟ شاید بر سر او فریاد زده‌ای یا او را ترسانیده‌ای [تا اقرار گرفته‌ای]! عمر گفت: بله، این گونه بوده. فرمود: «أَوَ مَا سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَا حَدَّ عَلَىٰ مُعْتَرِفٍ بَعْدَ بَلَاءٍ، إِنَّهُ مِنْ قَبْدِ أَوْ حَبْسٍ أَوْ تَهْدَدٍ فَلَا إِقْرَارَ لَهُ» [آیا نشنیده‌ای که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: حدی نیست بر کسی که بعد از شکنجه اعتراف کرده است، و کسی که به زنجیر کشیده شود یا زندان شود و یا تهدید شود اقرارش پذیرفته نیست]. عمر آن زن را رها کرد و گفت: «عجزت النساء أن تلدن مثل علي بن أبي طالب، لولا علي لهلك عمر» [زنان عاجزند که

۱- کفایة الطالب: ۹۶ [ص ۲۱۸]: الفصول المهمة، ابن صباغ مالکی: ۱۸ [ص ۳۴].

مثل علی بن ابی طالب را به دنیا آورند، اگر علی نبود عمر هلاک می شد^(۱).

۷- از ابن عباس نقل شده است: مسأله بُغرنجی برای عمر بن خطاب پیش آمد، او بالا و پایین رفت، تغییر کرد و عصبانی شد، و خلاصه هر چه فکر کرد نتوانست حل کند، تا این که اصحاب را فرا خواند و مسأله را با آنان مطرح ساخت و گفت راه حل آن را بیان کنید. آنها گفتند: «یا امیرالمؤمنین! أنت المفزع وأنت المنزع» [ای امیرمؤمنان تو پناهگاه و مرجع هستی]. عمر از این سخن خشمگین شد و گفت: «اتقوا الله وقولوا قولاً سدیداً یصلح لکم أعمالکم» [از خدا بترسید و سخنی بگویید که به حالتان سودمند باشد]. گفتند: ای امیرالمؤمنین! ما پاسخی برای پرسش شما نداریم. عمر گفت: «أما والله إنني لأعرف أبا بجدتها وابن بجدتها، وأبن مفزعها وأبن منزعها» [اما من به خدا کسی را می شناسم که چشمه دانش و حلال مشکلات است (و زیر و بم مسائل را می داند) و پاسخ این مسأله را به خوبی می داند]. گفتند: شاید منظورتان فرزند ابوطالب است؟ گفت: «الله هو، وهل طفحت حرّة بمثله وأبرعته؟! انهضوا بنا إليه» [آری به خدا منظورم اوست آیا مادر آزاده ای، همچون او را به دنیا آورده و چنین انسان کاملی را به جامعه انسانی تحویل داده است؟! پس اینک برخیزید به نزد او برویم]. آنان گفتند: آیا شما می خواهید نزد او بروید؟! بگذارید او نزد شما بیاید. عمر گفت: «هیهات هناك شجرة من بني هاشم، وشجرة من الرسول، وأثره من علم يُؤتى لها ولا يأتي، في بيته يُؤتى الحكم، فاعطفوا نحوه» [هرگز! مگر نمی دانید که در آن مکان شاخه و شعبه ای از بنی هاشم، و شاخه و شعبه ای از پیامبر خدا، و نشانه ای از علم است که باید نزد آن رفت. او نزد کسی نمی آید و حکمت

۱- الرياض النضرة ۲: ۱۹۶ [۱۴۳/۳]؛ المناقب، خوارزمی: ۴۸ [ص ۸۱ ح ۶۵].

در خانه او یافت می‌شود پس به سوی او بشتابید]. آنان همراه عمر نزد آن حضرت رفتند و دیدند که او در کنار دیواری قرار دارد و این آیه را می‌خواند: «أَيُّحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى»^(۱) [آیا انسان گمان می‌کند بی‌هدف رها می‌شود؟!]. و تکرار می‌کند و گریه می‌کند. عمر به شریح گفت: مطلبی را که برای من نقل کردی برای ابوالحسن نقل کن.

شریح گفت: من در دادگاه و در مسند قضاوت بودم که این مرد نزد من آمده گفت: شخصی یک زن آزاده با مهریه سنگین، و یک زن ام‌الولد (کنیزی که از مولای خود فرزند دارد) را به من سپرده گفت: نفقه آنها را تا زمان بازگشت من تأمین نما. و در شب اول هر دو زن زایمان کردند یکی پسر و دیگری دختر. و هر یک از آنها به خاطر ارث بیشتر ادعا می‌کند که پسر از آن اوست و دختر را از خود نفی می‌کند. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: چگونه میان آن دو قضاوت کردی؟ شریح گفت: اگر می‌توانستم میان آنها قضاوت کنم نزد شما نمی‌آمدم. امیر مؤمنان علیه السلام بر کاهی از زمین برداشته به شریح نشان داده فرمود: قضاوت درباره این قضیه، از قضاوت درباره این کاه آسان‌تر است. آنگاه ظرفی را خواسته به یکی از زنان فرمود: شیر خود را داخل ظرف بدوشد و پس از دوشیدن آن را وزن کرد، سپس به دیگری گفت: او نیز شیر خود را در ظرف دوشید و حضرت آن را وزن کرد و دید که وزن شیر زن دوم، نصف شیر زن اول است. در این هنگام حضرت به دومی فرمود: دخترت را بردار و به اولی نیز فرمود: تو نیز پسرت را. سپس به شریح فرمود: «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ لِبْنِ الْجَارِيَةِ عَلَى النِّصْفِ مِنْ

لبن الغلام؟ وأن ميراثها نصف ميراثه؟ وأن عقلها نصف عقله؟ وأن شهادتها نصف شهادته؟ وأن ديتها نصف ديته؟ وهي على النصف في كل شيء» [آیا نمی دانی که وزن شیر دختر نصف وزن شیر پسر است؟ و ارث دختر نیز نصف ارث پسر است؟ و عقلش نصف عقل پسر است؟ و شهادتش نیز نصف شهادت اوست؟ و دیه اش نیز نصف دیه اوست؟ و در همه چیز نصف پسر است]. در این هنگام تعجب سراسر وجود عمر را فرا گرفته، گفت: «أبا حسن لا أبقاني الله لشدة لست لها ولا في بلد لست فيه»^(۱) [ای ابا الحسن! خداوند هرگز مرا بدون تو در هیچ گرفتاری قرار ندهد و در شهری که تو نیستی تنها نگذارد].

- ۳ -

ابن عمر

ابن عمر می گوید: «ما كنا نعرف المنافقين على عهد النبي صلی الله علیه و آله إلا ببغضهم علياً»^(۲) [در زمان پیامبر معیار شناخت منافق از غیر منافق برای ما بغض ورزیدن آنان نسبت به علی علیه السلام بود].

- ۴ -

عایشه

۱ - عایشه می گوید: «والله ما رأيت أحداً أحب إلى رسول الله من علي، ولا في الأرض امرأة كانت أحب إليه من امرأته»^(۳) [به خدا سوگند مردی را ندیدم که از علی

۱ - كنز العمال ۳: ۱۷۹ [۵/۸۳۰، ح ۱۴۵۰۸].

۲ - منهاج السنة ۲: ۱۷۹؛ ر.ک: برگزیده الغدير ۲۸۹/ - ۲۹۲.

۳ - مستدرک حاکم ۳: ۱۵۴ [۳/۱۶۷، ح ۴۷۳۱] و آن را صحیح دانسته است؛ العقد الفرید ۲: ۲۷۵ [۴/۱۲۳].

نزد رسول خدا محبوب‌تر باشد، و در زمین زنی نیست که از همسر علی نزد پیامبر محبوب‌تر باشد؟!]

جمیع بن عمیر گفت: «دخلتُ مع عَمَّتِي على عائشة، فسألتُ: أَيُّ الناس أحبَّ إلى رسول الله؟ قالت: فاطمة. فقيل: من الرجال؟ قالت: زوجها، إن كان ما علمت صَوَاماً قَوَاماً»^(۱) [با عمّه‌ام بر عایشه وارد شدیم پس پرسیدم: کدامیک از مردم نزد رسول خدا محبوب‌تر بودند؟ گفت: فاطمه. پس گفته شد: از مردان چه کسی؟ گفت: همسر فاطمه و تا آن جا که می‌دانم روزه دار و قیام کننده در شب بود] (موافق است)؟!]

و چگونه رسول خدا ﷺ دیگران را در توجّه کردن، بر علی مقدم می‌داشت در حالی که وقتی خدا بر اهل زمین نگاه کرد علی نخستین مردی بود که او را پس از پیامبر انتخاب کرد؟! چنانکه پیامبر به فاطمه خبر داد و فرمود: «إِنَّ اللهَ اطَّلَعَ على أهل الأرض فاختر منهم أَبَاكَ فبعثه نبيّاً، ثُمَّ اطَّلَعَ الثانية فاختر بعلك، فأوحى إليّ، فَأَنكِحْتُهُ وَاتَّخَذْتَهُ وَصِيّاً»^(۲) [همانا خدا به اهل زمین نگاه کرد پس از میان آنها پدرت را انتخاب کرد و او را به پیامبری مبعوث نمود، سپس دوباره نگاه کرد و شوهرت را انتخاب کرد، و به من وحی نمود که او را به ازدواج تو در آورم و وصی خود قرار دهم]؟!]

۲- عایشه گفته است: «عَلَيَّ أَعْلَمُ الناسَ بالسَّنةِ»^(۳) [علی آگاهترین مردم به

۱- جامع ترمذی ۲: ۲۲۷ [۶۵۸/۵، ح ۳۸۷۴] چاپ هند؛ مستدرک حاکم ۳: ۱۵۷ [۴۷۳۱، ح ۱۶۷/۳].

۲- حدیث را طبرانی از ابو ایوب انصاری نقل کرده است [المعجم الكبير ۴/ ۱۷۱، ۴۰۴۶] چنانکه در إكمال كنز العمال ۶/ ۱۵۳ [۶۰۴/۱۱، ح ۳۲۹۲۳] آمده است؛ و هیشمی حدیث را از علی هلالی در مجمع الزوائد ۹: ۱۶۵ نقل کرده است.

۳- الرياض النضرة ۲: ۱۹۳ [۱۴۱/۳]؛ مناقب خوارزمی: ۵۴ [ص ۹۱، ح ۸۴]؛ الصواعق: ۷۶ [ص ۱۲۷]؛ تاریخ الخلفاء: ۱۱۵ [ص ۱۶۰].

سنت پیامبر است].

۳ - پیامبر خدا ﷺ تجاهل کرد (خود را جاهل وانمود کرد) و خطاب به همسرانش فرمود: «أَيْتَكُنَّ صَاحِبَةَ الْجَمَلِ الْأَدَبِ - وَهُوَ كَثِيرُ الشَّعْرِ - تَخْرُجُ فَتَنْبَحُهَا كِلَابُ الْحَوَآبِ، يُقْتَلُ حَوْلَهَا قَتْلَى كَثِيرٌ، وَتَنْجُو بَعْدَ مَا كَادَتْ تُقْتَلُ؟!»^(۱) [کدام یک از شما صاحب شتر پرمو بوده خروج خواهد کرد و سگان حوآب به سوی او هجوم آورده برایش پارس خواهند نمود و در پیرامون او انسانهای بسیاری کشته شده و خودش نیز ناگهان هنگامی که در یک قدمی مرگ قرار می‌گیرد نجات می‌یابد؟!].

و نیز خطاب به عایشه فرمود: «يا حميراء! كَأَنِّي بِكَ تَنْبَحُكِ كِلَابُ الْحَوَآبِ، تَقَاتِلِينَ عَلِيًّا وَأَنْتِ لَهُ ظَالِمَةٌ!»^(۲) [ای عایشه! گویا می‌بینم که سگ‌های حوآب برای تو پارس می‌کنند و تو با علی ظالمانه به نبرد برخاسته‌ای].

و فرمود: «سَيَكُونُ بَعْدِي قَوْمٌ يَقَاتِلُونَ عَلِيًّا، عَلَى اللَّهِ جِهَادُهُمْ فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ جِهَادَهُمْ بِيَدِهِ فَبِلِسَانِهِ، فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ بِلِسَانِهِ فَبِقَلْبِهِ، لَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ شَيْءٌ» [به زودی پس از من گروهی با علی می‌جنگند، در این هنگام به خاطر خدا باید با آنان جنگید، و اگر کسی با دست نتواند او را یاری کند باید با زبان، و اگر با زبان نتواند پس با قلب خود، و بالاتر از آن چیزی نیست].

۱ - این حدیث را این افراد نقل کرده‌اند: بزار، و ابونعیم، و ابن ابی شیبہ [۲۶۵/۱۵، ح ۱۹۶۳۱]؛ ماوردی در الأعلام: ۸۲ [أعلام النبوة/۱۳۶]؛ زمخشری در الفائق ۱: ۱۹۰ [۴۰۸/۱]؛ ابن اثیر در النهاية ۲: ۱۰ [۹۶/۲]؛ فیروزآبادی در قاموس ۱: ۶۵ [ص ۱۰۶]؛ کنجی در الکفاية: ۷۱ [ص ۱۷۱، باب ۳۷]؛ قسطلانی در المواهب الدنیة ۲: ۱۹۵ [۵۶۶/۳]؛ و سیوطی در جمع الجوامع آن گونه که در کنز العمال ۶: ۸۳ [۳۳۳/۱۱، ح ۳۱۶۶۷] آمده است. ۲ - العقد الفرید ۲: ۲۸۳ [۱۳۵/۴].

این روایت را طبرانی^(۱) نقل کرده و در «مجمع الزوائد» و «کنز العمال» نیز آمده است.

و طبری و دیگران نقل کرده‌اند^(۲): هنگامی که عایشه رضی الله عنها در راه، پارس سگ‌ها را شنید، پرسید: اینجا کجاست؟ گفتند: حوآب. گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، إِنِّي لَهِيَ! قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ وَعِنْدَهُ نِسَاؤُهُ: «لَيْتَ شِعْرِي أَتَكُنُّ تَنْبَحُهَا كِلَابُ الْحَوَآبِ؟» [«ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم» همانا آن زن من هستم؛ زیرا از پیامبر خدا ﷺ خطاب به همسرانش شنیدم که می‌فرمود: ای کاش می‌دانستم که سگهای حوآب به سوی کدام یک از شما پارس می‌کنند؟]. در این هنگام عایشه خواست باز گردد، اما عبدالله بن زبیر با تکذیب فردی که گفته بود اینجا حوآب است، عایشه را از بازگشت منصرف کرد و او نیز به راه خود ادامه داد.

امینی می‌گوید: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ»^(۳) [چنان نبود که خداوند قومی را، پس از آن که آنها را هدایت کرد (و ایمان آوردند) گمراه (و مجازات) کند؛ مگر آنکه اموری را که باید از آن بپرهیزند، برای آنان بیان نماید]. «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ»^(۴) [تا آنها که هلاک (و گمراه) می‌شوند، از روی اتمام حجت باشد؛ و آنها که زنده می‌شوند (و هدایت می‌یابند)، از روی دلیل روشن باشد؛ و خداوند شنوا و داناست]. «وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا»^(۵) [ولی انسان بیش از هر چیز، به

۱- المعجم الكبير [۳۲۱/۱، ح ۹۵۵]؛ مجمع الزوائد ۹: ۳۴؛ كنز العمال ۶: ۱۵۵؛ ۷: ۳۰۵
[۶۱۳/۱۱، ح ۳۲۹۷۱؛ و ۱۰۲/۱۵، ح ۴۰۲۶۶].

۲- تاريخ طبري ۵: ۱۷۸ [۴۶۹/۴، حوادث سال ۳۶هـ]؛ تاريخ أبي الفداء ۱: ۱۷۳.

۳- توبه: ۱۱۵.

۴- أنفال: ۴۲.

۵- كهف: ۵۴.

مجادله می‌پردازد]. «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ»^(۱) [بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است، * هر چند (در ظاهر) برای خود عذرهایی بتراشد].

- ۵ -

زبیر

در روایتی صحیحی از رسول خدا ﷺ نقل شده است که به زبیر فرمودند: «إِنَّكَ تَقَاتِلُ عَلِيًّا وَأَنْتَ ظَالِمٌ لَهُ» [تو از روی ستم با علی جنگ خواهی کرد].
به همین جهت در روز جنگ جمل امیر مؤمنان ﷺ در برابر زبیر به این حدیث احتجاج کرده فرمود: «أَتَذَكَّرُ لِمَا قَالَ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّكَ تَقَاتِلُنِي وَأَنْتَ ظَالِمٌ لِي؟» [آیا فرمایش پیامبر خدا را آنگاه که خطاب به تو فرمود: ای زبیر! تو با من ظالمانه جنگ خواهی کرد به یاد داری؟]. زبیر پاسخ داد: بار خدایا آری.
این روایت را حاکم با تأیید صَحَّتْ آن در «مستدرک»، و طبری در تاریخ خود نقل کرده‌اند^(۲).

- ۶ -

معاویه بن ابی سفیان

۱- داستان اعطای کیسه زر به کسی که حق را درباره علی بگوید:

محمد حمیری می‌گوید:

۱- بَرِئْتُ مِنَ الَّذِي عَادَىٰ عَلِيًّا وَحَارِبَهُ مِنْ أَوْلَادِ الطُّغَمَاءِ

۱- قیامت: ۱۴-۱۵.

۲- المستدرک علی الصحیحین ۳: ۳۶۶ [۴۱۳/۳، ح ۵۵۷۴ و ۵۵۷۵]؛ تاریخ الأمم والملوک ۵: ۲۰۰ و ۲۰۴ [۵۰۲/۴، ۵۰۹، حوادث سال ۳۶هـ]؛ و....

۲ - تناسوا نصبه في يوم خم من الباري ومن خير الأنام
 ۳ - برغم الأنف من يشأ كلامي علي فضل كالبهر طامي
 ۴ - وأبرأ من أناس أخره وكان هو المقدم بالمقام
 ۵ - علي هزم الأبطال لما رأوا في كفه برك الحسام
 [۱ - از مردمان پست و فرومایه‌ای که با علی علیه السلام دشمنی کردند و با او جنگیدند
 بیزارم. ۲ - آنها خود را به فراموشی زدند که علی علیه السلام از طرف خداوند باری (خالق) و
 به دست پیامبر اکرم که بهترین خلق است در روز غدیر خم به ولایت منصوب
 گردید. ۳ - تا بینی کسی که کلام من درباره علی را نکوهش می‌کند به خاک بمالم،
 می‌گویم: فضل و برتری علی علیه السلام چون دریای بیکران می‌باشد. ۴ - من از کسانی که
 (حق او را غصب کردند) و او را در خلافت به تأخیر انداختند بیزارم؛ زیرا او در این
 مقام بر همه برتری داشت. ۵ - علی علیه السلام همان کسی است که دلیران را وقتی که برق
 شمشیر را در دست او می‌دیدند، شکست داد].

توضیحی پیرامون شعر:

شیخ الاسلام حموینی این قصیده را در باب (۶۸) از کتاب «فرائد السمطين»^(۱) روایت کرده و می‌گوید:

طرمّاح طائی به همراه هشام مرادی و محمد بن عبدالله حمیری نزد
 معاویه بن ابی سفیان گرد آمدند. او کیسه‌ای زر در مقابلش نهاد و
 گفت: ای گروه شاعران عرب! درباره علی بن ابی طالب شعر بگویید و
 جز حق نگوئید. من از نسل صخر بن حرب نیستم اگر این کیسه زر را
 به آن کس که به حق شعری درباره علی بسراید، ندهم. آنگاه طرمّاح

۱- فرائد السمطين [۱/۳۷۵، ح ۳۰۵].

برخاست و درباره علی سخنانی پر از نکوهش گفت. معاویه به او گفت: بنشین خداوند به نیت و جایگاه تو آگاه است.

پس از او هشام مرادی برخاست و او هم سخنان بدی درباره حضرت گفت. معاویه به او گفت: تو هم کنار رفیقت بنشین که جایگاه و منزلت شما دو نفر را خدا می داند. عمرو عاص در مجلس حاضر بود او به محمد بن عبدالله حمیری که از خواص او بود گفت: تو برخیز و سخن بگو اما جز حق نگو. سپس به معاویه رو کرد و گفت: ای معاویه تو قسم یاد کردی که این کیسه زر را فقط به کسی بدهی که درباره علی علیه السلام به حق سخن بگوید. معاویه باز تکرار کرد: بله، من از نسل صخر بن حرب نباشم اگر آن را از میان ایشان به کسی که درباره علی راست بگوید ندهم. پس محمد بن عبدالله حمیری برخاست و اشعار فوق را خواند. آنگاه معاویه به او گفت: تو از همه راست‌گوتر هستی، این کیسه زر از آن تو باشد.

۲- و معاویه می گوید: «کان عمر إذا أشکل علیه شيء أخذته منه»^(۱) [هرگاه

برای عمر مشکلی پیش می آمد، راه حل آن را از علی علیه السلام می پرسید].

۳- و آنگاه که خبر کشته شدن امام علیه السلام به معاویه رسید، وی گفت: «لقد

ذهب الفقه والعلم بموت ابن أبي طالب» [همانا با مرگ فرزند ابو طالب فقه و دانش رخت بر بست و رفت].

این سخن را ابو حجاج بلوی در کتاب «الف باء»^(۲) نقل کرده است.

۱- مناقب احمد [ص ۱۵۵، ح ۲۲۲]؛ الرياض النضرة ۲: ۱۹۵ [۱۴۳/۳].

۲- الف باء ۱: ۲۲۲.

- ۷ -

عمرو عاص ، متوفای سال (۴۳)

- ۱ - معاویة الحال لا تجهل
 - ۲ - نسیت احتیالی فی جَلَقِ^(۱)
 - ۳ - وقد أقبلوا زُمراً يُهرعون
 - ۴ - وقولي لهم إن فرض الصلاة
 - ۵ - فَوَلُّوا ولم يعبأوا بالصلاة
 - ۶ - وَلَمَّا عصيت إمام الهدى
 - ۷ - أَبْأَبَقَرِ الْبُكْمِ أَهْلِ الشَّامِ
 - ۸ - فقلت نعم قم فإني أرى
 - ۹ - فبي حاربوا سيّد الأوصياء
 - ۱۰ - وكدتُ لهم أن أقاموا الرماح
 - ۱۱ - وعلمتهم كشف سواتهم
 - ۱۲ - فقامَ البغاة على حيدر
 - ۱۳ - نسیت محاورَةَ الأشعري
 - ۱۴ - أَلینُ فيطمعُ في جانبي
 - ۱۵ - خلعتُ الخلافةَ من حيدر
- وعن سُبُلِ الْحَقِّ لا تعدل
على أهلها يوم تُبْسِ الحُلي
مهاليع كالبقرِ الجُفْلِ^(۲)
بغيرِ وجودِكَ لم تُقبل
ورمت النفر الى القَسْطِ^(۳)
وفي جيشه كلُّ مُستفحل
لأهلِ التقى والحجا أبتلي؟
قتالَ الْمُفْضَلِ بِالْأَفْضَلِ
بقولي دمٌ طُلَّ مِنْ نَعْلِ^(۴)
عليها المصاحفُ في القَسْطِ
لردِّ الغَضَنَفَةِ الْمُقْبِلِ
وكفوا عن المِشْعَلِ المِصْطَلِ
ونحنُ على دَوْمَةِ الْجَنْدَلِ
وسهمي قد خاضَ في المَقْتَلِ
كخَلْعِ النعالِ مِنَ الأرجلِ

۱ - «جَلَقَ»: شهر دمشق.

۲ - «أهرع»: شتابان رفت. «الهلع»: جزع و ناله و فریاد. «الجفل»: رمیدن.

۳ - «القسطل»: گرد و غبار برخاسته از جنگ.

۴ - «طل الدم»: خون هدر شد و کسی انتقام آن را نگرفت، به آن خون «طلیل»، «مطلول» و «مطل» گویند.

- ۱۶ - وألبستُها فيك بعد الإياس
 ۱۷ - ورقيتُكَ المنبرَ المُشمَخِرُ
 ۱۸ - ولو لم تكن أنت من أهله
 ۱۹ - وسيّرتُ جيشَ نفاقِ العراقِ
 ۲۰ - وسيّرتُ ذِكْرَكَ في الخافقينِ
 ۲۱ - وجهلُكَ بي يا ابنَ آكلَةِ الـ
 ۲۲ - فلولا موازرتي لم تُطع
 ۲۳ - ولولايَ كنتَ كَمِثْلِ النساءِ
 ۲۴ - نصرناكَ من جَهلِنَا يا ابنَ هِنْدِ
 ۲۵ - وحيثَ رفعناكَ فوقَ الرؤوسِ
 ۲۶ - وكم قد سَمِعنا من المصطفَى
 ۲۷ - وفي يومِ حُمِّ رَقِي منبراً
 ۲۸ - وفي كَفِّهِ كَفُّهُ معلناً
 ۲۹ - ألسْتُ بكم منكم في النفوسِ
 ۳۰ - فَأَنحَلُهُ إمْرَةً المؤمنينِ
 ۳۱ - وقال فمن كنتَ مولى لَهُ
 ۳۲ - فوالِ مَوالِيهِ يا ذا الجلالِ
 ۳۳ - ولا تَنقُضُوا العَهْدَ من عِترتي
 ۳۴ - فَبخَبَخَ شيخُكَ لَمَّا رأى
 ۳۵ - فقال وليُّكُمْ فاحفظوه
- كَأَبَسَ الْخَوَاتِيمَ بِالْأَنْمُلِ
 بِأَلَا حَدَّ سَيْفٍ وَلَا مُنْصِلِ
 وَرَبُّ الْمَقَامِ وَلَمْ تَكْمُلِ
 كَسِيرِ الْجَنُوبِ مَعَ الشَّمَالِ
 كَسِيرِ الْحَمِيرِ مَعَ الْمَحْمَلِ
 كَبُودٍ لِأَعْظَمَ مَا أَبْتَلِي
 وَلَوْلَا وَجُودِي لَمْ تُقْبَلِ
 تَعَاثُ الْخُرُوجِ مِنَ الْمَنْزِلِ
 عَلَى النَّبَأِ الْأَعْظَمِ الْأَفْضَلِ
 نَزَلْنَا إِلَى أَسْفَلِ الْأَسْفَلِ
 وَصَايَا مُخَصَّصَةً فِي عَلِي
 يُبْلَغُ وَالرَّكْبُ لَمْ يَرْحَلِ^(۱)
 يُنَادِي بِأَمْرِ الْعَزِيزِ الْعَلِيِّ
 بِأُولَى فَقَالُوا بَلَى فَا فَعَلِ
 مِنْ اللَّهِ مُسْتَخْلَفِ الْمُنْجَلِ
 فَهَذَا لَهُ الْيَوْمَ نَعَمَ الْوَلِي
 لِوَعَادِ مُعَادِي أَخِي الْمُرْسَلِ
 فَقَاطِعُهُمْ بِي لَمْ يُوَصِّلِ
 عُرَى عَقْدِ حَيْدَرٍ لَمْ تُخْلَلِ
 فَمَذْخَلُهُ فَيَكُم مَذْخَلِي

۱ - در بعضی از نسخه ها به جای مصراع دوم عبارت: «وبلغ والصحب لم ترحل» (= او ابلاغ نمود در حالی که همراهان نرفته بودند) آمده است.

- ۳۶ - وإنا وما كان من فعلنا
 ۳۷ - وما دمَّ عثمانُ مُنْجٍ لنا
 ۳۸ - وإنَّ عليّاً غداً خصمنا
 ۳۹ - يُحاسبنا عن أمورٍ جَرَتْ
 ۴۰ - فما عُدُّنا يومَ كشفِ الغطا
 ۴۱ - ألا يا ابنَ هندٍ أبيعَتِ الجنانُ
 ۴۲ - وأخسرتُ أخراك كيما تنالَ
 ۴۳ - وأصبحتُ بالناسِ حتَّى استقام
 ۴۴ - وكنتُ كمُقْتنِصٍ في الشراكِ^(۱)
 ۴۵ - كأَنَّكَ أنْسِيتَ ليلَ الهريرِ
 ۴۶ - وقد بَتَّ تذرُقُ ذَرَقَ النعامِ
 ۴۷ - وحينَ أزاحَ جيوشُ الضلالِ
 ۴۸ - وقد ضاقَ منكَ عليكِ الخناقُ
 ۴۹ - وقولك يا عمرو أينَ المفرُّ
 ۵۰ - عسى حيلةٌ منك عن ثنيه
 ۵۱ - وشاطرَني كلُّ ما يستقيمُ
 ۵۲ - فقمْتُ على عَجَلَتِي رافعاً
 ۵۳ - فسَتَرْتُ عن وجهِهِ وانثنى
- لفي النارِ في الدركِ الأسفلِ
 من الله في الموقفِ المُخجلِ
 ويعتزُّ بالله والمرسلِ^(۱)
 ونحنُ عن الحقِّ في مَغزِلِ
 لك الويلُّ منه غداً ثمَّ لي
 بعهدٍ عهدتَ ولم تُوفِّ لي
 يَسِيرَ الحُطامِ من الأجزَلِ
 لك الملكُ من ملكٍ محولِ
 تذودُ الظُّماءَ عن المنهلِ
 بصفٍّ مَغْ هوليها المُهولِ
 حذاراً من البطلِ المُقبلِ
 وافاك كالأسدِ المُبسلِ
 وصارَ بكِ الرحبُ كالفلفلِ^(۲)
 من الفارسِ القَسورِ المُسبلِ
 فإِنَّ فؤادي في عسلي
 من المُلكِ دهرَكَ لم يكملِ
 وأكشِفُ عن سواتي أذُنِي
 حياءَ وروعَكَ لم يعقلِ

۱ - در روایت خطیب تبریزی به جای مصراع دوم عبارت: «سیحج بالله والمرسل» (=) بوسیله خدا و رسول اکرم علیه ما دلیل و برهان می آورد آمده است.

۲ - «اقتنص الطیر أو الظبی»: آن را شکار کرد.

۳ - «الفلفل»: نزدیک شدن بین گامها.

- ۵۴ - وَأَنْتَ لَخَوْفِكَ مِنْ بَأْسِهِ
 ۵۵ - وَلَمَّا مَلَكَتْ حُמَاءُ الْأَنَامِ
 ۵۶ - مَنَحْتَ لِغَيْرِي وَزْنَ الْجِبَالِ
 ۵۷ - وَأَنْحَلْتَ مِصْرًا لِعَبْدِ الْمَلِكِ^(۲)
 ۵۸ - وَإِنْ كُنْتَ تَطْمَعُ فِيهَا فَقَدْ
 ۵۹ - وَإِنْ لَمْ تَسَامَخْ إِلَى رَدِّهَا
 ۶۰ - بِخَيْلٍ جِيَادٍ وَشُمِّ الْأَنْوَفِ
 ۶۱ - وَأَكْشَفُ عَنْكَ حِجَابَ الْغُرُورِ
 ۶۲ - فَإِنَّكَ مِنْ إِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ
 ۶۳ - وَمَالِكَ فِيهَا وَلَا ذَرَّةَ
 ۶۴ - فَإِنْ كَانَ بَيْنَكُمَا نِسْبَةٌ
 ۶۵ - وَأَيْنَ الْحَصَى مِنْ نَجُومِ السَّمَاءِ
 ۶۶ - فَإِنْ كُنْتَ فِيهَا بَلَغْتَ الْمُئْنَى
- هناك مُلِيتَ مِنَ الْأَفْكِ^(۱)
 ونالت عصاك يَدَ الْأَوَّلِ
 ولم تُغَطِّنِي زِنَةَ الْخِرْدِلِ
 وأنتَ عَنِ الْغِيِّ لَمْ تُعَدِلِ
 تخلى القُطَا مِنْ يَدِ الْأَجْدَلِ
 فإبَّيْ لِحَوْبِكُمْ مُصْطَلِي
 وبالمُـرْهَقَاتِ وبالذَّبَلِ
 وأوقِظْ نَائِمَةَ الْأَثْكِـلِ
 ودعوى الْخِلَافَةِ فِي مَغْزَلِ
 ولا لِـجَدُّودِكَ بِالْأَوَّلِ
 فأينَ الْحُسَامُ مِنَ الْمِنْجَلِ
 وأينَ مَعَاوِيَةُ مِنْ عَلِي
 ففي عُنْقِي عَلَقَ الْجَلْجَلِ^(۳)

[۱ - ای معاویه درباره حال من و چند و چون کارم خود را به نادانی نزن و قدمی از راه حق عدول نکن. ۲ - آیا فراموش کرده‌ای آن روز که تو زر و زیور حکومت به تن می‌کردی، چگونه با نیرنگ و حيله اهل دمشق را فریب دادم؟! ۳ - گروه گروه شتابان به تو روی می‌کردند، و مانند گاوهای رمیده ناله و جزع آنها بلند بود. ۴ - فراموش کرده‌ای که به آنها گفتم: نماز واجب بدون وجود تو مورد قبول خداوند

۱ - «الافكل»: لُرزش حاصل از ترس. ۲ - عبدالملك بن مروان پدر خلفای اموی.
 ۳ - مثلی است در عربی [برای شخصی که خودش را رسوا می‌کند و جانش را در میان مردم بخطر می‌اندازد. عمرو عاص به معاویه می‌گوید: من خود را رسوا نمودم و برای حکومت تو خودم را به خطر انداختم و از هیچ کاری دریغ نکردم تا تو به حکومت بر مردم رسیدی] در. ک: مجمع الأمثال، میدانی: ۱۹۵ [۲۰۹/۳، شماره ۳۶۹۴].

نیست؟! ۵ - پس به دین پشت کرده و به نماز اعتنایی نمی‌کردند و این گلهٔ رمیده را به سوی گرد و غبار جنگ هدایت کردم. ۶ - و آن زمان که در برابر پیشوای هدایت عصیان و تمرد کردی در حالی که در لشکرش مردان دلیری بود. ۷ - گفתי: آیا با افراد نامبارک و بدی که مثل گاوهای گنگ هستند به جنگ اهل تقوا و درایت بروم؟! ۸ - گفتم: آری، برخیز که من جنگ را با این کسی که خدا به او برتری داده است، بهترین کار می‌دانم. ۹ - این من بودم که آنها را برانگیختم تا با سید اوصیاء علی علیه السلام به بهانهٔ خونخواهی آن مرد احمق [=عثمان] جنگ کنند. ۱۰ - این من بودم که به لشکرت این نیرنگ را آموختم که نیزه‌هایی که بر آن‌ها قرآن زده بودند در میان گرد و غبار برافراشتند. ۱۱ - و به افرادت آموختم که برای آنکه شیر بیشهٔ جوانمردی از کشتن شما صرف‌نظر کند عورتان را نمایان کنید. ۱۲ - پس گنهکارانِ ستمگر علیه حیدر قیام کردند و از مشعل فروزان و گرمابخش هدایت دور نگاه داشته شدند. ۱۳ - آیا فراموش کرده‌ای که چگونه با ابوموسی اشعری در «دومة الجندل» مذاکره کردم. ۱۴ - به نرمی سخن می‌گویم و طرف مقابل در خیر اندیشی من طمع می‌کند در حالی که تیرهای مکر من در مواضع کشندهٔ از بدن او فرو رفته است. ۱۵ - به راحتی در آوردن کفش از پا، با نیرنگ حیدر را از خلافت خلع کردم (و جامهٔ خلافت را از قامت علی درآوردم). ۱۶ - و جامهٔ خلافت را مانند انگشتی که به انگشت می‌کنند، بر تو پوشانیدم در حالی که تو خود از خلافت مأیوس بودی. ۱۷ - و تو را بر منبر شامخ و بلند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدون آنکه شمشیر تیز کنی و به جنگ بر آیی، بالا بردم. ۱۸ - هر چند که تو شایستهٔ این بلندی و صاحب مقام و کمال نبودی. ۱۹ - و لشکری از منافقان اهل عراق را به حرکت در آوردم که مانند آن بود که جنوب و شمال را با هم همراه کنی. ۲۰ - و این من بودم که نام تو را به افقهای دور دست رساندم که مانند راه بردن الاغی با بار، سخت بود. ۲۱ - ای پسر هندِ جگر خوار!

اینکه تو مرا شناسی بسیار بر من سنگین است. ۲۲ - اگر من وزیر و مشاور تو نبودم هیچ گاه مردم از تو اطاعت نمی کردند و بدون وجود من تو را نمی پذیرفتند. ۲۳ - اگر من نبودم تو همانند زنان در خانه می نشستی و از منزلت خارج نمی شدی. ۲۴ - ای پسر هند! ما از روی نادانی تو را در برابر «نبا عظیم» و بهترین انسانها یاری کردیم. ۲۵ - و هنگامی که تو را بالای سر مردم و در رأس امور قرار دادیم خود از پستی به پایین ترین درجات رفتیم و به اسفل سافلین فرو افتادیم. ۲۶ - درحالی که چه بسیار از مصطفی صفات و فضایل مخصوص علی را شنیده بودیم. ۲۷ - آن روز که پیامبر اکرم ﷺ در غدیر خم بر منبر بالا رفت و امر خدا را در حالی که کاروانها هنوز نرفته بودند به همه ابلاغ نمود. ۲۸ - او دست علی را در دست خویش گرفته بود و به همه نشان داد و با صدای بلند به امر خداوند عزیز و بلند مرتبه ندا داد: ۲۹ - «ای مردم! آیا من بر شما از خودتان سزاوارتر نیستم (و بر شما ولایت مطلقه ندارم)؟» گفتند: آری، و هر چه می خواهی انجام بده. ۳۰ - پس حکومت بر مؤمنان را از جانب خداوند به او مخصوص گردانید و اوست که خلافت خود را به هر که بخواهد می بخشد. ۳۱ - و فرمود: «هر کس من مولای اویم از امروز این علی ﷺ مولایی شایسته برای او است». ۳۲ - و دعا کرد: «ای خداوند ذوالجلال! دوست موالیان او باش و دشمنان برادر رسولت را دشمن بدار! ۳۳ - ای مردم! پیمانی را که نسبت به عترت من بسته اید، نشکنید که هر کس از پیروی آنها جدا شود در آخرت به من دسترسی نخواهد داشت». ۳۴ - پس استاد تو (ابوبکر) وقتی که دید گره محکم پیمان ولایت و زعامت حیدر قابل گسستن نیست، بخ بخ گویان به او تبریک گفت. ۳۵ - رسول خدا گفت: «علی ولی شما است و بر شما است که او را در میان خود حفظ کنید و همان طور که با من رفتار می کردید با او برخورد کنید». ۳۶ - و ما به همراه کردار و اعمال خود در پایین ترین درجه جهنم خواهیم بود. ۳۷ - فردای قیامت

- که روز شرمندگی ماست - خون عثمان ما را نجات نخواهد داد. ۳۸ - علی که در قیامت به واسطه خدا و رسول در نهایت عزت است در آن روز دشمن ما خواهد بود. ۳۹ - آنگاه خداوند متعال نسبت به وقایعی که رخ داده و ما در آنها دور از حق و در جبهه باطل بودیم، از ما حسابرسی می‌کند. ۴۰ - آن روز که پرده از رخ حقیقت برداشته می‌شود ما هیچ عذری نداریم، و وای بر تو و من از این حال در روز قیامت. ۴۱ - ای پسر هند! در برابر پیمانی که با من بسته بودی و به آن وفا نکردی، بهشت را فروختی. ۴۲ - برای رسیدن به مال ناچیز دنیا در برابر نعمت بی پایان و فراوان آخرت، آخرت را از دست دادی. ۴۳ - صبح کردی و دیدی مردم دور و برت را گرفته‌اند و حکومت برایت آماده شده، حکومتی که از دیگری به تو رسیده و نا پایدار است. ۴۴ - تو مثل صیادی بودی که تور می‌اندازد و انسانها را فریب می‌دهی و تشنگان را از نهر آب دور می‌کنی. ۴۵ - گویا «لیلة الهریر» را در جنگ صفین با آن همه ترس و وحشتی که داشت فراموش کرده‌ای. ۴۶ - چنان ناتوان شده بودی که از ترس دلیر مردی که به تو روی کرده بود مانند شتر مرغ به خود غائط کردی. ۴۷ - هنگامی که لشکر گمراهی را از هم پاشید، و همچون شیری ویرانگر تو را به هلاک افکند. ۴۸ - در تنگنای بسیار شدیدی قرار گرفته بودی و میدان گسترده برایت تنگ راه‌ای باریک شده بود. ۴۹ - به من گفتی: ای عمرو از چنگال جنگاوری نیرومند که چون سیل سرازیر می‌شود به کجا فرار کنیم؟ ۵۰ - مگر آنکه تو ای عمرو در برابر حملات مکرر او حيله‌ای کنی، کاری بکن که قلب من در تب و تاب است. ۵۱ - آن گاه که حکومت کامل نشده بود قول دادی که هر مقامی بدست می‌آوری با من نصف کنی. ۵۲ - من هم برخاستم و با سرعت به کار افتادم تا آنجا که دامن لباسم را (در برابر امیرالمؤمنین علیه السلام) بالا زدم و عورتم را نمایان کردم. ۵۳ - پس حیای او موجب شد که روی خود را ببوشاند و از قتل من منصرف شود و این چیزی است که

عقل تو بدان قد نمی‌دهد. ۵۴ - اما تو از ترس دلیری او مثل بید به خود می‌لرزیدی. ۵۵ - وقتی که حکومت بر مردم را بدست آوردی و عصای فرمانروایی به دست رسید. ۵۶ - کوههایی از مال و جاه و ملک فراوان به دیگران عطا کردی و به من به اندازه یک ذره خردل چیزی ندادی. ۵۷ - حکومت مصر را به عبدالملک بخشیدی و این کار تو جز ستم در حق من چیزی نبود. ۵۸ - هر چند که تو به آن (حکومت مصر) طمع داشتی اما بدان که مرغ سنگخوار از دست شاهین گریخت (و این حکومت از دست رفت). ۵۹ - اگر از خیر حکومت مصر و خراج آن نگذری، من آماده و بی تاب کارزار و به هراس افکندن شما هستم. ۶۰ - با سپاهی آماده و سرفراز و شمشیرهایی تیز و نیزه‌های برافراشته. ۶۱ - پرده غرور تو را پاره خواهم کرد و خوابیده داغدار (یتیمانی که پدران‌شان به خاطر تو کشته شده‌اند) را بیدار می‌کنم (و علیه تو تحریک می‌کنم). ۶۲ - تو از حکومت بر مؤمنان و ادعای خلافت دور هستی. ۶۳ - تو به اندازه ذره‌ای در حکومت حقی نداری و قبل از تو اجدادت هم چنین حقی نداشتند. ۶۴ - ای معاویه! چه نسبتی می‌تواند میان تو و علی باشد؟! علی چون شمشیری (بران) است و تو بمانند داسی (گند). ۶۵ - علی که چون ستاره آسمان است کجا، و تو که چون ریگی بیش نیستی کجا؟! ۶۶ - ای معاویه! اگر تو در امر حکومت به آرزویت رسیدی به خاطر آن بود که به گردن خود زنگوله رسوایی آویختم (و آگاه باش که در گردن من زنگوله‌ای است که اگر گردنم را تکان بدهم، زنگوله به صدا در خواهد آمد).

توضیحی پیرامون شعر:

این قصیده که به «قصیده جُلْجُلِیَّه»^(۱) معروف است، مضمون نامه‌ای

۱ - «جُلْجُل» به معنای زنگوله است. منظور عمرو عاص این است که: حکومت تو حاصل رسوایی‌ها و زحماتی است که من به جان خریدم. و یا می‌خواهد بگوید: ای

است که عمرو عاص به معاویه ابن ابی سفیان نوشته است. او این نامه را در جواب نامه معاویه نگاشت که از او خواسته بود خراج مصر را بپردازد و او را به خاطر امتناع از پرداخت خراج سرزنش و توبیخ کرده بود.

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه»^(۱) برخی از ابیات آن را روایت کرده است.

اسحاقی در «لطائف أخبار الدول»^(۲) می گوید:

معاویه در نامه‌ای به عمرو بن عاص نوشت: نامه‌هایی مکرر مبنی بر مطالبه خراج مصر به تو نوشتم اما تو امتناع کرده، آن را حواله می دهی و خراج را نمی فرستی. برای آخرین بار و آن هم با تأکید می گویم که خراج مصر را برایم ارسال کن، والسلام. عمرو عاص هم در جواب او نامه‌ای نوشت که به «قصیده جملیه» مشهور است و این دو بیت از جمله آن است:

وإن كانَ بينكما نِسْبَةٌ فأينَ الحسامُ مِنَ المِنجلِ
وَأينَ الثرياَ وَأينَ الثرى وأينَ معاويةَ مِنَ علي

معاویه وقتی این ابیات را شنید دیگر معترض او نشد و خراج مصر را از او طلب نکرد.

⇒ معاویه! این من بودم که تو را به این جا رساندم، و اگر چنانچه سر به سر من بگذاری زنگوله را بدینگونه به صدا درمی آورم و آبرویت را می برم. شاید هم منظور عمرو عاص این باشد: ای معاویه! در جریان تثبیت حکومت تو، زنگوله به گردن من بود و تمامی کارها را من بودم که به سامان رسانیدم، به هوش باش که این زنگوله هنوز هم به گردن من است و اگر بخواهم، همان بلایی را که بر سر مخالفان تو آوردم بر سر خود تو نیز خواهم آورد.

۱- شرح نهج البلاغه ۲: ۵۲۲ [۵۶/۱۰، خطبه ۱۷۸].

۲- لطائف أخبار الدول: ۴۱ [ص ۶۱].

زنوزی در روضه دوم از کتاب خود «ریاض الجنّة» تمامی قصیده را ذکر نموده و گفته است:

این قصیده به مناسبت مصراع آخر آن: «وفي عنقي علق الجلجل»، «قصیده جلجلیه» نامیده شده است.

«يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ»^(۱)

[به زبان خود چیزی می‌گویند که در دلهایشان نیست! و خداوند از آنچه کتمان می‌کنند، آگاهتر است].

۲- استدلال عمرو عاص علیه معاویه به حدیث غدیر:

خطیب خوارزمی حنفی در کتاب «مناقب»^(۲) نامه معاویه به عمرو عاص را که در آن وی را به یاریش در جنگ صفین ترغیب کرده، و سپس جواب نامه عمرو به معاویه را ذکر کرده است. در بخشی از نامه عمرو آمده است:

«وَأَمَّا مَا نَسَبْتَ أَبَا الْحَسَنِ أَخَا رَسُولِ اللَّهِ وَوَصِيَّهُ إِلَى الْبَغْيِ وَالْحَسَدِ عَلَى عَثْمَانَ وَسَمَّيْتَ الصَّحَابَةَ فَسَقَةً، وَزَعَمْتَ أَنَّهُ أَشْلَاهُمْ عَلَى قَتْلِهِ، فَهَذَا كَذِبٌ وَغَوَايَةٌ. وَيَحْكُ يَا مُعَاوِيَةُ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ بَذَلَ نَفْسَهُ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَاتَ عَلَى فَرَاشِهِ؟! وَهُوَ صَاحِبُ السَّبْقِ إِلَى الْإِسْلَامِ وَالْهَجْرَةِ. وَقَدْ قَالَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هُوَ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ». وَ«هُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي».

وَقَالَ فِي يَوْمِ غَدِيرِ خُمٍّ: «أَلَا مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ فَعَلِيٌّ مُوَلَّاهُ، أَلَلَّهِمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مِنْ عَادَاهُ، وَانْصُرْ مِنْ نَصْرِهِ، وَاخْذُلْ مِنْ خَذَلِهِ» [و اما این که تو به برادر رسول خدا و وصی او ابا الحسن نسبت ظلم و حسادت بر عثمان را دادی، و صحابه را

۱- آل عمران: ۱۶۷

۲- مناقب: ۱۲۴ [ص ۱۹۹، ح ۲۴۰].

فاسق نامیدی، و گمان کردی که او آنها را به قتل عثمان، تشویق و تحریک کرده است، دروغ و فریبی بیش نیست.

وای بر تو ای معاویه! آیا نمی‌دانی که ابوالحسن برای حفظ جان رسول خدا از جان خویش گذشت و در بستر او خوابید؟! او در اسلام و هجرت بر دیگران سبقت دارد و رسول خدا ﷺ درباره‌اش گفته است: «هو مني وأنا منه»؛ او از من و من از اویم. و نیز فرموده است: «هو مني بمنزلة هارون من موسى»، و در روز غدیر خم فرموده است: «ألا من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله».

- ۸ -

سعد بن ابی وقاص

از سعد بن ابی وقاص به طریق صحیح نقل شده است: «والله لأن يكون لي واحدة من خلال ثلاث أحب إلي من أن يكون لي ما طلعت عليه الشمس؛ لأن يكون قال لي ما قال له حين رده من تبوك: «أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى؟ إلا أنه لا نبي بعدي»، أحب إلي من أن يكون لي ما طلعت عليه الشمس»^(۱) [به خدا سوگند! اگر یکی از این سه ویژگی را من داشتم از همه دنیا برایم محبوب‌تر بود؛ یکی آن سخن که پیامبر هنگام رفتن به تبوک درباره‌ او گفت: «آیا خشنود نیستی که تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی جز اینکه پیامبری پس از من نخواهد بود» و اگر این سخن را درباره‌ من گفته بود، از همه دنیا برایم عزیزتر بود]. مسعودی در «مروج الذهب»^(۲) پس از ذکر این حدیث می‌گوید:

۱- خصائص النسائي: ۳۲ [خصائص أمير المؤمنين ﷺ: ۳۷، ح ۱۱، ودر السنن الکبری
۲- مروج الذهب ۲: ۶۱ [۲۴/۳].

سعد وقتی که این سخن را نزد معاویه گفت، خواست که از جای خود برخیزد، در این هنگام معاویه باد معده‌ای صدا دار از خود خارج کرده به سعد گفت: «اقعد حتى تسمع جواب ما قلت. ما كنت عندی قط الأم منك الآن؛ فهلاً نصرته؟! ولم قعدت عن بيعته؟! فإني لو سمعت من النبي ﷺ مثل الذي سمعت فيه، لكنتُ خادماً لعليٍّ ما عشت!» [بنشین تا پاسخ سخنت را بشنوی. اکنون نزد من بدتر از تو کسی نیست، پس چرا یاریش نکردی؟! چرا از بیعت با او خودداری کردی؟! همانا من اگر سخنی که تو از پیامبر درباره او شنیده‌ای، شنیده بودم هر آینه تا زنده بودم نوکری او را می‌کردم]. سعد گفت: به خدا سوگند من بر مسندی که تو نشسته‌ای شایسته ترم. معاویه جواب داد: بنو عذره زیر بار تو نمی‌روند. در میان مردم شایع بوده که سعد [زنا زاده و] پدرش مردی از بنی عذره بوده است.

- ۹ -

امام شافعی

همه مسلمانان اتفاق نظر دارند بر اینکه آیه: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» درباره علی و فاطمه و فرزندان آنها و وجوب دوستی آنان نازل شده است، به جز چند نفر اموی صفت مانند ابن تیمیه و ابن کثیر. و امام شافعی در این باره سخن مشهوری دارد؛ می‌گوید:

يا أهل بيت رسول الله حبُّكم فرض من الله في القرآن أنزله
كفاكم من عظيم القدر أنكم من لم يصل عليكم لا صلاة له
[ای اهل بیت پیامبر، خدا در قرآن محبت شما را واجب کرده است. همین

مقدار برای عظمت شما کافی است که هر کس بر شما صلوات نفرستد نمازش صحیح نیست].

- ۱۰ -

امام احمد بن حنبل

۱ - ابواسحاق بن دیزیل، متوفای (۲۸۰ و ۲۸۱) از اعمش از موسی بن طریف از عبایه نقل کرده است: از علی رضی الله عنه شنیدم: «أنا قسم النار يوم القيامة، أقول: خذي ذا، وذري ذا» [من روز قیامت قسم نار هستم، می‌گویم: این فرد را بگیر و آن فرد را رها کن].

و ابن ابی الحدید در «شرحش»^(۱) و حافظ ابن عساکر در «تاریخ»^(۲) خود از طریق حافظ ابوبکر خطیب بغدادی این روایت را نقل کرده‌اند. و از امام احمد درباره آن سؤال شد؛ محمد بن منصور طوسی می‌گوید: ما نزد احمد بن حنبل بودیم که مردی از او پرسید: ای اباعبدالله! درباره این حدیث منقول که علی گفته: «من قسم نار هستم» نظرتان چیست؟ در پاسخ گفت: چرا این حدیث را انکار می‌کنید؟ مگر نه این است که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که به علی رضی الله عنه فرمود: «لا يحبك إلا مؤمن ولا يبغضك إلا منافق» [تو را جز مؤمن دوست ندارد و جز منافق به تو بغض نورزد]؟! گفتیم: آری. گفت: جای مؤمن کجاست؟ گفتیم: بهشت. گفت: جای منافق کجاست؟ گفتیم: در آتش. گفت: پس علی قسم النار است.

در کتاب «طبقات أصحاب أحمد» چنین آمده است، و حافظ کنجی در

۱ - شرح نهج البلاغة ۱: ۲۰۰ [۲/۲۶۰، خطبة ۳۵].

۲ - تاریخ مدینه دمشق [۱۲/۲۷۱]؛ و در ترجمه الإمام علی بن ابی طالب رضی الله عنه - چاپ تحقیق شده - شماره ۷۶۱].

«کفایه»^(۱) از او نقل کرده است.

ای کاش قصیمی کلام امامش (احمد حنبل) را می دانست، و نمی گفت:
از آفات شیعه این است که بر این باورند: علی قسیم ناراست و آتش
به فرمان اوست، و هر کس را که بخواهد از آن خارج می کند^(۲).

۲ - علی علیه السلام بر بالای منبر با صدای بلند می گوید: «سلوني قبل أن لا
تسألوني، ولن تسألوا بعدي مثلي»^(۳) [پیش از آن که مرا از دست بدهید از من
پرسید که پس از من کسی مثل من نخواهید یافت که از او پرسید].

و می گوید: «لا تسألوني عن آية في كتاب الله تعالى ولا سنة عن رسول الله ﷺ إلا
أنبأتكم بذلك»^(۴) [از هیچ آیه ای از قرآن و از سنتی از پیامبر خدا ﷺ، از من نخواهید
پرسید مگر این که پاسخ آن را می دهم].

و می گوید: «سلوني، والله لا تسألوني عن شيء يكون إلى يوم القيامة إلا
أخبرتكم، وسلوني عن كتاب الله، فوالله ما من آية إلا وأنا أعلم أبليل نزلت أم بنهار
في سهل أم في جبل»^(۵) [ای مردم از من پرسید، به خدا سوگند از اخبار آینده تا روز
قیامت از من نمی پرسید مگر این که پاسخ گویم، و از کتاب خدا پرسید، به خدا قسم
آیه ای در آن نیست مگر این که من می دانم که آیا از شب نازل شده یا روز، در دشت
نازل شده یا کوه].

- ۱ - كفاية الطالب: ۲۲ [۷۲، باب ۳]. ۲ - الصراع بين الإسلام والوثنية ۲: ۲۱.
- ۳ - این روایت را حاکم در المستدرک علی الصحیحین ۲: ۴۶۶ [۵۰۶/۲، ح ۳۷۳۶]، نقل کرده است، و او و ذهبی آن را صحیح دانسته اند.
- ۴ - ابن کثیر در تفسیر خود ۴: ۲۳۱ آن را با دو طریق نقل کرده و گفته است: «به طرق گوناگون نقل شده است».
- ۵ - جامع بیان العلم، ابو عمر ۱: ۱۱۴ [ص ۱۳۷، ح ۶۷۳]؛ الرياض النضرة، محب طبری ۲: ۱۹۸ [۱۴۷/۳].

و می گوید: «ألا رجل يسأل فينتفع وينفع جلساءه»^(۱) [آیا کسی نیست که از من سؤال کند تا خود و همنشینانش را بهره مند سازد].

و می گوید: «والله ما نزلت آية إلا وقد علمتُ فيم أنزلت، وأين أنزلت، إن ربي وهب لي قلباً عقولاً ولساناً سؤولاً»^(۲) [سوگند به خدا آیه ای نازل نشده مگر این که من می دانم که درباره چه کسی و در کجا نازل شده است؛ زیرا پروردگارم به من قلب بسیار گیرا و زبان بسیار گویا عنایت کرده است].

و می گوید: «سلوني قبل أن تفقدوني، سلوني عن كتاب الله، وما من آية إلا وأنا أعلم حيث أنزلت بحضيض جبل أو سهل أرض، وسلوني عن الفتن فما من فتنة إلا وقد علمتُ من كسبها ومن يُقتل فيها» [پیش از آن که مرا از دست بدهید از من بپرسید، از کتاب خدا بپرسید و آگاه باشید که آیه ای نیست مگر این که جای نزول آن را می دانم؛ در کوه یا سرزمین هموار. و از آشوبها و فتنه ها بپرسید که فتنه ای نیست مگر این که من می دانم که چه کسی آن را به پا خواهد کرد و چه کسی در آن کشته خواهد شد].

این روایت را احمد امام حنبلی ها نقل کرده و گفته است: از او مانند این سخن زیاد نقل شده است^(۳). و نیز آن حضرت در حالی که زره پیامبر را به تن، شمشیرش را حمایل، و عمامه آن حضرت را به سر نهاده بود بالای منبر کوفه نشسته و پیراهن خود را بالا زده و فرمود: «سلوني قبل أن تفقدوني؛ فإنما بين الجوانح مني علم جم، هذا سبط العلم، هذا لعاب رسول الله ﷺ، هذا ما

۱- أبو عمر در جامع بیان العلم ۱: ۱۱۴ [ص ۱۳۷، ح ۶۷۱]، [مختصر جامع بیان العلم/ ۱۰۴، شماره ۸۲] آن را نقل کرده است.

۲- أبو نعیم در حلیة الأولیاء ۱: ۶۸ آن را نقل کرده است، و در مفتاح السعادة ۱: ۴۰۰ نیز ذکر کرده است.

۳- ینابیع المودة: ۲۷۴ [۷۲/۱، باب ۱۴].

زَقْنِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ زَقَاً زَقَاً؛ فوالله لو تُنِيتُ لي وسادة فجلستُ عليها لأفتيتُ أهل التوراة بتوراتهم، وأهل الإنجيل بإنجيلهم، حتَّى يُنطق الله التوراة والإنجيل فيقولان: صدق عليٌّ قد أفتاكم بما أنزل فيَّ وأنتم تتلون الكتاب أفلا تعقلون» [از من بپرسید پیش از آن که مرا از دست بدهید. همانا در سینه‌ام دانش فراوان است، این صندوقِ عطر دانش است، این شیرۀ دانش پیامبر خداست، این دانشی است که پیامبر خدا ﷺ دانه دانه در سینه من قرار داده است. به خدا سوگند! اگر کرسی دانش برای من نهاده شود و من بر آن تکیه زنم هر آینه پاسخ اهل تورات را با توراتشان و پاسخ اهل انجیل را با انجیلشان می‌دهم تا این که خداوند تورات و انجیل را به سخن در آورد و آن دو بگویند: علی راست می‌گوید، همانا پاسخ شما را با آنچه در من نازل شده است داد، آیا شما که کتاب را می‌خوانید تعقل نمی‌کنید].

این حدیث را شیخ الاسلام حموی در فرائد السمطين به نقل از ابو سعید روایت کرده است^(۱).

وسعيد بن مسيب گفته است: به جز علی بن ابی طالب هیچ یک از اصحاب نگفته است: «سلوني»^(۲) [از من بپرسید].

توجه:

پیش از مولای ما امیر مؤمنان ﷺ به جز برادر او پیامبر بزرگوار که بارها و بارها می‌فرمود: «سلوني عما شئتم» [از هر چه می‌خواهید از من بپرسید]، و سخن او: «سلوني سلوني»، و سخن او: «سلوني ولا تسألوني عن شيء إلا

۱- فرائد السمطين [۳۴۱/۱، ح ۲۶۳، باب ۶۳].

۲- أحمد در مناقب [ص ۱۵۳ ح ۲۲۰]، ومحب طبری در رياض ۲: ۱۹۸ [۱۴۶/۳]، وابن حجر در صواعق: ۷۶ [ص ۱۲۷] آن را نقل کرده‌اند.

أَنْبَأْتُكُمْ بِهِ»^(۱) [از من بپرسید، شما از مسئله‌ای نخواهید پرسید مگر این که پاسخش را می‌گویم].

و پس از آن حضرت، احدی این سخن را بر زبان نراند مگر این که مفتضح شده، در گرداب رسوایی گرفتار گشته و در گِل، گیر کرده و با دست خود پرده از چهل فراگیرش برداشته است^(۲).

- ۱۱ -

سیوطی

از بین خلفا کسی که بیشترین روایت تفسیری از او نقل شده علی بن ابی طالب است:

خلیفه در اسلام: و اما از ابوبکر در زمان مسلمانان، نبوغی در علم، پیش قدم شدنی در جهاد، بارز بودن در اخلاق، جدّیت در عبادت، و ثبات بر مبدأ نمی‌شناسیم.

اما نبوغ او در علم تفسیر: در این علم از او چیزی که مورد توجه قرار گیرد [و چشمگیر باشد] وجود ندارد. کتب تفسیر و حدیث پیش روی توسّست، در آنها جست و جو کن چیزی از او نمی‌یابی که تشنگی فرد تشنه را برطرف سازد یا حاجت حاجتمند را برآورد. بله، درباره او و رفیقش عمر بن خطّاب روایت شده که معنای واژه «أَب»^(۳) - که هر عرب خالص حتّی اعراب بادیّه نشین معنای آن را می‌دانند - را نمی‌دانسته‌اند. و اگر از این

۱- صحیح بخاری ۲: ۴۶؛ ۱۰: ۲۴۰ و ۲۴۱ [۲۰۰/۱، ح ۵۱۵؛ و ۲۶۶۰/۶، ح ۶۸۶۴].

۲- ر. ک: برگزیده الغدیر / ۵۶۶-۵۶۷.

۳- در سخن خداوند در سوره عبس: «فَأَنْبَأْ فِيهَا حَبًّا * وَعَنْبًا وَقَضْبًا * وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا * وَحَدَاقًا غُلْبًا * وَفَاكِهَةً وَأَبًّا».

مطلب تعجب می‌کنی، تعجب از کسانی است که متمایل به او هستند^(۱) و برایش عذر تراشیده‌اند که وی در تفسیر قرآن احتیاط می‌کرده و از این رو از فرو رفتن در معنای واژه «أَب» دست کشیده و ورع پیشه کرده است! لکن هر صاحب فهمی می‌فهمد که احتیاط در بیان مقصود قرآن کریم و تعیین منظور از آن و بیان و توضیح مجمل آن و تفسیر متشابه آن، و چیزهایی از این دست که زود نظر دادن در آنها بدون اطلاع و تحقیق ممنوع است، واجب می‌باشد. و اما معانی الفاظ عربی برای کسی که در محیط عرب زبان بزر شده، چه احتیاطی جلوی او را می‌گیرد تا آن را بفهمد با اینکه طبعاً و فطرتاً معنای آن را می‌فهمد.

فرض کن این مرد لغت قومش را به طور کامل نمی‌دانسته، اما چرا در آیه بعد: «مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ»^(۲) [همه اینها برای بهره‌گیری شما و چهارپایانتان است] که توضیح «فاکَهِه» و «أَب» است، فکر نکرده تا بفهمد که معنای آیه این است: خداوند سبحان بر مردم مَت گذاشته با میوه که خود بخورند و با «أَب» که چهار پایان از آن استفاده کنند پس خوراکی آنها میوه و خوراکی حیوانات علوفه است [و «أَب» به معنای علوفه است].

و ابو عبیده از ابراهیم تیمی نقل کرده است: از ابوبکر درباره سخن خداوند: «وَفَاكِهَةً وَأَبًّا» سؤال شد. گفت: «أَيُّ سَمَاءٍ تَظَلَّنِي؟ وَأَيُّ أَرْضٍ تَقَلَّنِي؟ وَأَيْنَ أَذْهَبُ؟ وَكَيْفَ أَصْنَعُ؟ إِذَا قُلْتُ فِي حَرْفٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ بَغِيرَ مَا أَرَادَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى»^(۳) [کدام آسمان بر من سایه می‌اندازد یا کدام زمین مرا حمل می‌کند و

۱- مانند قرطبی [در الجامع لأحكام القرآن ۲۷/۱ و ۱۴۵/۱۹]؛ و سیوطی [در الدر المنثور ۴۲۱/۸].
۲- نازعات: ۳۳.

۳- نگاه کن: الجامع لأحكام القرآن، قرطبی ۱: ۲۹ [۲۷/۱ و ۱۴۵/۱۹]؛ مقدمه فی أصول

کجا بروم و چه کنم اگر در حرفی از کتاب خدا سخنی برخلاف آنچه خدا اراده کرده بگویم].

کلالة:

و می بینی که خلیفه مانند برادرش - عمر - معنای کلالة که در آیه صیف [آیه ای که در تابستانی نازل شده است] در پایان سوره نساء آمده را نمی داند^(۱): «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ أَمْرُؤَ أَهْلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ...» [از تو (درباره ارث خواهران و برادران) سؤال می کنند، بگو: خداوند، حکم کلالة (خواهر و برادر) را برای شما بیان می کند: اگر مردی از دنیا برود، که فرزند نداشته باشد، و برای او خواهری باشد، نصف اموالی را که به جا گذاشته، از او (ارث) می برد...] ائمة حدیث با سند صحیحی که همه رجال آن ثقة هستند از شعبی نقل کرده اند: از ابوبکر درباره کلالة سؤال شد. گفت: «إِنِّي سَأَقُولُ فِيهَا بِرَأْيِي فَإِنْ يَكُ صَوَابًا فَمِنْ اللَّهِ وَإِنْ يَكُ خَطَأً فَمَنِّي وَمِنْ الشَّيْطَانِ، وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ بَرِيئَانِ مِنْهُ. أَرَاهُ مَا خَلَا الْوَلَدَ وَالْوَالِدَ» [من نظر خود را در این باره می گویم، اگر درست بود از جانب خداست، و اگر خطا بود از جانب من و شیطان است، و خدا و رسولش از آن بری هستند. کلالة به نظر من (وارثی) به غیر از پدر و فرزند است]. و چون عمر خلیفه شد گفت: «إِنِّي لِأَسْتَحْيِي اللَّهَ أَنْ أَرَدَ شَيْئًا قَالَهُ أَبُو بَكْرٍ» [من از خدا شرم دارم چیزی را که ابوبکر گفته رد کنم].

این روایت را سعید بن منصور، عبدالرزاق، ابن ابی شیبہ، دارمی در

⇒ التفسير، ابن تيمية: ۳۰ [ص ۴۷]؛ الكشف: ۳: ۲۵۳ [۷۰۴/۴]؛ الدر المنثور: ۶: ۳۱۷ [۴۲۱/۸].

۱ - [درباره کلالة دو آیه نازل شده است: یکی در زمستان که در آغاز سوره نساء است، و دیگری در تابستان که در پایان سوره نساء است].

سنن خود، و ابن جریر طبری در تفسیرش نقل کرده‌اند^(۱).

امینی می‌گوید: این، دیدگاه دوم ابوبکر است؛ زیرا ابتدا می‌گفت: کلاله خصوص کسی است که فرزند ندارد. و عمر هم همین دیدگاه را داشت، سپس دیدگاه دوم را ارائه کردند^(۲)، و بعداً در معنای آن اختلاف پیدا کردند.

من نمی‌دانم آن احتیاط شدیدی که خلیفه اول در معنای «أَب» رعایت می‌کرد کجا رفت؟! و کدام آسمان بر او سایه افکند؟! و کدام زمین او را حمل کرد؟! و کجا رفت؟! و چه کرد وقتی در دین خدا نظری داد که درستی و نادرستی اش را نمی‌دانست، و نمی‌دانست آیا از جانب خداست یا از جانب خودش و شیطان؟! و چگونه آیه صیف - کلاله - بر او مخفی مانده در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای شناخت کلاله همین آیه را کافی می‌دانست^(۳)؟! و چگونه آیه: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^(۴) [اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید] از او مخفی ماند؟! و چرا نپرسید و یاد نگرفت و به اهل ذکر توجهی نکرد با اینکه حتماً او را می‌شناخت؟! و

و گویا احکام الهی توقیفی [متوقف بر بیان شارع مقدس] نیستند، بلکه بسته به شانس و نصیب است و هر انسانی هر نظری داشت همان است. و اگر این خوابها درست باشد هر شخصی می‌تواند وقتی از او درباره کتاب و سنت سؤال می‌کنند، بر اساس رأی و نظر خود فتوا دهد و بگوید: اگر

۱ - المصنّف، عبدالرزاق [۳۰۴/۱۰، ح ۱۹۱۹۱]؛ المصنّف، ابن ابی شیبہ [۴۱۵/۱۱، ح

۱۱۶۴۶]؛ جامع البیان ۶: ۳۰ [مج ۳/ج ۲۸۴/۴]؛ کنز العمال [۷۹/۱۱، ح ۳۰۶۹۱].

۲ - تفسیر قرطبی ۵: ۷۷ [۵۱/۵]. ۳ - ر.ک: برگزیده الغدير ۵۲۷.

۴ - نحل: ۴۳.

درست است از جانب خداست و اگر خطاست از من و شیطان است. بله، فتوای براساس رأی و نظر شخصی احتیاج به جرأت بر خدا و رسولش دارد و البته این از هرکسی بر نمی آید و مخصوص افراد خاصی است! و گویا این، معنای اجتهاد نزد اهل سنت است نه [معنای صحیح اجتهاد یعنی:] استنباط احکام از ادلة تفصیلی که در کتاب و سنت آمده است؛ از این رو آنها این افراد را مجتهد در دین خدا، تأویل کننده در دیدگاههای منحرف از حکم اسلام و راه حق، و دارای اجر و ثواب در آن ظلم و ستم های فراوان می دانند؛ افرادی مانند: عبدالرحمن بن ملجم، قاتل مولا امیرالمؤمنین (ع) (۱).

ابوالغادیه، قاتل صحابی بزرگ عمار بن یاسر - سلام الله علیه - (۲).
و معاویه بن ابوسفیان، قاتل هزاران فرد پاک و نیکوکار (۳).
و عمرو بن نابغه، آن گناهکار فرزند گناهکار [العاصی بن العاصی] (۴).
خالد بن ولید، قاتل به ناحق مالک و زنا کننده با همسر او (۵).
و طلحه و زبیر (۶) که بر امام به حق که امامتش با نص پیامبر و انتخاب امت ثابت شده بود، خروج کردند.

۱- ر.ک: ص ۹۰-۹۱ از کتاب برگزیده الغدير.

۲- ر.ک: ۹۳ از کتاب برگزیده الغدير.

۳- الفصل، ابن حزم ۴: ۸۹؛ تاریخ ابن کثیر ۷: ۲۷۹ [۳۱۰/۷]، حوادث سال ۳۷ هـ.

۴- تاریخ ابن کثیر ۷: ۲۸۳ [۳۱۴/۷]، حوادث سال ۳۷ هـ.

۵- تاریخ ابن کثیر ۶: ۲۲۳ [۳۵۵/۶]، حوادث سال ۱۱ هـ؛ روضة المناظر، ابن شحنة -

حاشية الكامل - ۷: ۱۶۷ [۱۹۰/۱-۱۹۲]، حوادث سال ۱۱ هـ؛ تفصيل اين واقعه در ص

۶۴۰-۶۴۴ از کتاب برگزیده الغدير آمده است.

۶- التمهيد، باقلانی: ۲۳۲.

و یزید شراب خوار و ظالم و به وجود آورنده مصیبت‌های فراوان و صفحات سیاه در تاریخ^(۱).

ابن حجر در «إصابة»^(۲) نوشته است:

حُسن ظنّ و گمان نیکو به صحابه در آن جنگها این است که باید عمل آنها توجیه شود و مجتهد خطا کار اجر و پاداش دارد. و اگر این مطلب در حق افراد عادی ثابت شد درباره صحابه به طریق اولی جاری می‌شود.

آفرین و صد آفرین بر این دین! و مبارک باد! چقدر مجتهدان امت محمد صلی الله علیه و آله زیاد هستند تا جایی که فرودستان و بی‌فرهنگان شام، افراد رذل و فرومایه و اوباش امت، اراذل عرب، فرومایگان و بی‌سر و پایان از احزاب (گروههای شرکت کننده در جنگ احزاب علیه پیامبر)، و فرزندان آزاد شدگان [أبناء الطلقاء]، مجتهد و اهل تأویل هستند و اعمالشان توجیه می‌شود! و خوشا به حال آنها که به جامه اجتهاد زینت یافته‌اند، جرثومه‌های فساد، قاتلان نیکوکاران و خوبان، مهاجمان به شریعت اسلام و قداست پیامبر، خارجان از اطاعت کتاب و سنت، گروه ظالم طغیانگر و عادت کرده به شر و فساد و دشمنی با عترت طاهره در زیر پرچم آزاد شده فرزندان آزاد شده و لعن شده فرزندان لعن شده با زبان پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله^(۳). پیامبر صلی الله علیه و آله چه خوب گفته است: «آفة الدين ثلاثة: فقيه فاجر، وإمام جائر، ومجتهد جاهل»^(۴) [آفت دین سه چیز است: فقیه ستمگر، پیشوای ظالم،

۱- تاریخ ابن کثیر ۸: ۲۲۳ [۲۴۵/۸، حوادث سال ۶۳ هـ].

۲- الإصابة ۴: ۱۵۱. ۳- ر.ک: ص ۳۳۶ از کتاب برگزیده الغدير.

۴- کنز العمال ۵: ۲۱۲ [۱۸۳/۱۰، ح ۲۸۹۵۴].

و مجتهد جاهل].

و این بزرگان دارای این آرای گمراه کننده و قلمهای مسموم که دامان مجرمان را از چرکی ظلم و نفاق پاک می کنند، و نیکوکار و بدکار، باطل گرا و حق گرا، و پاکیزه و ناپاک را در یک ردیف قرار می دهند، برای عیب و عار و ننگ اسلام کافی هستند. و امت اسلام با امثال این سخنان بیهوده و ادعاهای نابجا و دیدگاهها و نظرات بی ارزش، از راه راست گمراه می شود و این سخنان، آن جنایات بزرگ بر خدا و رسول و کتاب و سنت و خلیفه و عترت او و دوستداران آنها را در چشم جامعه دینی کوچک می کند.

«كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا»^(۱) [نه آنها (هرگز) به این سخن یقین دارند، و نه پدرانشان. سخن بزرگی از دهانشان خارج می شود! آنها فقط دروغ می گویند].

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» * «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»^(۲) [پس هر کس هموزن ذره ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند * و هر کس هموزن ذره ای کار بد کرده آن را می بیند].

و نخستین کسی که باب توجیه و اجتهاد را گشود، و دامان مجرمان را با این دو پاک کرد، و به وسیله این دو با صاحبان جرمها و گناهان مصالحه نمود، و آنها را یاری کرد، خلیفه اول بود؛ آنگاه که با این عذر ساختگی دامان خالد بن ولید را از چرک گناهان بزرگش پاک نمود، و بر او حد جاری نکرد. تفصیل این داستان را در کتاب برگزیده الغدیر آورده ایم^(۳).

این بود نمونه هایی از پیشتاز بودن خلیفه در علم تفسیر! علاوه بر آنکه

۱- کهف: ۵. ۲- زلزال: ۷ و ۸.

۳- نگاه کن: ص ۶۴۰-۶۴۴ از کتاب برگزیده الغدیر.

آنچه از او در این باره روایت شده کم است.

حافظ جلال الدین سیوطی در «الإتقان»^(۱) نوشته است:

از میان صحابه ده نفر در علم تفسیر مشهور هستند: خلفای چهارگانه، ابن مسعود، ابن عباس، ابی بن کعب، زید بن ثابت، ابوموسی اشعری، عبدالله بن زبیر. اما خلفا: کسی که بیشترین روایت در این باره از او نقل شده علی بن ابی طالب است. و روایت از سه نفر دیگر بسیار کم است. و علت این مطلب، زودتر بودن وفات آنهاست، چنان که علت کم بودن حدیث از ابوبکر همین است. و من از ابوبکر درباره تفسیر مقدار بسیار کمی حفظ کرده‌ام که از ده عدد تجاوز نمی‌کند.

و اما از علی فراوان نقل شده است؛ معمر، از وهب بن عبدالله، از ابوطفیل نقل کرده است: «شهدت علیاً یخطب وهو یقول: «سلونی فوالله لا تسألون عن شیء إلا أخبرتکم، وسلونی عن کتاب الله، فوالله ما من آیه إلا وأنا أعلم أبلیل نزلت أم بنهار، أم فی سهل أم فی جبل» [علی را دیدم که خطبه می‌خواند و می‌گفت: «از من بپرسید قسم به خدا از هیچ چیزی نمی‌پرسید، مگر اینکه به شما اطلاع دهم و بفهمانم، و از من پیرامون کتاب خدا بپرسید که سوگند به خدا هیچ آیه‌ای نیست مگر اینکه می‌دانم در شب نازل شد یا در روز، در دشت نازل شد یا در کوه]. و ابونعیم در «حلیه»^(۲) از ابن مسعود نقل کرده است: «إِنَّ الْقُرْآنَ أَنْزَلَ عَلَيَّ سَبْعَةَ أَحْرَفٍ مَا مِنْهَا حَرْفٌ إِلَّا وَلَهُ ظَهْرٌ وَبَطْنٌ، وَإِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عِنْدَهُ مِنْهُ

۱- الإتقان فی علوم القرآن ۲: ۳۲۸ [۲۰۴/۴].

۲- حلیة الأولیاء [۶۵/۱].

الظاهر والباطن» [همانا قرآن بر هفت حرف نازل شده، و هیچ حرفی از قرآن نیست مگر آن که برای آن ظاهر و باطنی است، و نزد علی بن ابی طالب آن ظاهر و باطن وجود دارد].

و نیز از طریق ابوبکر بن عیّاش از نصیر بن سلیمان احمسی، از پدرش، از علی نقل کرده^(۱) است: «والله ما نزلت آية إلا وقد علمت فيم أنزلت وأين أنزلت، إن ربي وهب لي قلباً عقولاً ولساناً سؤلاً» [به خدا سوگند هیچ آیه‌ای نازل نشده، مگر اینکه می‌دانم در چه موردی و در کجا نازل شده. همانا خداوند به من قلبی اندیشمند و زبانی بسیار سؤال کننده (از خدا و پیامبر) بخشیده است].

امینی می‌گوید: این دوگانگی در کلام سیوطی چیست؟! آیا کسی نیست از او بپرسد چگونه کسی که خود او - که فردی متبّع و ماهر است - از وی بیش از ده حدیث در علم تفسیر نیافته است، را جزء کسانی شمرده است که از میان صحابه در علم تفسیر مشهور هستند؟! بله، خواسته است بین او و مولا امیر المؤمنین علیه السلام که آن روایت را درباره او نقل کرده فرق نگذارد، ولی از این آیه غفلت کرده است: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^(۲) [آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟!].

- ۱۲ -

جاحظ

جاحظ نوشته است:

هرگاه سبقت و تقدّم در اسلام ذکر شود، و وقتی شجاعت و دلاوری و دفاع از اسلام یاد شود، و زمانی که فقه و فهم در دین نامبرده شود، و

۱- همان [۶۷/۱-۶۸].

۲- زمر: ۹.

آنگاه که زهد و بی رغبتی در اموالی که مردم به خاطر آن می جنگند یادآوری گردد، و هرگاه بخشش در وسائل ضروری زندگی مطرح شود، مردی در زمین شناخته نمی شود که در همه این خصلتها نام برده شود جز علی علیه السلام^(۱).

- ۱۳ -

مسعودی

ابو الحسن مسعودی شافعی^(۲) در «مروج الذهب»^(۳) می نویسد:

چیزهایی که سبب فضیلت و برتری اصحاب پیامبر ﷺ می شوند عبارتند از: سبقت در ایمان و هجرت، یاری کردن پیامبر ﷺ، قرابت با او، قناعت، جان فشانی برای او، علم به قرآن و تنزیل، جهاد در راه خدا، وَرَع، زُهد، قضاوت، حکم، عَفَتْ و علم. و علی علیه السلام از تمام این ها سهم فراوان و بهره زیادی دارد. و برخی فضایل وِثَرَةُ علی علیه السلام است؛ مانند: سخن رسول خدا به علی، آنگاه که میان اصحاب عقد اخوت برقرار کرد: «أنت أخي»، در حالی که رسول خدایی ضِدَّ و نَدَا است [کسی یارای تضاد با ویژگی های رسول خدا را ندارد و برای او هم سنگی نیست].

و نیز سخن پیامبر ﷺ: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لانبی بعدی». و نیز سخن او: «من كنتُ مولاه فعلي مولاه اللَّهُمَّ وال من والاه و عاد من عاداه».

و نیز دعای حضرت، هنگامی که انس، مرغی بریان نزد او گذاشت: «اللَّهُمَّ

۱- ثمار القلوب: ۶۷ [ص ۸۷، شماره ۱۲۴].

۲- متوفای سال (۳۴۶)، و نسب او به عبدالله بن مسعود می رسد.

۳- مروج الذهب ۲: ۴۹ [۴۴۵/۲].

أَدْخَلَ إِلَيَّ أَحَبَّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَأْكُلُ مَعِيَ مِنْ هَذَا الطَّائِرِ» [خدایا محبوبترین مردم نزد خودت را بر من وارد کن تا با من از این مرغ بریان بخورد]، که ناگهان علی علیه السلام وارد شد....

«إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَيَّ رَبِّهِ سَبِيلًا»^(۱)

[این، هشدار و تذکری است، پس هرکس بخواهد راهی به سوی پروردگارش برمی‌گزیند].

- ۱۴ -

شب‌نجی

شب‌نجی در «نور الأبصار»^(۲) نقل می‌کند: علی - امیرمؤمنان - علیه السلام هر روز قبر فاطمه را زیارت می‌کرد، روزی خود را روی قبر انداخته گریه می‌کرد و می‌گفت:

مَالِي مَرَرْتُ عَلَى الْقُبُورِ مُسْلِمًا قَبْرَ الْحَبِيبِ فَلَا يَرُدُّ جَوَابِي
يَا قَبْرُ مَا لَكَ لَا تَجِيبُ مَنَادِيًا أَمَلْتُ بَعْدِي خُلَّةَ الْأَحْبَابِ

[چه شده است مرا که بر قبور می‌گذرم در حالی که بر قبر حبیبم سلام می‌کنم ولی جواب نمی‌شنوم. ای قبر چه شد که پاسخ منادی را نمی‌دهی؟! آیا پس از (مفارقت از) من از دوستی دوستان خسته شده‌ای؟!].

پس هاتفی که صدایش شنیده می‌شد ولی دیده نمی‌شد به وی چنین پاسخ داد:

قَالَ الْحَبِيبُ وَكَيْفَ لِي بِجَوَابِكُمْ وَأَنَا رَهِيْنُ جَنَادِلٍ وَتُرَابِ
أَكَلْتُ التُّرَابَ مُحَاسِنِي فَنَسِيتُكُمْ وَحُجِبْتُ عَنْ أَهْلِي وَعَنْ أَتْرَابِي
فَعَلَيْكُمْ مَنِّي السَّلَامُ تَقَطَّعَتْ مَنِّي وَمَنْكُمْ خُلَّةُ الْأَحْبَابِ

۲- نور الأبصار: ۴۷ [ص ۹۸].

۱- مزمل: ۱۹.

[محبوب می‌گوید: چگونه جواب شما را بدهم در حالی که اسیر سنگها و خاکم. زیبایی‌ها و محاسن مرا خاک خورده؛ از این رو شما را فراموش کرده‌ام و میان من با خانواده و دوستان فاصله افتاده است. سلام من بر شما باد که میان من و شما، رابطه دوستی بریده شده است].

- ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ -

شمس الدین جزری و فقیه ضیاء الدین مقبلی و بدخشی

شمس الدین جزری در خصوص اثبات تواتر این روایت، رساله‌ای جداگانه نوشته و منکر آن را جاهل دانسته است، وحق هم همین است. و فقیه ضیاء الدین مقبلی نیز می‌گوید: «إن لم یکن معلوماً فما فی الدین معلوم»^(۱) [اگر این حدیث (با این همه مدارک) معلوم نباشد، دیگر در دین چیزی معلوم نخواهد بود].

و بدخشی می‌گوید: «حدیث صحیح مشهور، ولم یتکلم فی صحته إلا متعصبٌ جاحد لا اعتبار بقوله»^(۲) [این حدیث، صحیح و مشهور است، و به جز شخص متعصب و منکر که اعتباری به سخنانش نیست، درباره صحت آن بحث نمی‌کند].

- ۱۸ و ۱۹ -

امام حافظ واحدی و آلوسی

امام حافظ واحدی پس از یاد آوری حدیث غدیر می‌گوید:
از این ولایتی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام قرار داده، روز قیامت سؤال

۱- [نگاه کن: تعلیق هداية العقول إلى غاية السؤل ۲: ۳۰].

۲- نُزُل الأبرار: ۲۱ [ص ۵۴].

خواهد شد؛ و در تفسیر آیه: «وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»^(۱) [آنها را نگهدارید که باید بازپرسی شوند!] در روایتی آمده است: از ولایت علی علیه السلام سؤال می‌شود. و معنای آن، این است که از آنان پرسیده خواهد شد که آیا طبق سفارش پیامبر، حق ولایت او را به جا آورده‌اند، یا حق ولایت را ضایع کرده و آن را کنار نهاده‌اند، که در این صورت باید پاسخگو بوده و عواقب آن را بپذیرند^(۲)؟

آلوسی در تفسیرش^(۳) در ذیل آیه: «وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» [آنها را نگهدارید که باید بازپرسی شوند!] پس از ذکر اقوال می‌گوید:

بهترین قول این است که از عقاید و اعمال سؤال می‌شود و در رأس همه آنها لا اله الا الله قرار دارد، و مهمترین و بزرگترینش ولایت علی - کرم الله وجهه - است.

- ۲۰ و ۲۱ -

حافظ بیهقی و بلوی مالکی

امیر المؤمنین علیه السلام می‌گوید:

۱ - محمد النبیّ أخی وصنوی^(۴) و حمزة سیّد الشهداء عمّی

۱ - صافات: ۲۴.

۲ - ر. ک: فرائد السمطين، حموینی [۷۹/۱، ح ۴۷]؛ نظم در السمطين، جمال الدین زرنندی [ص ۱۰۹]؛ الصواعق المحرقة: ۸۹ [ص ۱۴۹].

۳ - روح المعانی ۲۳: ۷۴ [۸۰/۲۳].

۴ - در تاریخ ابن عساکر [۳۹۷/۱۲]، و در ترجمة الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام - چاپ تحقیق شده - شماره ۱۳۲۸ [و مصادر دیگر به جای «صنو» (برادر شقیق و بسیار مهربان)، کلمه «صهر» (پدر زن) آمده است].

- ۲ - وجعفرُ الَّذي يُضحِي ويُمسي يطيرُ مع الملائكة ابنُ أُمي
 ۳ - وبنْتُ مُحَمَّدٍ سَكَنِي وعِرْسِي منوطٌ لحمُها بدمي ولحمي
 ۴ - وسبَّطَا أَحْمَدَ وَلَدَايَ مِنْهَا فَأَيُّكُمْ لَهُ سَهْمٌ كَسَهْمِي
 ۵ - سَبَقْتُكُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ طُرّاً عَلَى مَا كَانَ مِنْ فَهْمِي وَعِلْمِي^(۱)
 ۶ - فَأَوْجَبَ لِي وَلَايَتَهُ عَلَيْكُمْ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ
 ۷ - فَوَيْلٌ لَّكُمْ وَلَيْلٌ ثُمَّ وَيْلٌ لِمَنْ يَلْقَى الْإِلَهَ غَدَاً بَظْلَمِي
- [۱ - مُحَمَّدٍ پيغامبر، برادر بسيار مهربان، و همتای من است، و حمزه - سرور

شهيدان - عموی من است. ۲ - و جعفر همان که روز و شب با ملائکه در پرواز است، پسرِ مادر من است. ۳ - دختر محمد مایه آرامش من و همسر من است که گوشت او با خون و گوشت من در آميخته است. ۴ - و دو نوه احمد (ع) پسران من از او (و فاطمه) هستند. پس برای کدامیک از شما نصیبی مانند نصیب من وجود دارد؟ ۵ - در اسلام آوردن بر همه شما سبقت گرفتم علاوه بر فهم و دانشی که دارم. ۶ - پس پیامبر خدا در روز غدیر خم ولایت خویش بر شما را برای من قرار داد و آن را بر شما واجب نمود. ۷ - پس صدها بار وای بر کسی که در روز قیامت خدا را در حالی

۱ - در روایت ابن ابی الحدید [شرح نهج البلاغه ۱۲۲/۴، خطبه ۵۶] و ابن حجر [الصواعق المحرقة/ ۱۳۳] و ابن شهر آشوب [مناقب آل ابی طالب ۱۹۴/۲] به جای مصراع دوم: «علی ما کان من فهمي و علمي»، عبارت «غلاماً ما بلغتُ أوان حلمي» (در حالیکه پسر من بودم که هنوز به سن بلوغ نرسیده بودم) آمده است. و در روایت ابن الشیخ [الف باء ۴۳۹/۱] و دیگران به جای آن، عبارت: «صغیراً ما بلغتُ أوان حلمي» (کودکی بودم که به سن بلوغ نرسیده بودم) آمده است. مرحوم شیخ طبرسی [الاحتجاج ۴۲۹/۱، ح ۹۳] پس از این بیت، یک بیت دیگر نیز افزوده است:

وَصَلَّيْتُ الصَّلَاةَ وَكُنْتُ طِفْلاً مَقْرَأً بِالنَّبِيِّ فِي بَطْنِ أُمِّي

[آن زمان که کودکی بودم نماز خواندم، و زمانی که در شکم مادرم بودم به پیامبر اقرار نمودم].

ملاقات کند که بر من ظلم کرده باشد].

توضیحی پیرامون شعر:

امیرالمؤمنین علیه السلام این ابیات را در پاسخ به نامه معاویه نگاشته است. نامه معاویه چنین بود: «من صاحب فضایلی هستم! پدرم در دوران جاهلیت سرور عرب بود و خود من هم در اسلام به پادشاهی رسیدم، من خویشاوند رسول خدا و دانی مؤمنان و نگارنده وحی الهی هستم».

امام علیه السلام پس از خواندن این نامه فرمودند: «أبالفضائل یبغی علی ابن أكلة الأكباد؟! [آیا پسر هند جگر خوار با این فضایل بر من ستم می‌کند؟!]. آنگاه به جوانی که نزد حضرت بود، فرمود: «ای جوان بنویس: مُحَمَّدُ النَّبِيِّ أَخِي وَصَنُوي...» و ابیات فوق را سرودند، و نامه وی را پاسخ گفتند.

هنگامی که معاویه این نامه را خواند به اطرافیانش دستور داد که آن را مخفی کنند تا کسی از اهل شام آن را نخواند؛ زیرا با خواندن آن به سوی فرزند ابوطالب علیه السلام متمایل خواهند گشت.

علمای شیعه و سنی صدور این روایت را حتمی دانسته و بر نقل آن اتفاق نظر دارند، اما هر یک مقداری از آن را که به موضوع بحثشان مربوط بوده است، مورد تحقیق و بررسی قرار داده‌اند. بدون اینکه کوچکترین تردیدی نسب به صدور آن از حضرت، ابراز کنند، بلکه به زودی بیان خواهیم کرد که این روایت از روایات مشهور است و راویان اهل دقت نظر و حفاظ مورد اطمینان و ثقه آن را نقل کرده‌اند.

جمعی از بزرگان اهل سنت از بیهقی نقل کرده‌اند که حفظ این اشعار بر همه موالیان علی علیه السلام واجب است، تا دنیای اسلام مفاخر آن حضرت را بداند.

برخی از علمای شیعه که این اشعار را روایت کرده‌اند عبارتند از:

- ۱- معلم امت اسلامی، شیخ ما مفید، متوفای (۴۱۳ ه.ق).
- ۲- شیخ ما کراجکی، متوفای (۴۴۹ ه.ق).
- ۳- ابوعلی فتال نیشابوری.
- ۴- ابومنصور طبرسی، که از اساتید روایی ابن شهر آشوب است.
- ۵- ابن شهر آشوب، متوفای (۵۸۸ ه.ق).
- ۶- علامه مجلسی، متوفای (۱۱۱۱)^(۱).

و بعضی از علمای بزرگ اهل سنت که این قصیده را نقل کرده‌اند عبارتند از:

- ۱- حافظ بیهقی، (متوفای ۴۵۸). او درباره این شعر گفته است:
حفظ این شعر بر همه موالیان علی علیه السلام واجب است، تا دنیای اسلام
مفاخر او را بداند.
- ۲- ابو حجاج، یوسف بن محمد بلوی مالکی، مشهور به ابن شیخ،
متوفای (حدود ۶۰۵). او در کتاب «ألف باء» خود چنین می‌گوید^(۲):
اما علی علیه السلام جایگاهی بلند و شرافتی بس رفیع دارد، او نخستین کسی
است که اسلام آورد، و همسر فاطمه علیه السلام دختر پیامبر اکرم است.
هنگامی که یکی از دشمنان آن حضرت که به نهایت او نرسیده بود
(و شخصیت و مقام او را نمی‌شناخت)، بر حضرت فخر فروخت،
ایشان نیز ابیاتی را در بیان مفاخر و فضایل خویش سرودند.
ابن شیخ پس از این مطلب، ابیات یاد شده را ذکر می‌کند و می‌گوید:

۱- الفصول المختارة [۲۲۶]؛ کنز الفوائد: ۱۲۲ [۲۶۶/۱]؛ روضة الواعظین: ۷۶ [۸۷/۱]؛
الاحتجاج: ۹۷ [۴۲۹/۱]، ح ۹۳؛ مناقب آل ابی طالب ۱: ۳۵۶ [۱۹۴/۲]؛ بحار الأنوار ۹:
۳۷۵ [۲۳۸/۳۸].
۲- ألف باء ۱: ۴۳۹.

مراد علی علیه السلام از وجوب ولایت همان سخن پیامبر است که فرمود: «من

كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه».

۳ - حافظ ابو حنین زید بن حسن تاج الدین کندی حنفی، متوفای (۶۱۳)^(۱).

۴ - یاقوت حموی، متوفای (۶۲۶)^(۲).

۵ - سبط ابن جوزی حنفی، متوفای (۶۵۴)^(۳).

۶ - ابن ابی الحدید، متوفای (۶۵۶)^(۴).

۷ - ابن حجر، متوفای (۹۷۴)^(۵).

۸ - متقی هندی، متوفای (۹۷۵)^(۶).

- ۲۲ -

ابوجعفر اسکافی

علی علیه السلام در آن شب که نبی اکرم صلی الله علیه و آله از دست مشرکان مکه می‌گریزد و به سوی غار ثور می‌رود، بُرد حضرمی سبز رنگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به تن نموده و در بستر ایشان می‌خوابد و فدایی ایشان می‌شود. و آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ»^(۷) [بعضی از مردم (با ایمان و فداکار، همچون علی علیه السلام در «لیلة المبيت» به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله)، جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشند] در شأن او نازل می‌شود.

۱ - المجتبی: ۳۹ [ص ۲۶]. ۲ - معجم الأدباء ۵: ۲۶۶ [۴۸/۱۴].

۳ - تذکرة الخواص: ۶۲ [ص ۱۰۷].

۴ - شرح نهج البلاغة ۲: ۳۷۷ [۱۲۲/۴]، خطبه ۵۶.

۵ - الصواعق المحرقة: ۷۹ [ص ۱۳۲]. ۶ - كنز العمال ۶: ۳۹۲ [۱۱۲/۱۳]، ح ۳۶۳۶۶.

۷ - بقره: ۲۰۷.

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» از ابوجعفر اسکافی چنین نقل می‌کند^(۱):

حدیث لیلۃ المبیّت به تواتر ثابت شده است و جز دیوانه یا کسی که با مسلمین نشست و برخاست ندارد، آن را انکار نمی‌کند. و همه مفسران قرآن روایت کرده‌اند که آیه کریمه: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْهَرُ نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» در شأن علی علیه السلام و خوابیدن او در بستر پیامبر اکرم ﷺ در آن شب [لیلۃ المبیّت] نازل شده است.

- ۲۳ و ۲۴ - ۲۵ -

ابن حجر هیتمی و نظام الدین نیشابوری و شیخ علاء الدین سکتواری

۱- عبدی کوفی می‌گوید:

ولا يتم لامرئٍ صلاته إلا بذكرهم ولا يزكو الدعاء

اشاره دارد به اینکه خداوند به درود فرستادن بر محمد و آل او در نماز فرمان داده است. و در این مقام اخبار زیاد و کلمات کامل و فراوانی است که در لا به لای کتابهای فقه و تفسیر و حدیث یافت می‌شود.

ابن حجر در کتاب «صواعق»^(۲) آیه: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^(۳) [خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستد؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و سلام گوید و کاملاً تسلیم باشید] را ذکر می‌کند و تعدادی از روایات صحیحی که درباره آن روایت شده را نقل می‌کند؛ از جمله اینکه وقتی از پیامبر ﷺ درباره

۱- شرح نهج البلاغه ۳: ۲۷ [۲۶۱/۱۳، خطبه ۲۳۸].

۲- الصواعق المحرقة: ۸۷ [ص ۱۴۶]. ۳- أحزاب: ۵۶.

چگونگی درود و سلام بر او سؤال شد، پیامبر درود بر خود را همراه درود بر آل خود آوردند. سپس می نویسد:

و این، دلیل آشکاری است بر اینکه منظور از این آیه، دستور به درود فرستادن بر اهل بیت آن حضرت و بقیه آل او است، و گرنه مردم بعد از نزول آیه درباره درود فرستادن بر اهل بیت او سؤال نمی کردند و آنچه گفته شد در جواب آنها گفته نمی شد.

و روایت شده است: «لَا تُصَلُّوا عَلَيَّ الصَّلَاةَ الْبَتَاء» [بر من درود ناقص و دم بریده نفرستید]. گفتند: صلوات ناقص و دم بریده چیست؟ فرمود: «تَقُولُونَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَتُحْسِنُونَ، بَلْ قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ» [اینکه بگویید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَدَسْت نَگَهِدَارِید، بلکه بگویید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّد].

و نیشابوری در «تفسیر»^(۱) خود در ذیل آیه: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» می نویسد:

برای شرافت و فخر آل رسول خدا ﷺ همین بس است که در هر نمازی، تشهد، با نام آنها و صلوات و درود بر آنها تمام می شود. و محب الدین طبری در کتاب «الذخائر»^(۲) از جابر نقل کرده است: «لَوْ صَلَّيْتُ صَلَاةً لَمْ أَصَلْ فِيهَا عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ مَا رَأَيْتُ أَنَّهَا تُقْبَلُ» [اگر نمازی بخوانم و در آن بر محمد و آل محمد درود نفرستم گمان ندارم که قبول شود]. ابن حجر در «صواعق» می نویسد^(۳):

۱- غرائب القرآن: [مج ۱۱، ج ۳۵/۲۵].

۲- الذخائر: ۱۹.

۳- الصواعق المحرقة: ۸۹ [ص ۱۴۹].

دیلمی از ابوسعید خدری نقل کرده است: پیامبر ﷺ فرمود: «وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ عَنْ وِلَايَةِ عَلِيٍّ» [آنها را نگه دارید تا درباره ولایت علی بازخواست شوند]. و گویا همین، منظور واحدی است که گفته است: درباره آیه: «وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»^(۱) [آنها را نگهدارید که باید بازپرسی شوند!] نقل شده که منظور بازخواست شدن آنها درباره ولایت علی و اهل بیت است؛ زیرا خداوند به پیامبرش ﷺ فرمان داد که به مردم بفهماند که به خاطر انجام رسالت مزدی از آنها نمی‌خواهد، مگر مودّت و محبّت به خویشاوندانش. و منظور این است که از مردم پرسیده می‌شود: آیا آن چنان که پیامبر ﷺ سفارش کرد خویشاوندانش را آن گونه که شایسته است دوست داشتند یا این سفارش را ضایع کردند و انجام ندادند؛ پس باید بازخواست شوند و نتیجه رفتار خود با خاندان پیامبر را بچشند.

۲- حدیث نهادن کنیه ابوتراب بر امیر مؤمنان ﷺ توسط پیامبر خدا ﷺ: انتخاب این کنیه در غزوة العشیره بود که در جمادی الاولى یا جمادی الثانی سال دوم هجرت واقع شد. هنگامی که پیامبر خدا ﷺ امیر مؤمنان علی ﷺ و عمّار را دید که در میان خاکهای نرم خوابیده‌اند، بیدارشان کرد و علی را تکان داده فرمود: «قم يا أبا تراب! ألا أخبرك بأشقى الناس؟ رجلين: أحيمر ثمود عاقر الناقة، والذي يضربك على هذه - يعني قرنه - فيخضب هذه منها - يعني لحيته -» [برخیز ای ابوتراب! آیا می‌خواهی از شقی‌ترین افراد به تو خبر دهم؟ دو نفرند: احیمیر ثمود که پی‌کننده ناقة است، و کسی که بر اینجا ضربت می‌زند - یعنی بر قَرَن او - و اینجا را - یعنی محاسن او را - با خون سرت خضاب می‌کند].

سند این حدیث صحیح است و حاکم ابو عبدالله نیشابوری آن را در «مستدرک» آورده و هیشمی آن را صحیح دانسته است. و این افراد آن را نقل کرده‌اند: امام حنبلی‌ها در «مسند» خود؛ حاکم در «مستدرک»؛ طبری در «تاریخ» خود؛ ابن هشام در «السيرة النبویة»؛ و ابن کثیر در «تاریخ» و...^(۱).
 بله، ابن اسحاق^(۲) از برخی اهل علم نقل کرده است: پیامبر خدا ﷺ از این رو علی را ابوتراب نامیده است که او هرگاه بر فاطمه ایرادی می‌گرفت و از او خشمگین می‌شد، با وی سخن نمی‌گفت و حرفی به او نمی‌زد که ناراحت شود، فقط خاکی برداشته بر سر خود می‌گذاشت. ابن اسحاق می‌گوید: هر گاه پیامبر خدا ﷺ او را می‌دید که خاک آلوده است متوجه می‌شد که با فاطمه دعوا کرده پس به او می‌فرمود: «ما لك يا أبا تراب؟! [تو را چه شده‌ای ابا تراب?!].

امینی می‌گوید: این سخن از تراوشات سینه‌های پر کینه است که برای آلوده ساختن دامن پاک امیر مؤمنان ﷺ و تاریک جلوه دادن معاشرت زیبای آن حضرت با همسر پاک و مطهرش، به هم بافته‌اند و این، سبب پایین آوردن مقام صدیق اکبر و صدیق کبری از جایگاه بلندشان در مکارم اخلاقی می‌باشد؛ زیرا آن دو بزرگوار طبق تصریح قرآن با برخورداری از عصمت از هر نوع بغض و کینه‌ای دور هستند. و بذری که دیروز، دستان

۱- مسند أحمد: ۴: ۲۶۳ و ۲۶۴ [۳۲۶/۵، ح ۱۷۸۵۷؛ ص ۳۲۷، ح ۱۷۸۶۲]؛ المستدرک علی الصحیحین ۳: ۱۴۰ [۱۵۱/۳، ح ۴۶۷۹]؛ تاریخ الأمم والملوک ۲: ۲۶۱ [۴۰۸/۲، حوادث سال ۲هـ]؛ السيرة النبویة ۲: ۲۳۶ [۲۴۹/۲]؛ البداية والنهاية ۳: ۲۴۷ [۳۰۳/۳، حوادث سال ۲هـ].

۲- ابن هشام آن را در السيرة النبویة ۲: ۲۳۷ [۲۵۰/۲]، و عینی در عمده ۷: ۶۳۰ [۲۱۴/۲۲] و ۲۶۳ ذکر کرده‌اند.

کینه و عقده با سخنان جعلی در زمین خیانت کاشت امروز به بار نشسته و نویسندۀ عصر حاضر صفحات تاریخش^(۱) را با این کلام، سیاه کرده است:

علی پس از هر نزاع و کشمکشی قهر می کرد و می رفت تا در مسجد بخوابد، و عمو زاده اش شانه های او را گرفته موعظه می کرد و برای مدتی میان آن دو صلح و صفا برقرار می کرد. و از جمله ناراحتی هایی که رخ داد این بود که روزی پیامبر به خانه آمد و دید فاطمه در خانه اوست و به خاطر کتکی که از علی خورده گریه می کند.

و حاکم ابو عبدالله نیشابوری می گوید:

بنی امیه این اسم را که پیامبر خدا ﷺ برای علی تعیین کرده از عیب علی می شمردند، و در طول حکومتشان بر بالای منبر پس از خطبه او رالعن می کردند و او را به خاطر این اسم مسخره می کردند. آری، آنان کسی را مسخره می کردند که این نام را برای او انتخاب کرد؛ خدای تعالی می فرماید: «قُلْ أَبِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ» لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ^(۲) [بگو: «آیا خدا و آیات او و پیامبرش را مسخره می کردید؟! * (بگو): عذر خواهی نکنید (که بیهوده است؛ چرا که) شما پس از ایمان آوردن، کافر شدید].

کرامتی پیرامون حدیث:

شیخ علاء الدین سکتواری در «محاضرة الاوائل»^(۳) می گوید:

اولین کسی که ابوتراب نامیده شد علی بن ابی طالب بود. پیامبر

۱- ر.ک: ص ۲۴۹ از کتاب برگزیده الغدير.

۲- توبه: ۶۵-۶۶. ۳- محاضرة الأوائل: ۱۱۳ [ص ۱۲۳].

خداﷻ وقتی او را در خواب و خاک آلود مشاهده کرد با مهربانی به او فرمود: «قم یا أباتراب!» [برخیز ای ابوتراب]. و این، محبوب‌ترین لقب او بود و پس از آن به برکت نفس محمدی، کرامتی برای او حاصل شد و خاک از حوادث آینده و گذشته، به او خبر می‌داد؛ این معنی را که سرّی جلیّ است درک کن^(۱).

شاعر خوش قریحه، عبد الباقي افندی عمری، سخنی زیبا و نکته‌ای ظریف دارد؛ می‌گوید: «خلق الله آدمًا من ترابٍ فهو ابنٌ له وأنت أبوه» [خداوند آدم را از خاک آفرید پس آدم فرزند خاک است و تو پدر خاک هستی].

- ۲۶ -

خوارزمی

عبدی کوفی می‌گوید:

وَهُمُ الصُّرَاطُ فَمُسْتَقِيمٌ فَوْقَهُ نَاجٍ وَنَاكِبٌ
ثعلبی در «الکشف والبیان»^(۲) درباره آیه: «إِهْدِنَا الصُّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» از مسلم بن حیان نقل کرده است: از ابویریده شنیدم که می‌گفت: «صراط محمد وآله» [منظور، راه محمد و آل اوست].

و حموینی در «فرائد»^(۳) با سند خود از اصبع بن نباته از علی ؑ درباره آیه: «وإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصُّرَاطِ لَنَا كَبُؤٌ»^(۴) [اما کسانی که به آخرت ایمان ندارند از این راه منحرفند] نقل کرده است: «الصراط ولایتنا أهل البيت» [راه (مستقیم)، ولایت ما اهل بیت است].

۱- ر.ک: دلائل النبوة، بیهقی [۱۲/۳].

۲- الکشف والبیان [ورقه ۹، سورة حمد: آیه ۶].

۳- فرائد السمطين [۲/۳۰۰، ح ۵۵۶]. ۴- مؤمنون: ۷۴.

خوارزمی در «مناقب» نقل کرده است: «الصراط صراطان: صراطٌ في الدنيا، وصراطٌ في الآخرة؛ فأما صراط الدنيا فهو عليٌّ بن أبي طالب، وأما صراط الآخرة فهو جسر جهنم. من عرف صراط الدنيا جاز على صراط الآخرة» [دو راه داریم: راهی در دنیا و راهی در آخرت؛ و اما راه دنیا علی بن ابی طالب است، و راه آخرت، پل جهنم است. هر کس راه دنیا را بشناسد، از راه آخرت گذر می‌کند].

و معنای این حدیث را این روایت - آن گونه که در کتاب «صواعق»^(۱) آمده است - روشن می‌کند: ابن عدی^(۲) و دیلمی از رسول خدا (ص) نقل کرده‌اند: «أثبتكم على الصراط أشدكم حباً لأهل بيتي ولأصحابي» [با ثبات‌ترین شما بر راه (راست)، کسی است که اهل بیت و اصحاب مرا بیشتر دوست داشته باشد].

- ۲۷ -

حافظ جزری

حافظ جزری از عبادة بن صامت چنین نقل کرده: «كنا نبور أولادنا بحبِّ عليٍّ بن أبي طالب (ص)؛ فإذا رأينا أحدهم لا يحبُّ عليَّ بن أبي طالب علمنا أنه ليس منا وأنه لغير رشدة» [ما فرزندانمان را با دوستی علی بن ابی طالب (ص) امتحان می‌کردیم؛ پس اگر یکی از آنها را می‌دیدیم که علی بن ابی طالب را دوست نمی‌دارد می‌فهمیدیم او از ما نیست و از راه حلال نبوده است].

سپس حافظ جزری می‌نویسد: و از قدیم تا به امروز مشهور است که تنها زنازاده با علی (ص) دشمنی می‌کند^(۳).

۱- الصواعق المحرقة: ۱۱۱ [ص ۱۸۷].

۲- الكامل في ضعفاء الرجال [۳۰۲/۶، شماره ۱۷۹۱].

۳- نگاه کن: أسنى المطالب: ۸ [۵۷ و ۵۸].

- ۲۸ -

فخر الدین رازی

رازی در تفسیرش^(۱) می گوید:

و اما اینکه علی بن ابی طالب «بسم الله الرحمن الرحيم» را بلند می گفته، به تواتر ثابت شده است و هر کس در دینش به علی بن ابی طالب اقتدا کند به راستی هدایت شده است، و دلیل این سخن فرمایش پیامبر ﷺ است که فرمود: «اللَّهُمَّ أَدْرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُ دَارَ» [خدایا حق را هر گونه که علی می گردد، بگردان].

- ۲۹ -

امام ابو بسطام

سخن امام ابو بسطام شعبه بن حجاج درباره حدیث منزلت:

هارون برترین فرد امت موسی بود؛ از این رو برای صیانت این حدیث صحیح صریح، باید علی برترین فرد امت محمد ﷺ باشد؛ زیرا موسی به برادرش هارون گفت: «أَخْلُقْنِي فِي قَوْمِي وَأُصْلِحْ»^{(۲)(۳)} [جانشین من در میان قومم باش. و (آنها) را اصلاح کن!].

- ۳۰ -

حافظ احمد بن محمد عاصمی

حافظ احمد بن محمد عاصمی در کتاب خود «زین الفتی فی شرح سورة هل أتى» با سند خویش از طریق حافظ عبیدالله بن موسی عبسی از

۱- التفسیر الکبیر ۱: ۱۱۱ [۲۰۵/۱]. ۲- أعراف: ۱۴۲.

۳- حافظ کنجی در کفایه: ۱۵۰ [ص ۲۸۳، باب ۷۰].

ابوالحمراء نقل می کند که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في فهمه، وإلى إبراهيم في حلمه، وإلى موسى في بطشه، فلينظر إلى علي بن أبي طالب» [کسی که می خواهد به آدم در علمش، و به نوح در همتش، و به ابراهیم در بردباریش، و به موسی در قدرتش، نگاه کند پس به علی بن ابی طالب نظر کند].

و به سند دیگری از طریق حافظ عبسی نیز همین روایت نقل شده با این اضافه: «وإلى يحيى بن زكريا في زهده» [و به یحیی بن زکریا در زهدش]. سپس نوشته است: اما آدم ﷺ پس بین مرتضی و او ده شباهت است: اول: در اخلاق و سرشت. دوم: در مکث و طولانی شدن مدت. سوم: در همراه و همسر. چهارم: در ازدواج کردن و خلعت [هدیه]. پنجم: در علم و حکمت. ششم: ذهن و زیرکی. هفتم: در امارت و خلافت. هشتم: در دشمنان و مخالفت آنها. نهم: در وفا و وصیت. دهم: در فرزندان و اهل و عیال.

سپس به شرح هر کدام از این شباهتها پرداخته و آنگاه چنین نگاشته است: بین مرتضی و نوح هشت شباهت است:

۱- فهم. ۲- دعوت کردن. ۳- اجابت. ۴- کشتی. ۵- برکت. ۶- سلام و سلامتی. ۷- شکر. ۸- هلاک کردن.

سپس وجه شباهت را در هر یک از این موارد توضیح داده و آنگاه نوشته است: بین مرتضی و ابراهیم خلیل هشت شباهت است:

۱- وفاء کردن. ۲- محفوظ ماندن. ۳- مناظره او با پدر و قومش. ۴- از بین بردن بت ها با دست راست. ۵- بشارت خدا به وی درباره دو فرزندی که از اصول انساب پیامبران بودند. ۶- مختلف بودن حال فرزندان که

برخی نیکوکار و برخی ظالمند. ۷- آزمایش خداوند از او در زمینه جان و فرزند و مال. ۸- اینکه خداوند او را خلیل نامید تا جایی که چیزی را بر وی برنگزید (و غیر او را خلیل خود قرار نداد).

سپس به تفصیل وارد این وجه شباهتها شده است تا اینکه نوشته است: بین مرتضی و یوسف صدیق هشت شباهت است: ۱- علم و حکمت در کودکی. ۲- حسادت برادران به وی. ۳- عهدهایی که درباره وی داده بودند را زیر پا گذاشتند. ۴- در بزرگسالی برای او بین علم و پادشاهی جمع شد. ۵- تأویل و تفسیر رویدادها را می دانست. ۶- گرم و گذشتن از برادران. ۷- عفو هنگام تسلط بر برادران. ۸- کوچ کردن ازدیار خود.

سپس بعد از بیان وجه شباهت در این موارد نوشته است: و بین مرتضی و موسای کلیم هشت شباهت است:

۱- صلابت و محکمی. ۲- احتجاج و دعوت. ۳- عصا و قوت. ۴- گشادگی سینه. ۵- اخوت و نزدیکی. ۶- دوستی و محبت. ۷- اذیت و بلا دیدن. ۸- به ارث بردن ملک و امارت.

و وجه شباهت در این موارد را بیان نموده و سپس نوشته است: بین مرتضی و داود هشت شباهت است:

۱- علم و حکمت. ۲- قدرت داشتن بر برادران خود در کودکی. ۳- مبارزه کردن برای قتل جالوت. ۴- قدرت یافتن بر قتل جالوت از طرف طالوت تا اینکه خداوند ملک طالوت را به ارث به او رساند. ۵- نرم شدن آهن برای او. ۶- تسبیح گفتن اشیاء با او. ۷- فرزند صالح. ۸- فصل الخطاب.

و بعد از بیان وجه شباهت در این موارد نوشته است: و بین مرتضی و

سلیمان هشت شباهت است:

- ۱- آزمایش و مبتلا شدن در نفس خود. ۲- افکندن جسد بر تخت او^(۱).
- ۳- خداوند در کودکی به وی چیزی را تلقین نمود که با آن مستحق خلافت شد. ۴- برگشتن خورشید به خاطر او بعد از غروب کردن. ۵- هوا و باد به تسخیر وی درآمد. ۶- جنّ به تسخیر وی درآمد. ۷- وی سخن پرندگان و اشیاء را می فهمید و با آنها سخن می گفت. ۸- مغفرت و برداشته شدن حساب از او.

سپس وجه شباهت را توضیح داده و نوشته است: و بین مرتضی و ایوب هشت شباهت است: ۱- بلاها در بدن وی. ۲- بلاها در اولاد وی. ۳- بلاها در مال وی. ۴- صبر بر سختیها. ۵- خروج همه علیه او. ۶- شادی دشمنان در گرفتاریش. ۷- خواندن خداوند متعال در این موارد و سستی نکردن. ۸- وفا کردن به نذر و دوری از شکستن نذر.

و بعد از بیان وجه شباهت در این موارد نوشته است: بین مرتضی و یحیی بن زکریّا هشت شباهت است:

- ۱- حفظ شدن و معصوم ماندن. ۲- اعطای کتاب و حکمت به او.

۱- [خداوند در سوره ص آیه ۳۴ می فرماید: «وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهٖ جَسَدًا» (ما سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی افکندیم؛ سپس او به درگاه خداوند توبه کرد). آنچه به اجمال از میان اقوال و روایات می توان پذیرفت این است که جسد نامبرده، جنازه کودکی از سلیمان علیه السلام بوده که خدا آن را بر تخت وی افکند، و جمله: «ثُمَّ أَنَابَ * قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي» دلالت دارد بر اینکه سلیمان از آن جسد امیدها داشته و یا در راه خدا به او امیدها بسته بوده، و خدا او را قبض روح نموده و جسد بی جانش را بر تخت سلیمان افکنده تا او بدین وسیله متنبّه گشته و امور را به خدا واگذار کرده و تسلیم او شود؛ ر.ک: تفسیر المیزان ۲۰۴/۱۷؛ و ترجمه تفسیر المیزان ۳۱۰/۱۷].

۳ - سلام و تحیت به وی . ۴ - نیکی به پدر و مادر . ۵ - کشته شدن به خاطر زنی فاسد . ۶ - غضب و انتقام شدید خداوند به خاطر کشته شدن وی . ۷ - ترس از خداوند و مراقبت . ۸ - نداشتن هم نام و تعیین نام او از جانب خداوند .

سپس بعد از توضیح زیاد پیرامون این شباهتها نوشته است: بین مرتضی و عیسی هشت شباهت است: ۱ - اعتراف به خداوند کبیر متعال . ۲ - دانستن کتاب در کودکی و زمانی که به سن بزرگسالی نرسیده بود . ۳ - علم داشتن به کتاب و خطابه . ۴ - هلاک شدن دو فرقه از گمراهان درباره او . ۵ - زهد در دنیا . ۶ - گرم و تفضل . ۷ - خبر دادن از چیزهایی که در آینده اتفاق می افتاد . ۸ - کفایت (مماثل و هم کفو داشتن؛ یا لیاقت و شایستگی هدایت امت را داشتن؛ یا...) .

سپس وجه شباهت را در این موارد توضیح داده است . و این کتاب از با ارزش ترین کتب اهل سنت است که در آن نشانه های علم و دلیل های نبوغ و خلاقیت نویسنده وجود دارد . و اهل سنت به جای انتشار این کتابهای با ارزش به نشر سخنان بی ارزش و دروغ پرداخته اند .

- ۳۱ -

حافظ کنجی شافعی

۱ - پیامبر ﷺ می فرماید: «أنا مدينة العلم و علي بابها»:

طبری و ابن معین و حاکم و خطیب و سیوطی، این حدیث را صحیح دانسته اند . حال به تفصیل وارد بحث می شویم و می گوئیم: این حدیث را جمع زیادی از حافظان و ائمه حدیث ذکر کرده اند .

مرحوم علامه امینی در الغدير (۱۴۳) نفر از راویان این حدیث را ذکر

کرده که کلمات بسیاری از آنها پیرامون حدیث در جزء پنجم «عبارات الأنوار» میر حامد حسین موسوی کهنوی، متوفای (۱۳۰۶) وجود دارد؛ از جمله آن افراد است:

- ۱ - پیشوای حنبله، احمد بن حنبل، متوفای (۲۴۱)؛ وی این حدیث را در کتاب «فضائل علی» ذکر کرده است^(۱).
- ۲ - حافظ ابو عیسی محمد ترمذی، متوفای (۲۷۹)؛ وی این حدیث را در کتاب «صحیح» خود ذکر کرده است^(۲).
- ۳ - حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری، متوفای (۳۱۰)؛ وی این حدیث را در «تهذیب الآثار»^(۳) ذکر کرده و آن را صحیح دانسته است، و بسیاری از بزرگان اهل سنت از او این روایت را حکایت می کنند.
- ۴ - ابوالقاسم زمخشری، متوفای (۵۳۸)؛ وی در «الفائق»^(۴) بابی را به نام «مدینه العلم» نامیده است.
- ۵ - حافظ ابو عبد الله محمد بن یوسف کنجی شافعی متوفای (۶۵۸)؛ وی این حدیث را در «کفایه»^(۵) با چند طریق ذکر کرده و نوشته است: می گوئیم: این حدیثی حسن و عالی است... و با این حال، علمای صحابه و تابعان^(۶) و اهل بیت او به برتری علی علیه السلام، کثرت علم او، تیز

۱ - فضائل علی [ص ۱۳۸، ح ۲۰۳].

۲ - سنن ترمذی [ص ۵۹۶/۵، ح ۳۷۲۳، به لفظ: «أنا دار الحکمة ...»؛ و نیز نگاه کن: جامع الأصول ۴۷۳/۹، ح ۶۴۸۹].

۳ - تهذیب الآثار [ص ۱۰۵، شماره ۱۷۳ از مسند علی علیه السلام].

۴ - الفائق ۱: ۲۸ [۳۶/۲].

۵ - کفایة الطالب: ۹۸ - ۱۰۲ [ص ۲۲۰ و ۲۲۲ و ۲۲۳، باب ۵۸].

۶ - «صحابی» به مسلمانی گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده باشد، برخی می گویند: علاوه ⇐

فهمی و فراوانی حکمت وی، نیکو اداره کردن، و درستی فتوای او، قائل هستند. و به تحقیق ابوبکر و عمر و عثمان و دیگر علمای صحابه در احکام با او مشورت می کردند، و به سخن او در نقض [ردّ مطلبی] و ابرام [اثبات مطلبی] اخذ می کردند، و این به خاطر اعتراف آنها به علم او و کثرت فضل و رجحان عقل و فهم و درستی حکم او بوده است. و این حدیث در حقّ او زیاد نیست؛ زیرا رتبه او نزد خدا و رسول خدا و بندگان مؤمن بالاتر و جلیل تر از این است.

۶ - شهاب الدین ابوالفضل احمد بن علی، مشهور به ابن حجر عسقلانی، متوفای (۸۵۲).

وی این حدیث را در تهذیب^(۱) ذکر کرده، و در لسان المیزان^(۲) گفته است:

این حدیث با طرق زیادی در مستدرک حاکم^(۳) روایت شده است، و دست کم باید گفت حدیث، اصل و اساس دارد و شایسته نیست آن را جعلی بدانیم.

۷ - حافظ جلال الدین عبدالرحمن بن کمال الدین سیوطی، متوفای (۹۱۱)؛ وی این حدیث را در «الجامع الصغير»^(۴) و در بسیاری از تألیفاتش ذکر کرده و در بیشتر آنها آن را حسن دانسته است، و در «جمع الجوامع»

⇒ بر دیدن باید روایت هم از ایشان نقل کرده باشد؛ مجمع البحرين مادة ص ح ب. «تابعی» به مسلمانی گویند که پیامبر ۹ را درک نکرده است بلکه صحابه را ملاقات کرده باشد. ۱ - تهذیب التهذیب ۷: ۳۳۷ [۲۹۶/۷].

۲ - لسان المیزان [۱۵۵/۲، شماره ۲۰۳۴].

۳ - المستدرک علی الصحيحین [۱۳۷/۳، ح ۴۶۳۷ و ۴۶۳۸؛ ص ۱۳۸، ح ۴۶۳۹].

۴ - الجامع الصغير ۱: ۳۷۴ [۴۱۵/۱، ح ۲۷۰۵].

حکم به صحت آن نموده است^(۱).

۸- شهاب الدین احمد بن محمد بن حجر هیتمی مکی، متوفای (۹۷۴)؛ وی که این حدیث را در «الصواعق» ذکر کرده است^(۲).

۲- حافظ کنجی در کتاب «کفایه»^(۳) روایت کرده است: هنگامی که علی - امیر مؤمنان - در کعبه متولد شد، ابوطالب داخل کعبه شده و می گفت:

يَا رَبُّ هَذَا الْغَسَقِيُّ الدُّجِيُّ وَالْقَمَرُ الْمُنْبَلِجُ الْمُضِيُّ
بَيِّنْ لَنَا مِنْ أَمْرِكَ الْخَفِيُّ مَاذَا تَرَى فِي إِسْمِ ذَا الصَّبِيِّ

[ای پروردگار شب تیره و تاریک و این ماه تابان آشکار شده، از امر پنهانت برای ما آشکار ساز که چه نامی برای این نوزاد تعیین می کنی؟].

کنجی می گوید: پس صدای هاتفی را شنید که می گوید:

يَا أَهْلَ بَيْتِ الْمُصْطَفَى النَّبِيُّ خُصِّصْتُمْ بِالْوَلَدِ الزَّكِيِّ
إِنَّ اسْمَهُ مِنْ شَامِخِ الْعَلِيِّ عَلِيٌّ اشْتَقَّ مِنَ الْعَلِيِّ

[ای اهل بیت پیامبر برگزیده، شما به فرزندی پاکیزه مخصوص شده اید. نام او از سوی مقام رفیع عالی الهی، علی می باشد که برگرفته از نام خداوند علی است]. سپس می گوید: این حدیث را تنها مسلم بن خالد زنجی که شیخ شافعی است، نقل کرده است.

- ۳۲ -

شیخ محمد حنفی

پیامبر ﷺ می فرماید: «يَا أُمَّ سَلَمَةَ! اشْهَدِي وَاسْمِعِي هَذَا عَلِيُّ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ وَعِيَّةَ عِلْمِي - وَعَاءَ عِلْمِي - وَبَابِي الَّذِي أُوتِي مِنْهُ» [ای ام سلمه!

۱- كنز العمال ۶: ۴۰۱ [۱۳/۱۴، ح ۳۶۴۶۳، ۳۶۴۶۴].

۲- الصواعق المحرقة: ۷۳ [ص ۱۲۲]. ۳- كفاية الطالب: ۲۶۱ [ص ۴۰۶].

شاهد باش و گوش کن! این علی امیرالمؤمنین و آقای مسلمین و صندوق و خزینه علم من، و در (دانش) من است که باید از جانب آن وارد شد.

این حدیث را از ابونعیم، خوارزمی در «مناقب»^(۱)، رافعی در «التدوین»^(۲)، کنجی در «مناقب»^(۳)، حموی در «فرائد السمطين»^(۴) و ... ذکر کرده‌اند.

شیخ محمد حفنی در حاشیه شرح عزیزی نوشته است^(۵):

واژه «عیبه» در حدیث، یعنی ظرف علم من که (علی) حافظ آن است؛ زیرا پیامبر اکرم شهر علم بود؛ از این رو صحابه در مشکلات به او [حضرت علی علیه السلام] احتیاج داشتند، و لذا سید ما معاویه، پیوسته در زمان آن واقعه [احتمالاً جنگ صفین] از مشکلات می‌پرسید و آن حضرت جواب می‌داد؛ پس یاران علی به او گفتند: چرا به دشمن ما جواب می‌دهی؟! می‌فرمود: «أما يكفيكم أنه يحتاج إلينا؟! [آیا همین برای شما کافی نیست که او به ما احتیاج دارد؟!]. و در زمان سید ما عمر نیز مشکلاتی را حل نمود؛ پس عمر گفت: «ما أبقاني الله إلى أن أدرك قوماً ليس فيهم أبو الحسن...» [خداوند مرا تا زمانی زنده نگه ندارد که قومی را درک کنم که ابوالحسن در میان آنها نباشد...].

و مناوی در «فیض القدير» نوشته است^(۶):

۱- المناقب [ص ۱۴۲، ح ۱۶۳]. ۲- التدوین فی أخبار قزوین [۸۹/۱].

۳- کفایة الطالب [ص ۱۹۸، باب ۴۸].

۴- فرائد السمطين [۱۵۰/۱، ح ۱۱۳، باب ۲۹].

۵- حاشیه الحفنی علی الجامع الصغير ۲: ۴۱۷ [۴۵۸/۲].

۶- فیض القدير ۴: ۳۵۶.

«علي عیبه علمی» یعنی در او گمان می‌رود که مشکلات سخن مرا (برای امتم) برطرف سازد، و خاصه من، و جایگاه سر من، و معدن چیزهای با ارزش من است. و «عیبه» چیزی را گویند که انسان اشیاء با ارزش خود را در آن نگهداری می‌کند.

ابن درید گفته است^(۱): و این کلامی موجز و مختصر از پیامبر اکرم ﷺ است و چنین ضرب المثلی سابقه نداشته است. و این ضرب المثل می‌رساند علی علیه السلام به امور باطنی پیامبر اکرم ﷺ اختصاص داشته که دیگران بر آن اطلاعی نداشته‌اند، و این منتهای مدح و ستایش علی است. و به تحقیق که ضماائر دشمنانش از اعتقاد به بزرگی او پُر بود. و در «شرح الهمزیة»^(۲) آمده است:

معاویه پیوسته پیک می‌فرستاد و از علی علیه السلام درباره مشکلات سؤال می‌نمود، و آن حضرت ﷺ جواب می‌داد؛ پس یکی از فرزندان آن حضرت ﷺ گفت: به دشمنت جواب می‌دهی؟! فرمود: «أما یکفینا أن احتاجنا وسألنا؟» [آیا همین برای ما کافی نیست که او به ما محتاج است و از ما می‌پرسد].

- ۳۳ -

دمیری

و از جمله: روایتی که ابن عدی در «کامل» خود^(۳) از طریق علی علیه السلام نقل کرده است:

پیامبر ﷺ فرمودند: «علي يعسوب المؤمنين، والمال يعسوب المنافقين» [علی

۱- جمهرة اللغة [۳۶۹/۱]. ۲- شرح الهمزیة [ص ۱۹۲].

۳- الكامل في ضعفاء الرجال [۲۲۴/۵، شماره ۱۳۸۹].

امیر مؤمنان است و مال، امیر منافقان است].

و در روایتی آمده است: «يعسوب الظلمة» [مال، امیر ظالمان است].

و در روایتی آمده است: «يعسوب الكفار» [مال، امیر کافران است]^(۱).

و دمیری گفته است: «به همین جهت به امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه «امیر النحل» [ملکه زنبورها که دیگر زنبورها پیرامون او گرد می آیند و به او پناه می برند] گفته می شود».

- ۳۴ -

طارق بن شهاب کتابی

وطارق بن شهاب از علمای اهل کتاب در مجلس عمر بن خطاب بر جایگاه این آیه کریمه صحه گذاشت و گفت: «لنزلت فينا هذه الآية لاتخذنا يوم نزولها عيداً» [اگر چنین آیه ای^(۲) در دین ما نازل می شد، ما روز نزول آن را عید می گرفتیم]^(۳) و در آن مجلس احدی از حاضران منکر سخن او نشد و از عمر اعمالی صادر شد که گویا این سخن را پذیرفته و منکر آن نشده است.

۱- روایت را دمیری در حیاة الحیوان ۲: ۴۱۲ [۴۴۱/۲]، و ابن حجر در الصواعق المحرقة: ۷۵ [ص ۱۲۵] نقل کرده اند.

۲- یعنی آیه: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...».

۳- ائمة پنجگانه حدیث، این داستان را نقل کرده اند: مسلم [در صحیح خود ۵/۵۱۷، ح ۳، کتاب التفسیر]؛ و مالک؛ و بخاری؛ و ترمذی [در سنن خود ۵/۲۳۳، ح ۳۰۴۳ و ۳۰۴۴]؛ و نسائی [در سنن خود ۲/۴۲۰، ح ۳۹۹۷].

فهارس

فهرست محتوا
کتابنامه

فهرست محتوا

علیؑ از زبان مخالفان

- ۱ -

ابوبکر

۱- ابوبکر از رسول خداﷺ نقل کرده: «لا يجوز أحد الصراط إلا من كتب له عليّ هیچ کس از صراط عبور نمی‌کند، مگر کسی که علی برایش حق بنویسد» [الجواز: عبور]..... ۵

۲- از ابوبکر صدیق نقل شده است: من پیامبر خداﷺ را دیدم که خیمه‌ای بنا کرده بود و بر کمانی عربی تکیه داده بود و در آن خیمه، علی و فاطمه و حسن و حسین بودند، و فرمود: «معشر المسلمین! أنا سلم لمن سالم أهل الخيمة، حرب لمن حاربهم، ولي لمن والاهم، لا يحبهم إلا إنا شقي الجد رديء المولد» باشد در صلح، و با کسی که [سعید الجد طیب المولد، ولا يبغضهم ای گروه مسلمین! من با کسی که با اهل خیمه در صلح و جز فرد] با آنان در جنگ است در جنگ هستیم، و دوستدار کسی هستیم که با آنها دوستی ورزد. و آنان را جز فرد خوشبخت حلال زاده، دوست ندارد. بدبخت دارای ولادت پست، با آنان دشمنی نمی‌کند..... ۵
این مطلب را در گذشته و حال، بسیاری از شعرا به نظم درآورده‌اند..... ۶

- ۲ -

عمر بن خطاب

- ۱- عمر می گوید: بر رسول خدا ﷺ گواهی می دهم که از او چنین شنیدم: «إِنَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ وَالْأَرْضِينَ السَّبْعَ لَوْ وُضِعَتَا فِي كَفَّةٍ ثُمَّ وُضِعَ لِرَجْحِ إِيْمَانِ عَلِيٍّ بَنِ أَبِي طَالِبٍ تَرَاوُ قَرَارَ غَيْرِنْدٍ وَ إِيْمَانِ عَلِيٍّ فِي كَفَّةٍ، هَمَانَا إِنْ أَمْسَانَهَا وَ زَمِينَهَا هَفْتَ گانه در یک کفه سنگین تر می شود» گیرد، ایمان علی بن ابی طالب ۸
- ۲- عمر بن خطاب می گوید: پیامبر ﷺ دست بر شانه علی زد و به او فرمود: «يَا عَلِيُّ! أَنْتَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيْمَانًا، وَأَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ إِسْلَامًا، وَأَنْتَ إِسْلَامُ أَوْرَدِي، وَ تُو نَسَبَتْ بِه مِنْ مَانَنْد هَارُونِ] مُوسَى. [مَنْي بِمَنْزَلَةِ هَارُونِ مِنْ يَا عَلِي تُو أَوَّلِينَ مُؤْمِنِ هَسْتِي که ایمان آوردی، و اولین مسلمان هستی که نسبت به موسی هستی ۸-۹
- ۳- عمر نیز می گوید: «عَلِيٌّ أَقْضَانَا» [علی در قضاوت برتر از همه ماست] ۹ داشته است؛ [اگر علی نبود هر آینه عمر نابود می شد] عمر سخنان معروفی دارد که نشان می دهند او نهایت نیاز را به دانش امیر مؤمنان ﷺ . مانند: «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عَمْرٌ» ۸
- و «أَللَّهُمَّ لَا تَبْقِنِي لِمَعْضَلَةِ لَيْسَ لَهَا ابْنِ أَبِي طَالِبٍ» [خدایا در جایی که فرزند ابوطالب نیست مرا گرفتار مشکلی نگردان] ۸
- و «لَا أَبْقَانِي اللَّهُ بَارِضَ لَسْتُ فِيهَا أَبَا الْحَسَنِ» [ای ابا الحسن! در جایی که تو نیستی، خداوند مرا در آنجا گرفتار نگرداند] ۸
- و «لَا أَبْقَانِي اللَّهُ بَعْدَكَ يَا عَلِيُّ» [ای علی! خداوند مرا پس از تو زنده نگذارد] ۸
- و «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ مَعْضَلَةٍ وَ لَا أَبُوحَسَنِ لَهَا» [از مشکلی که ابوالحسن در کنار آن نباشد به خدا پناه می برم] ۸
- و «أَللَّهُمَّ لَا تَنْزِلْ بِي شَدِيدَةً إِلَّا وَ أَبُوالْحَسَنِ إِلَى جَنْبِي» [خدایا آنگاه که ابوالحسن در کنار

- من نیست گرفتاری و مشکلی بر من نازل نفرما]..... ۸
- ۴- عمر به علی علیه السلام گفت: «لا أَبْقَانِي اللَّهُ بِأَرْض لَسْتُ فِيهَا يَا أَبَا الْحَسَنِ!» [ای ابا الحسن! خداوند مرا در سرزمینی که تو در آن نیستی باقی نگذارد!]..... ۸
- و در نقل دیگری آمده است که گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَعِيشَ فِي قَوْم لَسْتُ فِيهِمْ يَا أَبَا الْحَسَنِ» [ای ابا الحسن! به خدا پناه می‌برم که در قومی زندگی کنم که تو در آن نباشی]..... ۸
- ۵- عمر بن خطاب می‌گوید: «كَادَ يَهْلِكُ ابْنُ الْخَطَّابِ لَوْلَا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ» [نزدیک بود فرزند خطاب هلاک شود اگر علی بن ابی طالب نبود]..... ۸
- ۶- عمر گفت: «عَجَزَتِ النِّسَاءُ أَنْ تَلِدْنَ مِثْلَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ» [زنان عاجزند که مثل علی بن ابی طالب را به دنیا آورند، اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد]..... ۸
- ۷- عمر گفت: «أَبَا حَسَنٍ لَا أَبْقَانِي اللَّهُ لَشِدَّةٍ لَسْتُ لَهَا وَلَا فِي بِلَدٍ لَسْتُ فِيهِ» [ای ابا الحسن! خداوند مرا بدون تو در هیچ گرفتاری قرار ندهد و در شهری که تو نیستی تنها مگذارد]..... ۸

- ۳ -

ابن عمر

ابن عمر می‌گوید: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله معیار شناخت منافق از غیر منافق برای ما بغض ورزیدن آنان نسبت به علی علیه السلام بود..... ۳۱۱

- ۴ -

عایشه

۱- عایشه می‌گوید: «وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ مِنْ عَلِيٍّ، وَلَا فِي الْأَرْضِ

امراً كانت أحب إليه من امرأته» [به خدا سوگند! مردی را ندیدم که از علی در نزد رسول خدا محبوب‌تر باشد و در زمین زنی نیست که از همسر علی نزد پیامبر محبوب‌تر باشد]. ۱۹.....

جميع بن عمير گفت: «دخلت مع عمتي علي عائشة، فسألت: أي الناس أحب إلي رسول الله؟ قالت: فاطمة. فقيل: من الرجال؟ قالت: زوجها، إن كان ما علمت صوماً قواماً» [با عمه‌ام بر عایشه وارد شدیم پس پرسیدم: کدامیک از مردم نزد رسول خدا محبوب‌تر بودند؟ گفت: فاطمه. پس گفته شد: از مردان چه کسی؟ گفت: همسر فاطمه و تا آن جا که می‌دانم روزه دار و قیام کننده در شب بود]. ۱۹.....

۲- عایشه می‌گوید: «علي أعلم الناس بالسنة» [علی آگاهترین مردم به سنت پیامبر است]. ۱۹.....

پیامبر ﷺ خطاب به عایشه می‌فرماید: «يا حميراء! كأنني بك تنبحك كلاب الحوآب، تقاتلين علياً وأنت له ظالمة!» [ای عایشه! گویا می‌بینم که سگ‌های حوآب برای تو پارس می‌کنند و تو با علی ظالمانه به نبرد برخاسته‌ای]. ۱۹.....

و می‌فرماید: «سيكون بعدي قوم يقاتلون علياً، على الله جهادهم فمن لم يستطع جهادهم بيده فبلسانه، فمن لم يستطع بلسانه فبقلمه، ليس وراء ذلك شيء» [به زودی پس از من گروهی با علی می‌جنگند، در این هنگام به خاطر خدا باید با آنان جنگید، و اگر کسی با دست نتواند او را یاری کند باید با زبان، و اگر با زبان نتواند پس با قلب خود، و بالاتر از آن چیزی نیست]. ۱۹.....

هنگامی که عایشه رضی الله عنها در راه، پارس سگ‌ها را شنید، خواست باز گردد. ۱۹.....

- ۵ -

زبیر

از رسول خدا ﷺ به طریق صحیح نقل شده است که به زبیر فرمودند: «إنك تقاتل علياً وأنت ظالم له» [تو از روی ستم با علی جنگ خواهی کرد]. ۱۹.....

- ۶ -

معاویة بن ابی سفیان

- ۱- داستان اعطای کیسه زر برای کسی که حق را درباره علی بگوید..... ۱۹
- ۲- و معاویه می گوید: «کان عمر إذا أشکل علیه شيء أخذ منه» [هرگاه برای عمر مشکلی پیش می آمد، راه حل آن را از علی می پرسید]..... ۱۹
- ۳- و آنگاه که خبر کشته شدن امام می رسد، وی گفت: «لقد ذهب الفقه والعلم بموت ابن أبي طالب» [همانا با مرگ فرزند ابو طالب فقه و دانش رخت بر بست و رفت]..... ۱۹

- ۷ -

عمرو عاص

- ۱- بیان مناقب امیر المؤمنین در قصیده ای که به «قصيدة جُلْجُلِيَّه» معروف است، آن را عمرو عاص به معاویه ابن ابی سفیان نوشته است..... ۱۹
- ۲- استدلال عمرو عاص علیه معاویه به حدیث غدیر..... ۱۹

- ۸ -

سعد بن ابی وقاص

پیرامون سخن سعد بن ابی وقاص: «لأن يكون لي واحدة من خلال ثلاث أحب إلي من أن يكون لي ما طلعت عليه الشمس؛ لأن يكون قال لي ما قال له حين رده من تبوك: «أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى؟ إلا أنه لا نبي بعدي»، أحب إلي من أن يكون لي ما طلعت عليه الشمس» [به خدا سوگند! اگر یکی از این سه ویژگی را من داشتم از همه دنیا برایم محبوب تر بود؛ یکی آن سخن که پیامبر

هنگام رفتن به تبوک درباره او گفت: «آیا خشنود نیستی که تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی جز اینکه پیامبری پس از من نخواهد بود» و اگر این سخن را درباره من گفته بود، از همه دنیا برایم عزیزتر بود]. ۱۹

- ۹ -

امام شافعی

شعر امام شافعی درباره شأن نزول آیه: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛ این آیه درباره علی و فاطمه و فرزندان آنها و وجوب دوستی آنان نازل شده است. ۱۹

- ۱۰ -

امام احمد بن حنبل

- ۱- جواب امام احمد درباره این حدیث منقول که علی گفته: «من قسم نار هستم» ۴۰
- ۲- این روایت را احمد امام حنبلی ها نقل کرده و گفته است: «سلونی قبل أن تفقدونی....» [پیش از آن که مرا از دست بدهید از من بپرسید....]. ۱۹
- توجه: پیش از مولای ما امیرمؤمنان علیه السلام احدی سخن «سلونی سلونی» برای حل مشکلات بر زبان نراند به جز برادر او پیامبر بزرگوار ۱۹

- ۱۱ -

سیوطی

ابوبکر در اسلام:

از ابوبکر در زمان مسلمانی، نبوغی در علم، پیش قدم شدنی در جهاد، بارز بودن در

- اخلاق، جدیت در عبادت، و ثبات بر مبدأ نمی‌شناسیم..... ۱۹
- اما نبوغ او در علم تفسیر: از او چیزی که مورد توجه قرار گیرد [و چشمگیر باشد]
وجود ندارد..... ۱۹
- بله، درباره او و رفیقش عمر بن خطاب روایت شده که معنای واژه «أَب» - که هر
عرب خالص حتی اعراب بادیه نشین معنای آن را می‌دانند - را
نمی‌دانسته‌اند..... ۱۹
- شکفتا از کسانی است که متمایل به او هستند و برایش عذر تراشیده‌اند که وی در
تفسیر قرآن احتیاط می‌کرده..... ۱۹
- و می‌بینی که خلیفه مانند برادرش - عمر - معنای کلاله را نمی‌داند..... ۱۹
- از ابوبکر درباره کلاله سؤال شد. گفت: «إِنِّي سَأَقُولُ فِيهَا بِرَأْيِي فَإِنْ يَكُ صَوَابًا فَمِنْ
الله وَإِنْ يَكُ خَطَأً فَمَنِّي وَمِنْ الشَّيْطَانِ...» [من نظر خود را در این باره می‌گویم، اگر
درست بود از جانب خداست، و اگر خطا بود از جانب من و شیطان است...]. ۱۹
- گویا احکام الهی توقیفی [متوقف بر بیان شارع مقدس] نیستند، بلکه بسته به شانس
و نصیب است و هر انسانی هر نظری داشت همان است..... ۱۹
- و اگر این خوابها درست باشد هر شخصی می‌تواند وقتی از او درباره کتاب و سنت
سؤال می‌کنند، بر اساس رأی و نظر خود فتوا دهد و بگوید: اگر درست است از
جانب خداست و اگر خطاست از من و شیطان است..... ۱۹
- فتوای براساس رأی و نظر شخصی احتیاج به جرأت بر خدا و رسولش دارد و گویا
این، معنای اجتهاد نزد اهل سنت است نه استنباط احکام از ادله تفصیلی که در
کتاب و سنت آمده است..... ۱۹
- از این رو افرادی مانند: عبدالرحمن بن ملجم، ابوالغادیه، معاویه بن ابوسفیان، عمرو بن
نابغه، خالد بن ولید، و طلحه و زبیر آنها، را مجتهد در دین خدا می‌دانند..... ۱۹

پیامبر ﷺ گفته است: «أفة الدين ثلاثة: فقيه فاجر، وإمام جائر، ومجتهد جاهل» [آفت دین سه چیز است: فقیه ستمگر، پیشوای ظالم، و مجتهد جاهل]. ۱۹

نخستین کسی که باب توجیه و اجتهاد را گشود، و دامن مجرمان را با این دو پاک کرد، خلیفه اول بود. ۱۹

سیوطی می گوید: «أما خلفا: کسی که بیشترین روایت در این باره از او نقل شده علی بن ابی طالب است. و روایت از سه نفر دیگر بسیار کم است. و علت این مطلب، زودتر بودن وفات آنهاست»! ۱۹

آیا کسی نیست از او بپرسد چگونه کسی که خود او - که فردی متبع و ماهر است - از وی بیش از ده حدیث در علم تفسیر نیافته است، را جزء کسانی شمرده است که از میان صحابه در علم تفسیر مشهور هستند؟! ۱۹

- ۱۲ -

جاحظ

می گوید: «هرگاه سبقت و تقدم در اسلام ذکر شود، و وقتی شجاعت و دلاوری و دفاع از اسلام یاد شود، و زمانی که فقه و فهم در دین نامبرده شود، و آنگاه که زهد و بی رغبتی در اموالی که مردم به خاطر آن می جنگند یادآوری گردد، و هرگاه بخشش در وسائل ضروری زندگی مطرح شود، مردی در زمین شناخته نمی شود که در همه این خصلتها نام برده شود جز علی علیه السلام» ۱۹

- ۱۳ -

مسعودی

می گوید: «چیزهایی که سبب فضیلت و برتری اصحاب پیامبر ۹ می شوند

عبارتند از: سبقت در ایمان و هجرت، یاری کردن پیامبر ﷺ، قرابت با او، قناعت، جان فشانی برای او، علم به قرآن و تنزیل، جهاد در راه خدا، وَرَع، زُهد، قضاوت، حکم، عَفَت و علم. و علی ﷺ از تمام این ها سهم فراوان و بهره زیادی دارد. و برخی فضایل ویژه علی ﷺ است؛ مانند: سخن رسول خدا به علی، آنگاه که میان اصحاب عقد اُخْوَت برقرار کرد: «أنت أخي»، در حالی که رسول خدا بی ضَدّ و نَد است [کسی یارای تضاد با ویژگی‌های رسول خدا را ندارد و برای او هم سنگی نیست] ۱۹

- ۱۴ -

شبلنجی

شبلنجی نقل می‌کند: امیرمؤمنان علی ﷺ هر روز قبر فاطمه را زیارت می‌کرد، روزی خود را روی قبر انداخته گریه می‌کرد و می‌گفت... پس هاتفی که صدایش شنیده می‌شد به وی چنین پاسخ داد ۱۹

- ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ -

شمس الدین جزری و فقیه ضیاء الدین مقبلی و بدخشی

شمس الدین جزری در خصوص اثبات تواتر این روایت، رساله‌ای جداگانه نوشته و منکر آن را جاهل دانسته است. ۱۹

فقیه ضیاء الدین مقبلی نیز می‌گوید: «إِنْ لَمْ يَكُنْ مَعْلُومًا فَمَا فِي الدِّينِ مَعْلُومٌ» [اگر این حدیث (با این همه مدارک) معلوم نباشد، دیگر در دین چیزی معلوم نخواهد بود] ۱۹

و بدخشی می‌گوید: «حدیث صحیح مشهور، وَلَمْ يَتَكَلَّمْ فِي صَحَّتِهِ إِلَّا مَتَعَصَّبٌ

جاحد لا اعتبار بقوله» [این حدیث، صحیح و مشهور است، و به جز شخص متعصب و منکر که اعتباری به سخنانش نیست، درباره صحت آن بحث نمی‌کند]..... ۱۹

- ۱۸ و ۱۹ -

امام حافظ واحدی و آلوسی

امام حافظ واحدی پس از یاد آوری حدیث غدیر می‌گوید: از این ولایتی که پیامبر ﷺ برای علی علیه السلام قرار داده، روز قیامت سؤال خواهد شد..... ۱۹
آلوسی در تفسیرش در ذیل آیه: «وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» [آنها را نگهدارید که باید بازپرسی شوند!] پس از ذکر اقوال می‌گوید: «بهترین قول این است که از عقاید و اعمال سؤال می‌شود و در رأس همه آنها لا اله الا الله قرار دارد، و مهمترین و بزرگترینش ولایت علی - کرم الله وجهه - است»..... ۱۹

- ۲۰ و ۲۱ -

حافظ بیهقی و بلوی مالکی

نامه معاویه به امیرالمؤمنین ﷺ: «من صاحب فضایلی هستم!... امام ﷺ پس از خواندن این نامه فرمودند: «أبألفضائل یبغی علی ابن آكلة الأكباد؟!» [آیا پسر هند جگر خوار با این فضایل بر من ستم می‌کند؟!]. آنگاه به جوانی که نزد حضرت بود، فرمود: «ای جوان بنویس: محمد النبی اخی وصنوی...» و ابیاتی را سرودند..... ۱۹
راویان این شعر از اصحاب ما از بزرگان اهل سنت..... ۱۹
حافظ بیهقی درباره این شعر گفته است: «حفظ این شعر بر همه موالیان علی علیه السلام

واجب است، تا دنیای اسلام مفاخر او را بدانند»..... ۱۹
 و ابو حجاج یوسف بن محمد بلوی مالکی می گوید: «اما علی علیه السلام جایگاهی بلند و
 شرافتی بس رفیع دارد، او نخستین کسی است که اسلام آورد و ...»..... ۱۹

- ۲۲ -

ابو جعفر اسکافی

ابو جعفر اسکافی می گوید: «حدیث لیلۃ المبیّت به تواتر ثابت شده است و جز
 دیوانه یا کسی که با مسلمین نشست و برخاست ندارد، آن را انکار نمی کند. و
 همه مفسران قرآن روایت کرده اند که آیه کریمه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ
 ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» در شأن علی علیه السلام و خوابیدن او در بستر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن
 شب [لیلۃ المبیّت] نازل شده است»..... ۱۹

- ۲۳ و ۲۴ - ۲۵ -

ابن حجر هیتمی و نظام الدین نیشابوری و شیخ علاء الدین سکتواری

۱- اشاره به اینکه خداوند به درود فرستادن بر محمد و آل او در نماز فرمان داده
 است:

ابن حجر در کتاب «صواعق» آیه: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» [خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستد؛ ای
 کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید و سلام گوید و کاملاً تسلیم باشید] را
 ذکر می کند و تعدادی از روایات صحیحی که درباره آن روایت شده را نقل
 می کند؛ از جمله اینکه وقتی از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره چگونگی درود و سلام بر او
 سؤال شد، پیامبر درود بر خود را همراه درود بر آل خود آوردند..... ۱۹

و نیشابوری در «تفسیر» خود در ذیل آیه: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» می نویسد: «برای شرافت و فخر آل رسول خدا ﷺ همین بس است که در هر نمازی، تشهد، با نام آنها و صلوات و درود بر آنها تمام می شود». ... ۱۹
ابن حجر در «صواعق» می نویسد: «در باره آیه: «وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُؤُلُونَ» [آنها را نگهدارید که باید بازپرسی شوند!] نقل شده که منظور بازخواست شدن آنها درباره ولایت علی و اهل بیت است». ... ۱۹

۲- حدیث نهادن کنیه ابوتراب بر امیرمؤمنان ﷺ توسط پیامبر ﷺ:

سند این حدیث صحیح است و حاکم نیشابوری آن را در «مستدرک» آورده و هیشمی آن را صحیح دانسته است. ... ۱۹
روایت شده: «پیامبر خدا ﷺ از این رو علی را ابوتراب نامیده است که او هرگاه بر فاطمه ایرادی می گرفت و از او خشمگین می شد، با وی سخن نمی گفت و حرفی به او نمی زد که ناراحت شود، فقط خاکی برداشته بر سر خود می گذاشت ...!». ... ۱۹

این سخن از تراوشات سینه های پر کینه است که برای آلوده ساختن دامن پاک امیر مؤمنان ﷺ و تاریک جلوه دادن معاشرت زیبای آن حضرت با همسر پاک و مطهرش، به هم بافته اند. ... ۱۹

نویسنده عصر حاضر صفحات تاریخش را با این کلام، سیاه کرده است: «علی پس از هر نزاع و کشمکشی قهر می کرد و می رفت تا در مسجد بخوابد، و عمو زاده اش شانه های او را گرفته موعظه می کرد و برای مدتی میان آن دو صلح و صفا برقرار می کرد. و از جمله ناراحتی هایی که رخ داد این بود که روزی پیامبر به خانه آمد و دید فاطمه در خانه اوست و به خاطر کتکی که از علی خورده گریه می کند!». ... ۱۹

حاکم می گوید: «بنی امیه این اسم را که پیامبر خدا ﷺ برای علی تعیین کرده از عیب

علی می‌شمردند، و در طول حکومتشان بر بالای منبر پس از خطبه او را لعن می‌کردند و او را به خاطر این اسم مسخره می‌کردند..... ۱۹

کرامتی پیرامون حدیث..... ۱۹

شاعر خوش قریحه، عبد الباقي افندی عمری، سخنی زیبا و نکته‌ای ظریف دارد؛ می‌گوید: «خلق الله آدمًا من ترابٍ فهو ابنٌ له وأنت أبوه» [خداوند آدم را از خاک آفرید پس آدم فرزند خاک است و تو پدر خاک هستی]..... ۱۹

- ۲۶ -

خوارزمی

از علی علیه السلام درباره آیه: «وإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاَكِبُونَ» [اما کسانی که به آخرت ایمان ندارند از این راه منحرفند] نقل شده است: «الصراط ولایتنا أهل البيت» [راه (مستقیم)، ولایت ما اهل بیت است]..... ۱۹

خوارزمی در «مناقب» نقل کرده است: «الصراط صراطان: صراطٌ في الدنيا، وصراطٌ في الآخرة؛ فأما صراط الدنيا فهو علي بن أبي طالب...» [دو راه داریم: راهی در دنیا و راهی در آخرت؛ و اما راه دنیا علی بن ابی طالب است، و راه آخرت، پل جهنم است. هر کس راه دنیا را بشناسد، از راه آخرت گذر می‌کند]..... ۱۹

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند: «أثبتكم على الصراط أشدكم حباً لأهل بيتي ولأصحابي» [با ثبات‌ترین شما بر راه (راست)، کسی است که اهل بیت و اصحاب مرا بیشتر دوست داشته باشد]..... ۱۹

- ۲۷ -

حافظ جزری

حافظ جزری از عبادة بن صامت نقل کرده است: «كنّا نبور أولادنا بحبِّ علي بن

أبي طالب عليه السلام... [ما فرزندانمان را با دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام امتحان می کردیم...]. ۱۹
 سپس حافظ جزری می نویسد: و از قدیم تا به امروز مشهور است که تنها زنازاده با علی علیه السلام دشمنی می کند. ۱۹

- ۲۸ -

فخر الدین رازی

فخر رازی در تفسیرش می گوید: «و اما اینکه علی بن ابی طالب «بسم الله الرحمن الرحيم» را بلند می گفته، به تواتر ثابت شده است و هر کس در دینش به علی بن ابی طالب اقتدا کند به راستی هدایت شده است، و دلیل این سخن فرمایش پیامبر ﷺ است که فرمود: «اللَّهُمَّ ادرِ الحقَّ مع عليٍّ حيثُ دارَ» [خدایا حق را هر گونه که علی می گردد، بگردان] ۱۹

- ۲۹ -

امام ابو بسطام

سخن امام ابو بسطام درباره حدیث منزلت: «هارون برترین فرد امت موسی بود؛ از این رو برای صیانت این حدیث صحیح صریح، باید علی برترین فرد امت محمد ﷺ باشد» ۱۹

- ۳۰ -

حافظ احمد بن محمد عاصمی

حافظ احمد بن محمد عاصمی در کتاب خود «زین الفتی فی شرح سورة هل أتى»

- حدیث اشباه را ذکر کرده است ۱۹
- این کتاب از با ارزش ترین کتب اهل سنت است که در آن نشانه های علم و دلیل های
- نبوغ و خلاقیت نویسنده وجود دارد ۱۹

- ۳۱ -

حافظ کنجی شافعی

- ۱- حدیث «أنا مدينة العلم و علي بابها» را جمع زیادی از حافظان و ائمه حدیث ذکر کرده اند ۱۹
- حافظ کنجی شافعی حدیث «أنا مدينة العلم و علي بابها» را نقل کرده است آنگاه می گوید: «این حدیثی حسن و عالی است... و به تحقیق ابوبکر و عمر و عثمان و دیگر علمای صحابه در احکام با او مشورت می کردند، و به سخن او در نقض [رد مطلبی] و ابرام [اثبات مطلبی] اخذ می کردند، و این به خاطر اعتراف آنها به علم او و کثرت فضل و رجحان عقل و فهم و درستی حکم او بوده است. و این حدیث در حق او زیاد نیست؛ زیرا رتبه او نزد خدا و رسول خدا و بندگان مؤمن بالاتر و جلیل تر از این است» ۱۹
- ۲- حافظ کنجی در کتاب «کفایه» روایت کرده است: «هنگامی که امیرمؤمنان علی در کعبه متولد شد، ابوطالب داخل کعبه شده پس صدای هاتفی را شنید...» ۱۹

- ۳۲ -

شیخ محمد حنفی

- سخن شیخ محمد حنفی در شرح حدیث «عیبه»: «یا أم سلمة! اشهدي واسمعي هذا

علی امیر المؤمنین و سید المسلمین و عیبه علمی - وعاء علمی - وبابی الّذی
 أوتی منه» [ای ام سلمه! شاهد باش و گوش کن! این علی امیر المؤمنین و آقای
 مسلمین و صندوق و خزینه علم من، و در (دانش) من است که باید از جانب آن وارد
 شد]..... ۱۹

می گوید: «سید ما معاویه پیوسته در زمان آن واقعه [احتمالاً جنگ صفین] از
 مشکلات می پرسید... و در زمان سید ما عمر نیز مشکلاتی را حل
 نمود...»..... ۸۲

- ۳۳ -

دمیری

پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «علی یعسوب المؤمنین، والمال یعسوب المنافقین» [علی امیر
 مؤمنان است و مال، امیر منافقان است]..... ۱۹

و دمیری گفته است: «به همین جهت به امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه «امیر
 النحل» [ملکه زنبورها که دیگر زنبورها پیرامون او گرد می آیند و به او پناه
 می برند] گفته می شود»..... ۱۹

- ۳۴ -

طارق بن شهاب کتابی

طارق بن شهاب از علمای اهل کتاب در مجلس عمر بن خطاب بر جایگاه این آیه
 کریمه صحه گذاشت که گفت: «اگر آیه: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ...» در دین ما نازل
 می شد، ما روز نزول آن را عید می گرفتیم»..... ۱۸

کتابنامه

حرف الف

- ۱- الإتيان في علوم القرآن: جلال الدين عبد الرحمن سيوطي (ت/ ٩١١ هـ)، تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم، المكتبة العصرية - صيدا - بيروت ١٤٠٨ هـ، (٤) مجلد.
● و چاپ دیگر: باهمان تحقیق، چاپ دوم ١٣٦٧ هـ. شمسی، أفست از چاپ قبلی، انتشارات شریف رضی - قم، دو مجلد در (٤) جزء.
- ۲- الاحتجاج: أبو منصور أحمد بن علي بن أبي طالب طبرسي (ت/ ٦٢٠ هـ)، تحقيق إبراهيم بهادري و محمد هادي، چاپ اول ١٤١٣ هـ، اداره اوقاف وامور خيريه - قم.
- ۳- إرشاد الساري لشرح صحيح البخاري: أبو العباس شهاب الدين أحمد بن محمد بن أبي بكر قسطلاني (ت/ ٩٢٣ هـ)، چاپ اول ١٤١٠ هـ / ١٩٩٠ م، دار الفكر - بيروت.
- ۴- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر نمرى قرطبي (ت/ ٤٦٣ هـ)، تحقيق علي بن محمد بجاوي، چاپ نهضة مصر - قاهره.
- ۵- إسعاف الراغبين في سيرة المصطفى وفضائل أهل بيته الطاهرين: شيخ أبو عرفان محمد بن علي صبان (ت/ ١٢٠٦ هـ)، چاپ شده در حاشیه کتاب نور الأبصار

- شبلنجی، دار الكتب العلمیة و دار إحياء التراث العربی - بیروت.
- ٦- أسنى المطالب في مناقب سيدنا علي بن أبي طالب: ابوالخير شمس الدين محمد بن محمد بن محمد جزري شافعي (ت/٨٣٣هـ)، تحقيق دكتور محمد هادي اميني، چاپخانه امير المؤمنين عليه السلام - اصفهان.
- ٧- أسنى المطالب في نجات أبي طالب: احمد زيني دحلان (ت/١٣٠٤هـ)، چاپ دوم ١٣٠٥هـ، چاپخانه ذات التحرير - مصر.
- ٨- الإصابة في تمييز الصحابة: ابوالفضل شهاب الدين احمد بن علي بن حجر عسقلاني (ت/٨٥٢هـ)، چاپ اول ١٣٢٨هـ، دار إحياء التراث العربی - بیروت.
- ٩- أعلام النبوة: ابوالحسن علي بن محمد ماوردي شافعي (ت/٤٥٠هـ)، تحقيق سعيد محمد لحام، چاپ اول ١٤٠٩هـ/١٩٨٩م، دار مكتبة الهلال - بیروت.
- ١٠- ألف باء: ابوالحجاج يوسف بن محمد بلوي (ت/٦٠٤هـ)، چاپ دوم ١٤٠٥هـ/١٩٨٥م، عالم الكتب - بیروت، أفست از چاپ جمعيّة المعارف، المطبعة الوهيبة - قاهره سال ١٢٨٧هـ.

حرف باء

- ١١- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار: شيخ محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (ت/١١١١هـ)، چاپ سوم ١٤٠٣هـ/١٩٨٣م، دار إحياء التراث العربی - بیروت.
- ١٢- البداية والنهاية: ابوالفداء عماد الدين اسماعيل بن عمر بن كثير (ت/٧٧٤هـ)، دار إحياء التراث العربی - بیروت ١٤١٣هـ/١٩٩٣م.
- ١٣- برگزیده الغدير: علامه شيخ عبدالحسين اميني نجفی، تلخیص و تحقيق محمد حسن شفيعی شاهرودي، سوم ١٤٣٠هـ ق، مؤسسه ميراث نبوت - قم.

حرف تاء

- ۱۴ - تاریخ ابن کثیر: ← البداية والنهاية.
- ۱۵ - تاریخ ابوالفداء.
- ۱۶ - تاریخ الأمم والملوك (تاریخ طبری): ابو جعفر محمد بن جریر طبری (ت/۳۱۰ هـ)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ دوم ۱۳۸۷ هـ/۱۹۶۷ م، دار التراث - بیروت.
- ۱۷ - تاریخ الخلفاء: جلال الدین عبدالرحمن سیوطی (ت/۹۱۱ هـ)، دار الفکر - بیروت.
- ۱۸ - تاریخ عمر بن الخطاب: (سيرة عمر): ابو الفرج جمال الدین عبدالرحمن بن علی بن جوزی (ت/۵۹۷ هـ)، چاپ دوم ۱۴۰۵ هـ/۱۹۸۵ م، دار الرائد العربي - بیروت.
- ۱۹ - تاریخ مدینة دمشق: (تاریخ ابن عساکر): ابوالقاسم علی بن حسین بن هبة الله شافعی، معروف به ابن عساکر (ت/۵۷۳ هـ)، صورت برداری شده از نسخه کتابخانه ظاهریه در دمشق، جمع شیخ محمد بن رزق طرهونی، دار البشیر - دمشق.
- و چاپ دیگر: با تحقیق علی شیری، چاپ اول ۱۴۱۵ - ۱۴۱۷ هـ، دار الفکر - بیروت.
- ۲۰ - التدوین فی أخبار قزوین: عبدالکریم بن محمد رافعی قزوینی (ت/۶۲۳ هـ)، تحقیق شیخ عزیز الله عطاردی، دار الکتب العلمیة - بیروت ۱۴۰۸ هـ/۱۹۸۷ م.
- ۲۱ - تذکرة الخواص: سبط ابن جوزی یوسف قزّاو غلی بن عبدالله بن فیروز بغدادی (ت/۶۵۴ هـ)، اصدار مکتبة نینوی الحدیثة - تهران.
- ۲۲ - تفسیر ابن کثیر: ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (ت/۷۷۴ هـ)،

- دارالفکر للطباعة - بیروت ۱۴۰۷ هـ / ۱۹۸۶ م.
- ۲۳ - تفسیر القرطبي: ← الجامع لأحكام القرآن.
- ۲۴ - التفسیر الكبير: ابو عبدالله فخرالدین محمد بن عمر بن حسین قرشی رازی (ت / ۶۰۶ هـ)، چاپ سوم، دار إحياء التراث العربي - بیروت.
- ۲۵ - التلخیص: ابو عبدالله شمس الدین ذهبی (ت / ۷۴۸ هـ)، چاپ شده در حاشیه المستدرک علی الصحیحین، چاپ اول ۱۴۱۱ هـ / ۱۹۹۰ م.
- ۲۶ - التمهید فی أصول الدین: ابوبکر محمد بن طیب بن محمد باقلانی (ت / ۴۰۳ هـ)، دارالفکر العربي - قاهره.
- ۲۷ - تهذیب الآثار: محمد بن جریر طبری (ت / ۳۱۰ هـ)، تحقیق محمود محمد شاکر، مطبعة المدني - قاهره.
- ۲۸ - تهذیب التهذیب: شهاب الدین احمد بن علی بن حجر عسقلانی (ت / ۸۵۲ هـ)، چاپ اول ۱۴۰۴ هـ / ۱۹۸۴ م، مطبعة دار الفکر - بیروت.
- و چاپ دیگر: چاپ اول ۱۳۲۷ هـ، مجلس دائرة المعارف النظامية - حیدر آباد.

حرف ثاء

- ۲۹ - ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب: ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی نیشابوری (ت / ۴۲۹ هـ)، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، دار المعارف - قاهره.

حرف جیم

- ۳۰ - جامع الأصول من أحادیث الرسول: ابو السعادات مجدالدین مبارک بن محمد بن محمد شیبانی ابن اثیر جزری (ت / ۶۰۶ هـ)، تحقیق محمد حامد فقی، چاپ سوم ۱۴۰۳ هـ / ۱۹۸۳ م، دار إحياء التراث العربي - بیروت.

- ۳۱- جامع البیان عن تأویل آی القرآن: ابو جعفر محمد بن جریر طبری (ت/ ۳۱۰هـ)، دارالفکر- بیروت ۱۴۰۸ هـ/ ۱۹۸۸ م.
- ۳۲- جامع بیان العلم وفضله: ابو عمر یوسف بن عبدالله ابن عبدالبر قرطبی (ت/ ۴۶۳ هـ)، تقدیم و تعلیق محمد عبدالقادر احمد عطا، چاپ اول ۱۴۱۵ هـ/ ۱۹۹۵ م، مؤسسه الکتب الثقافیة- بیروت.
- ۳۳- الجامع لأحكام القرآن: ابو عبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی (ت/ ۶۷۱ هـ)، چاپ اول ۱۴۰۸ هـ/ ۱۹۸۸ م، دار الکتب العلمیة- بیروت.
- ۳۴- جمع الجوامع: جلال الدین عبدالرحمن سیوطی (ت/ ۹۱۱ هـ)، نسخه تصویر برداری شده از نسخه خطی دارالکتب المصریة، به شماره ۹۵، هیئة المصریة العامة للكتاب.
- ۳۵- جمهرة اللغة: ابوبکر محمد بن حسن بن درید (ت/ ۳۲۱ هـ)، تحقیق دکتر رمزی منیر بعلبکی، چاپ اول ۱۹۸۷ م، دار العلم للملایین- بیروت.

حرف حاء

- ۳۶- حاشیة الحفنی علی الجامع الصغیر: محمد بن سالم حفنی (ت/ ۱۰۸۱ هـ)، چاپ شده در حاشیة السراج المنیر، دارالفکر- بیروت.
- ۳۷- حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء: ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی (ت/ ۴۳۰ هـ)، چاپ پنجم ۱۴۰۷ هـ/ ۱۹۸۷ م، دارالکتب العربی- بیروت.
- ۳۸- حیاة الحیوان الکبری: ابوالبقاء کمال الدین محمد بن موسی دمیری (ت/ ۸۰۸ هـ)، چاپ آرمان- تهران.

حرف خاء

- ۳۹- خصائص أمیر المؤمنین: ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب بن علی نسائی (ت/ ۳۰۳ هـ)، تحقیق احمد میرین بلوشی- کویت.

حرف دال

- ٤٠- الدرّ المشثور في التفسير بالمأثور: عبدالرحمن جلال الدين سيوطي (ت/ ٩١١هـ)، چاپ اول ١٤٠٣ هـ / ١٩٨٣ م، دار الفكر - بيروت.
- ٤١- دلائل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشريعة: ابوبكر احمد بن حسين بن علي بيهقي (ت/ ٤٥٨هـ)، تحقيق دكتور عبدالمعطي قلعجي، چاپ اول ١٤٠٥ هـ / ١٩٨٥ م، دار الكتب العلمية - بيروت.
- ٤٢- ديوان الصاحب بن عباد: ابوالقاسم اسماعيل بن عباد بن العباس طالقاني (ت/ ٣٨٥هـ)، تحقيق و استدراك شيخ محمد حسن آل ياسين، چاپ سوم ١٤١٢ هـ، مؤسسة قائم آل محمد - قم.

حرف ذال

- ٤٣- ذخائر العقبى في مناقب ذوي القربى: محب الدين احمد بن عبدالله طبري (ت/ ٦٩٤هـ)، مكتبة القدسي - قاهره ١٣٥٦هـ.

حرف راء

- ٤٤- روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني: ابوالثناء شهاب الدين محمود بن عبدالله حسيني ألوسي بغدادی (ت/ ١٢٧٠هـ)، چاپ چهارم ١٤٠٥ هـ / ١٩٨٥ م، دار إحياء التراث العربي - بيروت.
- ٤٥- روض المناظر في أخبار الأوائل والأواخر (تاريخ ابن شحنة): ابوالوليد محمد بن محمد بن محمود بن شحنة حنفي (ت/ ٨١٥هـ)، چاپ شده در حاشیه کتاب مروج الذهب، چاپ اول ١٣٠٣ هـ، المطبعة الأزهرية - مصر.
- ٤٦- روضة الواعظين: ابوعلی محمد بن حسن فتال نیشابوری (ت/ ٥٠٨هـ)، المكتبة الحيدرية - نجف اشرف ١٣٨٦ هـ / ١٩٦٦ م.

٤٧- الرياض النضرة في مناقب العشرة المبشرين بالجنة: ابو جعفر احمد بن عبدالله محب طبري (ت/٦٩٤هـ)، چاپ اول ١٤٠٨هـ/١٩٨٨ م، دار الندوة الجديدة - بيروت.

حرف سين

- ٤٨- سنن الترمذي: ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة سلمى بوغى ترمذي (ت/٢٧٩هـ)، تحقيق احمد محمد شاكر، دار الفكر - بيروت.
- ٤٩- السنن الكبرى: احمد بن شعيب بن علي نسائي (ت/٣٠٣هـ)، تحقيق دكتور عبدالغفار سليمان بنداري وسيد كسروي حسن، چاپ اول ١٤١١هـ/١٩٩١ م، دار الكتب العلمية - بيروت.
- ٥٠- السيرة الحلبية: ابو الفرج نور الدين علي بن ابراهيم بن احمد حلبى شافعى (ت/١٠٤٤هـ)، المكتبة الإسلامية - بيروت.
- ٥١- السيرة النبوية (سيرة ابن هشام): عبد الملك بن هشام بن ايوب حميرى، معروف به ابن هشام (ت/٢١٨هـ)، تحقيق مصطفى سقا، ابراهيم أبيارى عبد الحفيظ شبلى، دار إحياء التراث العربى - بيروت.

حرف شين

- ٥٢- شرح الهمزية في مدح خير البرية: شهاب الدين احمد بن محمد بن حجر هيثمى (ت/٩٧٤هـ)، المطبعة البهية المضرية ١٣٠٤هـ.
- ٥٣- شرح ديوان الحماسة لأبى تمام: يحيى بن علي خطيب تبريزى (ت/٥٠٢هـ)، چاپ اول، دار القلم - بيروت.
- ٥٤- شرح نهج البلاغة: ابو حامد عز الدين عبد الحميد بن هبة الله بن محمد ابن ابى الحديد مدائنى معتزلى (ت/٦٥٦هـ)، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم، چاپ

اول ۱۳۷۸ هـ/ ۱۹۵۹ م، دار احیاء الکتب العربیة - قاهره.

۵۵- شرح نهج البلاغة: شیخ محمد عبده (ت ۱۹۰۵ م)، چاپ اول ۱۴۱۱ هـ، مکتب الاعلام الاسلامی.

حرف صاد

۵۶- صحیح البخاری: محمد بن اسماعیل بخاری جعفی (ت ۲۵۶ هـ)، ضبط و شرح دکتر مصطفی دیب بغا، مطبعة الهندي - دمشق ۱۳۷۹ هـ/ ۱۹۷۶ م.

۵۷- صحیح مسلم: مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری (ت ۲۶۱ هـ)، تحقیق و تعلیق دکتر موسی شاهین لاشین و دکتر احمد عمر هاشم، چاپ اول ۱۴۰۷ هـ/ ۱۹۸۷ م، مؤسسة عز الدين - بیروت.

۵۸- الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع والزندقة: شهاب الدين احمد بن محمد ابن حجر هيثمی مکی (ت ۹۷۴ هـ)، تعلیق عبدالوهاب عبداللطیف، چاپ دوم ۱۳۸۵ هـ/ ۱۹۶۵ م، مکتبة القاهرة - مصر.

حرف عین

۵۹- العقد الفريد: احمد بن محمد بن عبد ربّه قرطبی (ت ۳۲۸ هـ)، چاپ اول ۱۹۸۶ م، دار و مکتبة الهلال - بیروت.

۶۰- عمدة القاري شرح صحيح البخاري: محمود بن احمد عینی (ت ۸۵۵ هـ)، دار احیاء التراث العربی - بیروت.

حرف غین

۶۱- غرائب القرآن (تفسیر نیشابوری): نظام الدین حسن بن محمد حسین قمی نیشابوری (که سال ۷۳۰ هـ زنده بوده)، چاپ شده در تفسیر طبری، چاپ اول ۱۳۲۹ هـ، المطبعة الكبرى الأميرية - بولاق - مصر.

حرف فاء

٦٢- الفائق في غريب الحديث: جارا لله عمر بن محمود زمخشرى (ت/٥٣٨ هـ)، تحقيق على محمد بجاوى و محمد ابوالفضل ابراهيم، چاپ دوم، مطبعة عيسى البابي الحلبي - قاهره.

٦٣- الفتوحات الإسلامية: احمد زيني دحلان (ت/١٣٠٤ هـ)، المطبعة الحسينية المصرية.

٦٤- فجر الإسلام: احمد امين ابن شيخ ابراهيم طبناخ (ت/١٣٧٣ هـ)، چاپ دهم ١٩٦٩ م، دارالكتاب العربي - بيروت.

٦٥- غرائب السمطين في فضائل المرتضى والبتول والسبطين والأئمة من ذريتهم ﷺ: ابراهيم بن محمد بن مؤيد حمونى جوينى (ت/٧٢٢ هـ)، تحقيق محمد باقر محمودى، چاپ اول ١٣٩٨ هـ/١٩٧٧ م جزء اول، و ١٤٠٠ هـ/١٩٨٠ م جزء دوم، مؤسسه المحمودي - بيروت.

٦٦- الفصل في الملل والأهواء والنحل: ابو محمد على بن احمد ابن حزم أندلسى ظاهرى (ت/٤٥٦ هـ)، مكتبة المشنى - بغداد.

٦٧- الفصول المختارة من العيون والمحاسن: ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان عكبرى، شيخ مفيد (ت/٤١٣ هـ)، چاپ چهارم ١٤٠٥ هـ/١٩٨٥ م، مطبعة دار الأضواء - بيروت.

٦٨- الفصول المهمة في معرفة أحوال الأئمة ﷺ: على بن محمد بن احمد، مشهور به ابن صباغ مالكى (ت/٨٥٥ هـ)، چاپ اول ١٤٠٨ هـ/١٩٨٨ م، مؤسسه الأعلمي - بيروت.

٦٩- فيض القدير شرح الجامع الصغير: محمد معروف به عبد رؤوف مناوى (ت/١٠٣١ هـ)، چاپ دوم ١٣٩١ هـ/١٩٧٢ م، دار المعرفة - بيروت.

حرف قاف

۷۰- القاموس المحيط: محمد بن یعقوب فیروزآبادی (ت/ ۸۱۷هـ)، تحقیق مکتب تحقیق التراث فی مؤسسة الرسالة، مؤسسة الرسالة - بیروت ۱۴۰۷هـ/ ۱۹۸۷م.

حرف کاف

۷۱- الکامل فی التاریخ (تاریخ ابن الأثیر): عزالدین علی بن ابی الکرم شیبانی، معروف به ابن اثیر (ت/ ۶۳۰هـ)، تحقیق علی شیر، دار إحياء التراث العربی - بیروت.

● و چاپ دیگر: دار صادر - بیروت ۱۳۹۹هـ/ ۱۹۷۹م.

۷۲- الکامل فی ضعفاء الرجال: عبدالله بن عدی جرجانی (ت/ ۳۶۵هـ)، چاپ اول ۱۹۸۴م، و چاپ سوم ۱۹۸۸م، دار الفکر - بیروت.

۷۳- الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل: جارالله محمود بن عمر زمخشری (ت/ ۵۳۸هـ)، دار الکتاب العربی - بیروت ۱۳۶۶هـ/ ۱۹۴۷م.

۷۴- الکشف والبیان (تفسیر ثعلبی): ابواسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم نیشابوری، معروف به ثعلبی (ت/ ۴۲۷هـ)، نسخه خطی کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی - قم.

۷۵- کفاية الطالب فی مناقب علی بن أبی طالب: ابو عبدالله محمد بن یوسف بن محمد قرشی کنجی شافعی (کشته شده در سال ۶۵۸هـ)، تحقیق محمد هادی امینی، چاپ سوم ۱۴۰۴هـ، دار إحياء تراث أهل البيت - تهران.

۷۶- کنز العمال: علاء الدین علی بن حسام الدین هندی برهان فوری، معروف به متقی هندی (ت/ ۹۷۵هـ)، مؤسسة الرسالة - بیروت ۱۴۰۹هـ.

۷۷- کنز الفوائد: ابو الفتح شیخ محمد بن علی بن عثمان کراجکی طرابلسی (ت/ ۴۴۹هـ)، تحقیق عبدالله نعمت، دار الأضواء - بیروت ۱۴۰۵هـ.

حرف لام

- ۷۸- لسان المیزان: ابوالفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی (ت/ ۸۵۲هـ)، چاپ
اول ۱۴۰۷هـ، دار الفکر- بیروت.
- ۷۹- لطائف أخبار الأول فیمن تصرف فی مصر من أرباب الدول: محمد بن عبد
المعطی بن ابوالفتح بن احمد اسحاقی منوفی (ت/ ۱۰۶۰هـ)، المطبعة العامرة
الشرقیة فی مصر ۱۳۰۰هـ.

حرف میم

- ۸۰- المجتبی: ابوبکر محمد بن حسن بن درید ازدی (ت/ ۳۲۱هـ)، چاپ سوم ۱۳۸۲
هـ/ ۱۹۶۳م، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية - حیدر آباد الدکن - هند.
- ۸۱- مجمع الأمثال: احمد بن محمد بن احمد میدانی (ت/ ۵۱۸هـ)، تحقیق محمد
ابوالفضل ابراهیم، چاپ دوم ۱۴۰۷هـ/ ۱۹۸۷م، دار الجیل - بیروت.
- ۸۲- مجمع البحرين: شیخ فخرالدین طریحی، متوفای ۱۰۸۵هـ، تنظیم محمود عادل،
تحقیق سید احمد حسینی، چاپ دوم ۱۴۰۸هـ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۸۳- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد: علی بن ابی بکر هیشمی (ت/ ۸۰۷هـ)، دارالکتب
العلمیة - بیروت ۱۴۰۸هـ/ ۱۹۸۸م.
- ۸۴- محاضرة الأوائل ومسامرة الأواخر: علاء الدین علی دده بن مصطفی سکتواری
(ت/ ۱۰۰۷هـ)، چاپ اول ۱۳۱۱هـ، المطبعة العامرة الشرقیة - مصر.
- ۸۵- مختصر جامع بیان العلم: احمد بن عمر محمضانی بیرونی (ت/ بعد ۱۳۴۹هـ)،
تحقیق حسن اسماعیل مروت، چاپ اول ۱۴۱۳هـ/ ۱۹۹۲م، دار الخیر - دمشق.
- ۸۶- مروج الذهب: علی بن حسین بن علی مسعودی (ت/ ۳۴۶هـ)، تحقیق عبدالامیر
مهنا، چاپ اول ۱۴۱۱هـ/ ۱۹۹۱م، مؤسسه الأعلمی - بیروت.

۸۷- المستدرک علی الصحیحین: محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری (ت/۴۰۵هـ)، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، چاپ اول ۱۴۱۱هـ/۱۹۹۰م، دار الکتب العلمیة - بیروت.

● و چاپ دیگر: دار المعرفة، نشر مكتبة المطبوعات الإسلامية - حلب، و محمد امین - بیروت.

۸۸- مسند أحمد بن حنبل: ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل شیبانی (ت/۲۴۱هـ)، چاپ اول ۱۴۱۲هـ/۱۹۹۱م، دار إحياء التراث العربي - بیروت.

۸۹- المصنّف: عبدالرزاق بن همام صنعانی (ت/۲۱۱هـ)، تحقیق شیخ حبیب الرحمن اعظمی، انتشارات مجلس علمی - هند ۱۳۹۰هـ.

۹۰- المصنّف فی الأحادیث والآثار: عبدالله بن محمد بن ابی شیبہ (ت/۲۳۵هـ)، تحقیق مختار احمد ندوی.

● و چاپ دیگر: با تحقیق سعید محمد لحام، چاپ اول ۱۴۰۹هـ، دار الفکر - بیروت.

۹۱- معجم الأدباء: ابو عبدالله شهاب الدین یاقوت بن عبدالله حموی رومی (ت/۶۲۶هـ)، چاپ سوم ۱۴۰۰هـ/۱۹۸۰م، دار الفکر - بیروت.

۹۲- المعجم الكبير: بوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی (ت/۳۶۰هـ)، تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی، چاپ دوم ۱۴۰۴هـ/۱۹۸۳م، دار إحياء التراث العربي - بیروت.

۹۳- مفتاح السعادة ومصباح السيادة: ابو الخير عصام الدین احمد بن مصطفی مشهور به طاشکبری زاده (ت/۹۶۸هـ)، دار الکتب العلمیة - بیروت.

۹۴- مقتل الحسين: موفق بن احمد مکی اخطب خوارزم (ت/۵۶۸هـ)، تحقیق محمد سماوی، کتابخانه مفید - قم، افست از چاپ نجف ۱۳۶۷هـ.

- ۹۵- مقدمة في أصول التفسير: ابو العباس تقي الدين احمد بن عبد الحليم ابن تيمية حرّاني (ت ۷۲۸هـ)، دار مكتبة الحياة - بيروت.
- ۹۶- المناقب: موفق بن احمد بن محمد خوارزمي (ت ۵۶۸هـ)، تحقيق مالك محمودي، چاپ دوم ۱۴۱۱هـ، مؤسسه نشر اسلامي، جامعة مدرّسين - قم.
- ۹۷- مناقب أمير المؤمنين: احمد بن حنبل (ت ۲۴۱هـ)، تحقيق سيّد عبدالعزیز طباطبائي.
- ۹۸- مناقب آل أبي طالب: ابو جعفر محمد بن علي بن شهر آشوب سروي (ت ۵۸۸هـ)، تحقيق يوسف بقاعي، چاپ دوم ۱۴۱۲هـ/ ۱۹۹۱م، دار الأضواء - بيروت.
- و چاپ دیگر: تصحيح گروهی از اساتيد نجف، ۱۳۷۶هـ/ ۱۹۵۶م، المطبعة الحيدرية.
- ۹۹- المواهب اللدنية: احمد بن محمد قسطلاني (ت ۹۲۳هـ)، تحقيق صالح احمد شامي، چاپ اول ۱۴۱۲هـ/ ۱۹۹۱م، مكتب الإسلامي - بيروت.
- ۱۰۰- الميزان في تفسير القرآن: علامه سيّد محمد حسين طباطبائي، چاپ ششم ۱۴۲۱هـ ق مؤسسه نشر اسلامي زیر نظر جامعه مدرّسين حوزه علميه قم.

حرف نون

- ۱۰۱- نُزُل الأبرار: محمد بن معتمد خان رستم بدّخشاني (ت بعد ۱۱۲۶هـ)، تحقيق محمد هادي اميني، چاپ دوم ۱۴۱۳هـ/ ۱۹۹۳م، شركة الكتبي - بيروت.
- ۱۰۲- نظم درر السمطين: محمد بن يوسف زرندي (ت ۷۵۰هـ)، تحقيق دكتور محمد هادي اميني، اصرار مكتبة نينوى الحديثة - تهران.
- ۱۰۳- نور الأبصار: شيخ مؤمن بن حسن بن مؤمن شبلنجي (ت بعد از ۱۳۰۸هـ)، دار الجيل - بيروت ۱۴۰۹هـ/ ۱۹۸۹م.

١٠٤- النهاية في غريب الحديث والأثر: اب اثير مبارك بن محمد جزري (ت/٦٠٦هـ)،
چاپ چهارم ١٩٦٥م - قاهره.

حرف هاء

١٠٥- هداية العقول إلى غاية السؤل .

حرف و لو

١٠٦- وقعة صفين: نصربن مزاحم منقري (ت/٢١٢هـ)، تحقيق عبدالسلام هارون،
چاپ دوم ١٣٨٢هـ، مؤسسة العربية الحديثة - قاهرة.

حرف ياء

١٠٧- ينابيع المودة: شيخ سليمان بن ابراهيم حسيني بلخي قندوزي حنفي (ت/١٢٩٤هـ)،
چاپ اول، منشورات مؤسسة الأعلمي - بيروت.